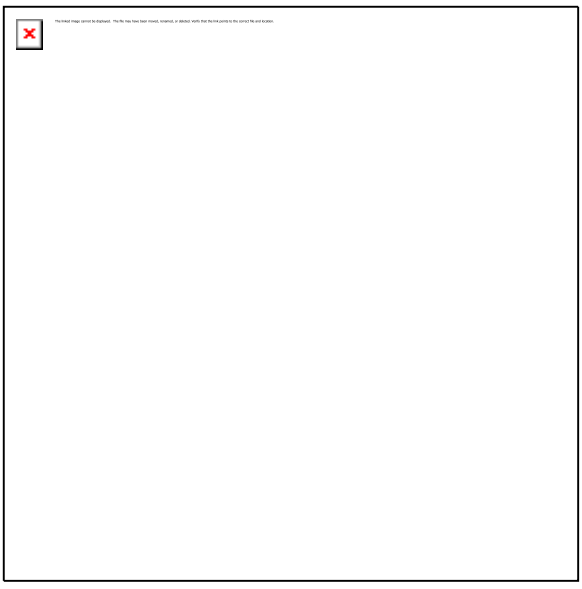
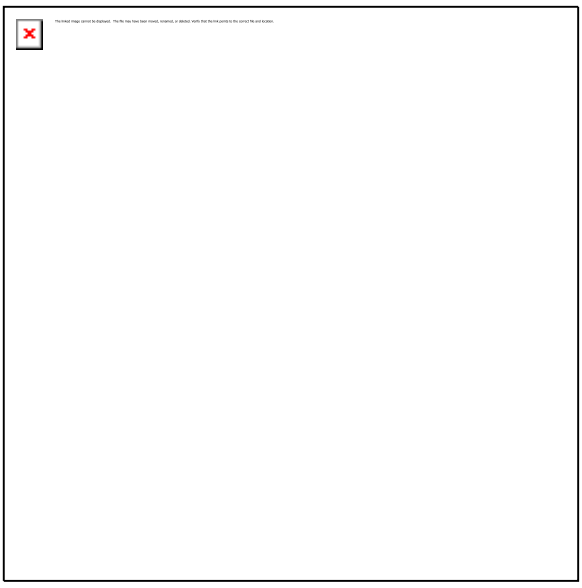

The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

عن الامام موسى بن جعفر عليهما السّلام، قال:

«إنَّ اللَه تبارك و تعالىٰ أكمَل للنّاس الحُجَجَ بِالعُقولِ.»

"خداوند تبارک و تعالی با عقول مردم، حجّت‌هایی را که به سوی آنها فرستاده است، تکمیل نموده است."

اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳

دیباچه

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

الحَمدُ للَّه ربّ العالَمين

و الصّلَاةُ علَى المَبعوثِ إلى الخَلائق أجمَعين و آلِه

الأوصياءِ المُنتَجَبين

و لعنَةُ اللَهِ علىٰ أعدائِهم مِن الأوّلين و الآخرين إلىٰ يَومِ

الدّين

ستايش ابدى و ثناى أزلى ذات واجب‌الوجودى را سزاست كه بسيط ماهيات امكانيه را به يمن صرافت وجود، به زيور تعيّن و تشخّص بياراست؛ و از ميان جملهٔ كائنات، تاج لقد كرّمنا[1] به پيشگاه رفيع‌المنزلهٔ انسان تقديم نمود، و او را به مظهريّت تجلّى ذات و استعداد تلقّى جلوهٔ عظمىٰ مفتخر ساخت.

درود بيكران به روان مطهّر ارواح انبيا و رسل الهى باد، كه سرگشتگان

---

[1] اشاره به سوره إسراء (۱۷) آيه ۷۰: (وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنى آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِى الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلى كَثيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضيلاً)؛ اسرار ملكوت، ج ۱، ص ۳۳، تعليقه ۱:
«و به‌تحقيق ما بنى‌آدم را كرامت بخشيديم، و آنان را در بيابان و دريا سير داديم، و از نعمت‌هاى پاک و طيّب خود روزى گردانيديم، و بر بسيارى از مخلوقات خود برترى و فضيلت داديم.»

وادی حیرت و گمرهان تیه ضلالت را به امداد و انارهٔ سبحانی به سر منزل مقصود و دائرهٔ مقام محمود، هدایت و ایصال می‌نمایند؛ بالأخص سیّد کائنات و محور حدوث و بقاء موجودات، أب‌الأکوان بفاعلیّته و أُمّ الإمکان بقابلیّته[1]، بشیر نذیر و سراج منیر، خاتم انبیاء، محمّد بن عبدالله و اهل‌بیت او که شموس طالعات و نجوم زاهرات در دو نشئهٔ تکوین و تشریع می‌باشند؛ صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین.

راقم سطور بندهٔ ناچیز سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی ـ عفَی الله عن جرائمه ـ گوید:

معرّفی کتاب شریف لبّ اللّباب در سیر و سلوک أولی الألباب

---

[1] شرح مناقب محیی‌الدّین عربی، ص ۹۵؛ معاد شناسی، ج ۹، ص ٤٢٧، صلوات محیی‌الدّین بر رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم. ترجمه: «پدر عوالم وجود از جهت و حیثیّت فاعلی او، و مادر همهٔ مخلوقات از حیثیّت قبول و استعداد خود (زیرا به جهت تحقّق دو حیثیّت متفاوته: یکی نزول حقیقت وجود به إضافهٔ اشراقیّه، و دوّم تشکّل آن در قوالب و ظروف متفاوته و تعیّن آن به تعیّنات مختلفه، دو جهت و حیثیّت و انتساب در کیفیّت بدء و ختم مرتسم می‌شود، که حیثیّت اوّلی را به حیثیّت فاعلی و دوّمی را به قابلی تعبیر می‌کنند؛ و هر دو از وجود مبارک آن حضرت، و تحقّق آن در نفس شریف آن حضرت می‌باشد).» (مؤلّف)

از آنجا که رسالهٔ شریفه و گرانقدر لبّ اللّباب در سیر و سلوك اُولی الألباب، تألیف عارف کامل و سالك واصل، انسان العین و عین الانسان، العالم باللَه و العالم بأمر اللَه، سیّد الفقهاء الربّانیّین و سند الأولیاء الإلـٰهیّین، مولانا و مقتدانا، آیةاللَه العظمی سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی ـأفاض اللَه علیه شَآبیب رحمته و رضوانهـ که تقریرات مباحث سلوك علمی و

عملی أستاد الکلّ فی الکلّ، فخر الحکماء المتألّهین و أسوة العلماء السّالکین، سیدنا الأکرم و عمادنا الأعظم، حضرت علاّمه طباطبائی ـقدّس اللَه سرّه ـ می‌باشد، و دارای مزایای فریده و شاخصه‌های وحیده است ـکه به حقّ مانند او، چه در لغت عرب و عجم یافت نخواهد شد، و به تصدیق اهل نظر مکتوبی بدین شیوایی و جامعیّت در بیان مراتب نفس و ایمان و کیفیّت سیر و سلوك إلی اللَه و رفض بوادی عائقه و اهواء صارفه و عبور از عوالم ضلالت و غوایت و کثرات و توهّمات و لزوم استمداد از تربیت و ارشاد استاد کامل در مراحل مختلفهٔ سیر نوشته نشده است ـ لذا مبتنی بر مبادی و اصول مفروغهٔ سیر و سلوك إلی اللَه است؛ از قبیل مقام و منزلت انسان در جایگاه خلقت عالم امکان و کیفیّت سیر او به سوی کمال و فعلیّت، و لزوم بعثت انبیا و رسل الهی در تربیت نفوس مستعدّه، و کذلك ضرورت ارشاد و دستگیری استاد کامل و مهذّب نفوس، و نیز ضرورت حرکت و سیر در مسیر عرفان و توحید و تولّی به ولایت اهل‌بیت عصمت و کرامت سلام اللَه علیهم

أجمعین، و تبرّی از اعداء و مخالفین ایشان باطناً و ظاهراً، و افتراق مکتب توحید با سایر مکاتب منحرفه و منعزلهٔ از واقع و حقیقت ـ گرچه متلوّن به الوان دیانت و ولایت و رسالت باشند ـ و علل معارضه و مقابلهٔ ناپختگان نامطّلع از حقایق عالم انس؛ چنانچه فرموده‌اند:

و بعضی از مطالب دیگر که اطّلاع بر آنها مسیر حرکت سالک را

روشن‌تر و استقامت او را در برابر عوائق و فتن بیشتر، و عزم و ارادهٔ او را در وصول به غایت و هدف أعلی راسخ‌تر خواهد نمود، و وی را در مقابله با وسوسهٔ خنّاسان و تلبیس ابالسهٔ طریق و قطّاع و سرّاق مسیر محفوظ و مصون خواهد داشت، تا کید خائنین در او اثر نگذارد و او را از حرکت و صعود به عالم قدس باز ندارد، و با عزمی متین مترنّم به آیهٔ شریفه: ﴿قُلِ ٱللَّهُ ثُمَّ ذَرۡهُمۡ فِي خَوۡضِهِمۡ يَلۡعَبُونَ﴾،[1] حجب عوالم کثرت را یکی پس از دیگری از هم بدرد و از مراحل ظلمات و مراتب حجب نوریه بگذرد و پا به عرصهٔ معدن عظمت کبریائی حقّ بگذارد.

این رسالهٔ شریفه که اصل آن به فارسی می‌باشد، تا کنون به لغت عربی و انگلیسی ترجمه شده است و موجب إعجاب و تحسین خوانندگان گردیده، زمینهٔ تحوّل و تبدّل جدّی را در ضمیر و نفوس مستعدّهٔ آنان پدید آورده است؛ و نیز به عنوان یک منبع تدریس در میان برخی از دانشگاه‌های معروف و معتبر دنیا رائج و دائر

---

[1] سوره أنعام (٦) آیه ٩١. الله شناسی، ج ١، ص ٣٥٠:
«بگو: الله! و پس آنگاه بگذار ایشان را که در امور سرگرم‌کنندهٔ خود غوطه‌ور شده و به بازی اشتغال ورزند.»

گشته است.

حقیر خود بارها آن را مطالعه نموده‌ام و هر بار همان طراوت و نشاط ابتدائی را در مطالعات مکرّر احساس نموده‌ام. گویی الفاظ و عبارات این کتاب از سویدای دل سرگشتگان و ضمیر پویندگان حریم معبود پرده برمی‌دارد، و نیاز حقیقی وجدان‌های پاک و ناآلوده به زخارف دنیا را در وصول به عالم توحید و کشف سلطان معرفت روشن و آشکار می‌نماید.

علّت تأثیرگذاری و حیات و بقاء کتب و آثار اولیای الهی

سرّ این نکته در این است که این مفاهیم و عبارات از قلم و بنان افرادی تراوش نموده است که روح و سرّ آنان به عالم توحید و تجرّد اتّصال و بلکه اتّحاد پیدا نموده است، و هر آنچه از رقائق معانی و دقائق مبانی و ظرائف عالم انوار بر قلوب و ضمائر مطهّر و ملکوتی آنان افاضه و نزول می‌نماید، بدون تصرّف نفس امّاره و دخالت اغراض دنیّه و اهواء رذیله می‌باشد؛ و لذا با فطرت و ضمیر صافی هر انسان صادق و جویندهٔ حقّی موافق و منطبق و همسو خواهد بود، و هیچ‌گاه طراوت و تازگی و رَوْح خود را از دست نخواهد داد، و هرچه انسان بیشتر به تحقیق و مطالعه و تدبّر در آنان بپردازد، بیشتر از ادراک حقایق راقیه و انوار معرفت حق بهره‌مند خواهد شد؛ مانند کتب آسمانی بالأخص قرآن کریم و نهج البلاغهٔ مولَی الموحّدین امیرالمؤمنین علیه السّلام، و روایات واردهٔ از حضرات معصومین علیهم السّلام، و در مرتبهٔ پس از آن کلمات و عبارات اولیای الهی همچون اشعار خواجه حافظ شیرازی و مولانا جلال‌الدّین بلخی و ابن‌فارض مصری، و کتب مؤلّفهٔ فخر العرفاء

الشامخین محیی‌الدّین عربی، و مکتوبات و رسائل سایر اولیا و عرفای الهی، رضوان الله علیهم أجمعین.

مرحوم قاضی ـ قدس الله سرّه ـ می‌فرمود: من هشت بار کتاب مثنوی معنوی را مطالعه کردم، و هر بار مطلبی جدید و افاضه‌ای سوای افاضات و مدرکات مطالعات قبلی برایم حاصل می‌گشت.[1]

امّا در سایر نوشتجات این مطلب به نظر نمی‌رسد و دلیل آن هم

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۱۷، تعلیقه؛ مهر تابناک، ج ۱، ص ۲۶۳.

واضح و روشن است؛ زیرا هرچه از بنان و بیان آنان تراوش نماید، از منبعی آلوده به اغراض و سرچشمه‌ای منغمر در شهوات و تخیلات و حبّ و بغض‌ها است ـ افراد در این مسئله دارای مراتب مختلفه هستند ـ و از طرفی علوم آنها تحصیلی و اکتسابی و ظاهری است، و جز ذخیرهٔ محفوظاتْ حاصل و عایدی برایشان نخواهد داشت و خود به آنها باور و یقین نخواهند داشت.

اخیراً توفیق ترجمهٔ کتاب به زبان فرانسه، یکی از أخلاّء روحانی و برادران ایمانی را رفیق گردیده، و از این ناچیز تقاضای تحریر مقدّمه‌ای در توضیح برخی از مطالب فوق‌الذّکر گردید؛ لذا با توجّه به اهمّیت موضوع و تضارب آراء و اختلاف مسالک و مکاتب متنوّع و چه بسا منحرف، و ورود اوهام و تخیلات از عدّه‌ای جاهل و بی‌خبر از مواهب عالم قدس و مواعد حریم انس، این بنده به ذکر پاره‌ای از مسائل و موضوعات مذکوره به عنوان مقدّمهٔ این کتاب شریف می‌پردازم، امید است که خوانندگان گرامی را مزید اطّلاع و نویسندهٔ ناچیز را ذُخری لیوم الجزاء گردد.

﴿وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ

أُنِيبُ﴾[1]

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

الحَمدُ للَّه ربّ العالَمين

و الصّلَاةُ علَى المَبعوثِ إلى الخَلائق أجمَعين و آلِه

الأوصياءِ المُنتَجَبين

و لعنَةُ اللَهِ علىٰ أعدائِهم مِن الأوّلين و الآخرين إلىٰ يَومِ

الدّين

ظهور توحيد در عالم وجود

سريان و جريان حقيقت وجود در عالم خارج

شكّی نيست كه وجود حقيقتی است عالی و راقی كه اصل و اساس جميع حقايق متأصّله از قبيل اسماء و صفات كلّيهٔ الهی، و نيز جملهٔ حقايق ربطيّه از قبيل اسماء و صفات جزئيّه؛ و يا به عبارت روشن‌تر، ماهيات موجوده در عالم اعيان و خارج است. و لذا فرموده‌اند كه:

حقيقت اشياء به حيثيّت رابطی آنان برمی‌گردد و از خود، وجود فی نفسه لنفسه ندارند؛ بلكه صرفاً

---

[1] سوره هود (۱۱) آيه ۸۸. الله شناسی، ج ۳، ص ۲۲۸:

«و نيست توفيق من مگر به‌واسطهٔ خداوند. من بر او توكّل كرده‌ام، و به سوی او بازگشت می‌نمايم.»

حیثیّت آنها و اصالت آنها به جنبهٔ ربطیّت و صرف تعلّق و فناء در ذات واجب‌الوجود برمی‌گردد.[1]

خدای متعال در آیات شریفهٔ قرآن به این مسئله تصریح تام فرموده است:

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون وجود رابط رجوع شود به الحکمة المتعالیّة فی الأسفار العقلیّة الأربعة، ج ۱، ص ۷۸.

﴿خَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ﴾؛[1] «خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید (نه از روی تصادف و عبث و بدون هدف و غایت، و نه از روی تخیّلات و اوهام و اعتبارات چون مصنوعات عامّهٔ مردم). به‌درستی‌که در این مطلب نشانه‌ای از حقیقت توحید (در جمیع مراتب ذات و اسم و فعل) برای مؤمنین می‌باشد.»

ظهور و بروز حقیقت وجود در اسماء کلّیه، و از آنها در جزئیّات و مصادیق خارجی، موجب اتّصاف آنها به همین وصف می‌گردد؛ و مقتضای قانون علّیت، تجلّی علّت در ماهیت معلول و نتیجتاً اتّصاف معلول به اوصاف علّت در مرتبهٔ مادون و به نحو ضعیف‌تر و خفیف‌تر است. و از آنجا که خدای متعال ذات خود را به حقّیت متّصف نموده است، چنانچه در آیات بسیاری به عبارات مختلف مانند:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ﴾،[2]

تصریح فرموده است، وجودات متدلّیه و مرتبطهٔ به ذات خود را نیز به حقّیت و واقعیّت متّصف کرده است؛ و این واقعیّت و حقیقت چیزی

---

[1] سوره عنکبوت (۲۹) آیه ٤٤.

[2] سوره حجّ (۲۲) آیه ٦۲. ترجمهٔ رسالهٔ بدیعه، ص ۲٦:
«این از آنجاست که خداوند حق است و جز او، هر معبودی باطل است.»

نیست جز واقعیّت و حقیقت خود او به عنوان حقیقت واحدهٔ مشکّکه، نه مستقلّه در عرض و طراز حقیقت حضرت حق.

بنابراین حقیقت و ارزش هر پدیده، چه در وجود و چه در مسیر رشد و تکامل خویش، به استناد او به ذات باری تعالی و اراده و مشیت

او باز می‌گردد؛ و به هر مقداری که در طریق تکامل و فعلیّت استعدادات به اراده و خواست و اختیار حضرت حق در کیفیّت سلوک عملی نزدیک‌تر شویم، آن طریق و سلوک مقرّب‌تر و رساننده‌تر خواهد شد.

بازگشت حقیقت و ارزش هر پدیده به استناد او به حق تعالی

خدای متعال در قرآن کریم رسالت همهٔ انبیای الهی را ارائهٔ مسیر تجرّد و توحید و بیرون آوردن از ظلمات جهل و هدایت به عالم نور و بهاء ذکر می‌کند، و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ أَنۡ أَخۡرِجۡ قَوۡمَكَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَذَكِّرۡهُم بِأَيَّٰمِ ٱللَّهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٖ﴾[1].

در آیهٔ دیگر می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِ﴾[2].

قیام به قسط یعنی قیام به حق در جمیع

---

[1] سوره ابراهیم (١٤) آیه ٥. مهر تابان، ص ٣٨٣، تعلیقه ١:
«و هرآینه به تحقیق که ما موسی را با آیات خود فرستادیم که قوم خود را از تاریکی‌ها به نور بیرون بیاور، و آنان را به ایّام خدا متذکّر ساز! به‌درستی‌که در این‌باره، آیاتی است برای هر شخص شکیبا و شکر گزار.»

[2] سوره حدید (٥٧) آیه ٢٥. امام شناسی، ج ٨، ص ١٥٨:
«ما حقّاً پیغمبران خود را با ادّله و بیّنات و حجّت‌ها و معجزات فرستادیم، و با آنها نیز کتاب و میزان را فرو فرستادیم تا آنکه مردم به قِسط و عدل قیام کنند.»

مراحل و اطوار حیات، چه در جنبه‌های عبادی و چه جنبه‌های اجتماعی و سیاسی و خانوادگی و شخصی؛ و در این راستا است که جمیع استعدادهای انسان به منصّهٔ ظهور و فعلیّت می‌رسد، و مراتب کمال یکی پس از دیگری برای او حاصل می‌شود. و اگر

انسان در هر مسئله‌ای رعایت این نکته را ننماید و جانب حق را نگیرد و به احساسات و خواست‌های دنیوی پاسخ مثبت دهد، به همان اندازه از وصول به حق محروم، و از طیّ مدارج کمال ممنوع خواهد شد.

لزوم تمسک به شریعت اسلام

ملاک حقّانیت یک شریعت و پذیرفتن آن

پذیرش ادیان الهی بر اساس نزول از جانب حق تعالی است. دینی که ساخته و پرداختهٔ بشر است ارزش و بهای آن به مقدار همان مرتبهٔ بشری و ممزوج با توهّمات و تخیلات است، که دائماً دست‌خوش تغییر و اصلاح و تعدیل خواهد بود؛ و لذا می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا﴾.[1]

حقّانیت یک شریعت به‌واسطهٔ انتساب او به عالم غیب است و بس؛ و اگر این رابطه روزی قطع شود حجّیت و حقّانیت او هم از بین خواهد رفت، و از مرتبهٔ الهیّت به یک سنّت گذشته و عادت پیشینه مبدّل خواهد شد؛ مانند نظام‌های حاکم بر سازمان‌ها و امور کشوری که با تغییر

---

[1] سوره نساء (٤) آیه ٨٢. امام شناسی، ج ١٤، ص ٨٨:
«و اگر از نزد غیر خدا بود هرآینه در آن اختلاف بسیاری را می‌یافتند.»

ساختار حکومتی، بر آن نظام مُهر بطلان زده خواهد شد و به دست تاریخ سپرده می‌شود.

تحلیل حقیقت مسئلهٔ وحدت ادیان

لذا مسئلهٔ نسخ، یکی از مسائل حیاتی در ادیان گذشتهٔ الهی بوده است. شریعت‌های گذشتهٔ الهی با وجود انتساب آنها به عالم غیب و برخورداری از حجّیت و تنجّز و الزام در زمان خود، با ورود شریعت جدید از درجهٔ اعتبار ساقط، و بقاء بر آن موجب سخط و غضب خداوند و عدم رضایت او بدان خواهد شد.[1]

در آیهٔ شریفه می‌فرماید:

﴿وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ ٱلْإِسْلَٰمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي ٱلْآخِرَةِ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ﴾.[2]

درحالی‌که در بسیاری از آیات، جمیع شرایع گذشته و انبیای الهی را خدای متعال به خود منتسب نموده، مهر و امضای صحّت و اتقان را بر پروندهٔ ایشان ثبت نموده است.

در آیهٔ دیگر خطاب به رسول خدا می‌فرماید:

﴿وَلَن تَرْضَىٰ عَنكَ ٱلْيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مسئله نسخ رجوع شود به الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ٤٠.

[2] سوره آل عمران (۳) آیه ۸۵. ترجمه:
«هر کس غیر از اسلام دینی را برای خود اتّخاذ کند از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است.»

تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلْهُدَىٰ وَلَئِنِ ٱتَّبَعْتَ أَهْوَآءَهُم بَعْدَ ٱلَّذِي جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾.[1]

در این آیهٔ شریفه صریحاً خدای متعال بندگانش را از گرایش به ادیان ماضیهٔ الهیّه و متابعت از کیش و آیین گذشتگان برحذر داشته، و با عبارت بسیار شدیداللّحنِ خروج از دایرهٔ ولایت و نصرت پروردگار، بر خطیر بودن مطلب، هشدار می‌دهد.

مسئلهٔ وحدت ادیان تا آنجا که به جنبهٔ ارتباط و تعلّق آنان به عالم

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۲۰. امام شناسی، ج ۲، ص ۹۵:
«ای پیغمبر! (بر مرام و مسلک خود باش و از راه حق تجاوز مکن و تابع افکار و آراءِ یهود و نصاریٰ مباش!) آنها از تو راضی نخواهند شد مگر آنکه از آنها تبعیّت کنی و از آیین و سنّت آنان پیروی بنمایی. بگو هدایت خدا فقط هدایت است! و اگر از افکار و خواسته‌های آنها پیروی کنی بعد از آنکه به مقام علم رسیدی و حقایق بر تو مکشوف افتاد، از طرف خدا هیچ دوست و هیچ یاوری نخواهی داشت.»

غیب مربوط می‌شود مورد قبول و امضاء می‌باشد، چنانچه در آیات شریفه به این معنا تصریح شده است؛ و امّا اگر مقصود نفوذ و الزام و حجّیت و حقّانیت و جنبهٔ مقرّبیت و ایصال به مراتب کمال انسان است، قطعاً مردود و باطل خواهد بود.

چگونه متصوّر است شریعتی ممضای حضرت حق باشد درحالی‌که خود اقدام به نسخ آن نموده و رسولش را از گرایش به آن برحذر داشته است! احترام به ادیان الهی و تقدیس پیامبران و انبیای گرام به‌جای خود، و متابعت از شریعت اسلام و عدم قبول احکام متخالفهٔ با آنان به‌جای خود؛ و این است معنای تسلیم و اسلام.

و لذا می‌بینیم خدای متعال از افرادی که بر اساس جهلِ به حقّانیت شریعت اسلام لیکن از روی صدق و صفای ضمیر، بدون جهت عناد و غرض، متعبّد به ادیان الهی گشته‌اند و شرایع گذشته را منهج و ممشای اعتقاد و عمل خود قرار داده‌اند، به نیکی یاد نموده و آنان را بر این روش و طریق مدح و ستایش نموده است و به آنان از جنبهٔ استضعاف نگریسته، مأجور و از جملهٔ سعادتمندان به شمار می‌آورد:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلصَّٰبِـِٔينَ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ

وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[1].

زیرا نظام عالم غیب بر اساس حقّ است، و کسی که از روی استضعاف بدون تقصیر به‌واسطهٔ امور و قضایای دنیوی و تربیتی نتوانسته به حقیقت و واقع برسد، تقصیری متوجّه او نخواهد بود و خدای متعال با او همان سرنوشتی را خواهد داشت که با افراد مؤمن و متدیّن به مذهب و آیین حق و شریعت اسلام روا می‌دارد.

بر اساس مطالب گذشته، حرکت غائی انسان در نظام تکوین و تشریع، به سمت و سوی کمال مطلق است؛ و از آنجا که ذات اقدس حق نهایت جمیع کمالات و اصل کلّیهٔ ارزش‌ها و تراوشات حقیقت وجود است، معرفت ذات پروردگار منتهای جمیع مراتب کمال و فعلیت‌های انسانی خواهد بود.

بنابراین هر مکتبی که انسان را به این نقطهٔ غائی و مقصد أسنیٰ هدایت نماید کامل، و اگر به

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ٦۲. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۳۷:
«آن کسانی که ایمان آورده‌اند، و آن کسانی که یهودی هستند و نصاری و ستاره‌پرستان، و هر کس به خدا و روز قیامت ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، پس پاداش آنان در نزد پروردگار آنهاست و هیچ‌گونه ترسی و اندوهی برای آنها نیست.»

مراتب مادون از صفات و اسماء و آثار ذات ارجاع دهد در هویت خویش ناقص و ناتمام خواهد بود.

رسول گرامی اسلام محمّد بن عبدالله صلّی الله علیه و آله و سلّم با تکمیل بعثت انبیای گذشته به فرمودهٔ خویش: «بُعِثتُ لأُتَمِّمَ مَکارِمَ الأخلاقِ»،[1] نه تنها با تأیید و امضای ادیان گذشتهٔ الهی عملاً خود را در همان مسیر و ممشای توحیدی آنان به جهانیان معرّفی و ابراز نمود، چنانچه در آیهٔ شریفه می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِنَّنِي هَدَىٰنِي رَبِّيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ دِينٗا قِيَمٗا مِّلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾،[2]

بلکه با اظهار مبانی بسیار عالی‌تر و راقی‌تر در مراتب توحید و تربیت نفوس بر اساس آن مبانی راقیه، قولاً و فعلاً هویّت متکاملهٔ ادیان الهی را به آخرین نقطه از قلّهٔ رفیع معرفت و شناخت ذات حضرت حق

---

[1] مکارم الأخلاق، ص ۸. امام شناسی، ج ۲، ص ۲۰۳:
«این است و جز این نیست که من برانگیخته شده‌ام برای آنکه مکارم اخلاق را تمام کنم.»

[2] سوره أنعام (٦) آیه ١٦١. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۳۰:
«بگو ای پیغمبر! حقّاً و تحقیقاً پروردگار من مرا به سوی صراط مستقیم رهنمایی فرموده است. صراط مستقیم دینی است استوار و اصیل و پا برجا؛ آن ملّت و آیین ابراهیم است که از هر جهت کژی و اعوجاج، به سَمتِ اعتدال و راستی متمایل است، [و او از مشرکین نبود].»

متّصل ساخت.

مکتب اسلام تنها طریق وصول به بالاترین نقطهٔ معرفت و فناء در ذات حضرت حق

در ادیان ماضیه بالاترین مرتبهٔ تکاملی برای انسان، وصول به حقیقت کلمهٔ مبارکهٔ لا إله إلّا اللَه بوده است. وصول به این مرحله با فناء در اسماء و صفات نیز میسّر است؛ زیرا مفهوم این کلمهٔ طیّبه نفی هر گونه تأثیر و سببیّت در عالم اسباب و مسبّبات، و حصر حقیقت مؤثّر واحد در عالم وجود، و طبعاً نفی هر گونه عبودیّتی در قبال عبودیّت حضرت احدیّت می‌باشد.

امّا در مکتب اسلام، شعار از مرتبه و مرحلهٔ لا إله إلّا اللَه فراتر رفته، و با اعلان کلمهٔ مبارکهٔ اللَهأکبر به آخرین نقطهٔ رفیعهٔ معرفت که به‌واسطهٔ فناء ذاتِ سالك در ذاتِ حضرت حق حاصل می‌شود، دست یافته است.

ادراك سالك واصل در ادیان گذشته به معنای فناء ذاتی نبوده است، بلکه با وصول به حقیقت و مفهوم لا إله إلّا اللَه خدای متعال را متّصف به مُحوضت در

عبودیّت و انحصار در تأثیر و علّیت و ارجاع

تمام آثار وجود به ذات اقدس حق که لازمهٔ توحید صفاتی و افعالی است، می‌نماید. امّا در مرتبهٔ اللَه أکبر دیگر تعیّنی وجود ندارد تا ادراك این معانی را بنماید؛ در آنجا تعیّن، تعیّن ذات اقدس حق است، و ادراك سالك واصل، نفس ادراك و علم حضوری حضرت حق خواهد بود، و هر کلام و فعلی که از شخص کامل در این مرتبه صادر شود، نفس کلام و فعل و اراده و مشیّت خدای سبحان است. و این مقام همان مقام صلوح است که در قرآن کریم به آن اشارت شده است.

لازم به تذکّر است که صلوح در قرآن مجید به دو رتبه از مراتب کمال و معرفت اطلاق شده است. در رتبهٔ اوّل چنانچه دربارهٔ انبیا و رسل الهی گذشت، مقصود همان وصول به مقام و حقیقت توحید در مرحلهٔ لاإله إلّا اللَه است، و در این مرتبه همهٔ انبیای الهی به این مقام رسیده‌اند؛ و امّا در رتبهٔ دوّم، به بعضی از آنان مانند حضرت ابراهیم علیه‌السّلام در آخرت وعده داده شده است: ﴿وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ

ٱلصَّـٰلِحِينَ﴾.[1]

این مقام اختصاص به رسول گرامی اسلام و اهل بیت معصومین او و اولیای الهی در شریعت محمّدیه دارد، که با پیروی از دستورات راستین اسلام و همّتی عالی و اخلاص عمل و صدق نیّت، یکی پس از دیگری از قلل رفیعهٔ عوالم معنا صعود نموده، تا بالأخره در مقام منیع توحید ذاتی از همهٔ شوائب کثرت در گذشته، و نه تنها با ادراک حقیقت توحید افعالی و صفاتی و اسمائی، بلکه با محو ذات و انمحاءِ در حقیقت

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۳۰؛ سوره نحل (١٦) آیه ۱۲۲؛ سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۲۷. رساله لبّ اللّباب، ص ۷۷:
«و او در آخرت تحقیقاً از صالحان است.»

وجود بالصّرافة حضرت حق، هیچ ردّ پایی از تعیّن و تشخّص برای خود باقی نگذاردند.[1]

امیرالمؤمنین علیه السّلام در این‌باره عرض می‌نماید:

و أنِر أبصارَ قُلوبِنا بضیاءِ نَظَرِها إلیكَ، حَتّیٰ تَخرِقَ أبصارُ القُلوبِ حُجُبَ النّورِ فتَصِلَ إلی مَعدِنِ العَظَمَةِ، و تَصیرَ أرواحُنا مُعَلَّقَةً بعِزِّ قُدسِكَ.[2]

وصول سالک را به این درجه از معرفت که شهود ذات خود در شهود ذات اقدس حق است نه جدای از آن، عرفان می‌نامند.

رعایت دقیق جمیع موازین شرع به عنوان شرط اصلی وصول به حقیقت توحید

در مکتب اسلام از آنجا که عرفان به حق بدون متابعت از دستورات شریعت و اطاعت از اوامر و نواهی نبی اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم محال و ممتنع می‌باشد، سالک إلی الله برای وصول به این درجه باید تمام سعی و اهتمام خود

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مقام صلوح رجوع شود به رساله لبّ اللّباب، ص ٧٤.

[2] الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ٣، ص ٢٩٩، مناجات شعبانیّه. الله شناسی، ج ١، ص ٦٣:

«و چشمان دل‌هایمان را به نور و درخشش نظرشان به سویت نورانی کن، تا به جایی رسد که چشمان دل‌هایمان حجاب‌های نور را بشکافد و به معدن عظمتْ وصول یابد، و روح‌هایمان به مقام عزّ قدس تو متعلّق گردد.»

را بر رعایت موازین و احکام شرع مقدّس مو به مو نموده، ذرّه‌ای از انجام فرایض و تکالیف مأثوره کوتاهی ننماید. بدیهی است به هر مقدار که نسبت به إتیان تکالیف مسامحه و اهمال نماید، به همان مقدار از نصیب مراتب فعلیّت و نتایج استعدادات کمالی، خود را محروم نموده است.

توضیح اینکه: شکّی نیست که خدای متعال به مقتضای حکمت

بالغهٔ خود، خلقت و تکوّن انسان را بر اساس علّت غائیّه و هدف خاصّی که همان تبلور و ظهور حقیقت مخفیّهٔ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾ [1] می‌باشد تحقّق بخشیده است؛ و قطعاً برای وصول به این مقصد، راه و روشی خاص را که موجب فعلیّت و بروز استعدادهای منطویه در نفس و سرشت آدمی است معیّن فرموده است، که از آن به شریعت و دین تعبیر می‌شود؛ و از آنجا که امر عبث و لغو در مقام اراده و مشیّت حضرت حق جایی ندارد، پس قطعاً باید برای تک‌تک احکام و تکالیف، در تربیت نفوس و فعلیّت استعدادات، جایگاه و ضرورت خاصّ به خود را مدّ نظر داشته باشد، و اهمال در این مسئله موجب نقصان و خلأ ناشی از علّیت در فعلیّت و مقدّمهٔ موصلهٔ به کمال مطلوب خواهد بود.

و لذا بزرگان از عرفای الهی و اولیای حق فرموده‌اند:

بدون رعایت دقیق جمیع موازین شرع و اتیان تکالیف وارده به نحو أتمّ، وصول به مرتبهٔ عرفان

---

[1] سوره حجر (۱۵) آیه ۲۹؛ سوره ص (۳۸) آیه ۷۲. معاد شناسی، ج ٦، ص ۲٤۷:

«من از روح خودم در آدم دمیدم.»

و ادراک حقیقت توحید محال خواهد بود؛[1]

و این مطلب کاملاً با شواهد و قرائن تاریخی منطبق می‌باشد.

و لذا می‌بینیم بسیاری از فرقه‌های منحرف اسلامی ـ چه در اهل سنّت و عامّه و چه در شیعه ـ با اختلاف در مراتب اعتقادی، در وسوسهٔ شیطان گرفتار آمده و با ادّعای راهیابی به حقیقت و باطن، دست از رعایت عمل به موازین و احکام شرع شسته‌اند و خود را بی‌نیاز از انجام

[1] رساله لبّ اللّباب، ص ٥٢؛ مطلع انوار، ج ٢، ص ٥٤؛ مهر تابناک، ج ١، ص ١١٥.

تکالیف پنداشته، آن را برای افراد مبتدی و ناآگاه به امور باطنی لازم می‌دانند، مانند اسماعیلیّه و غیره از طوائف مختلف صوفیّه و منتحلین به معرفت حق؛ درحالی‌که تمام این مطالب جز فرار از تکلیف، و بی‌بند و باری و لا اُبالی‌گری چیز دیگری نیست.

توجّه به عالم معنا و التفات به باطن و حقیقت عالم خلق که امروزه اذهان جمعی کثیر از مردم دنیا را به خود معطوف داشته است، با آنچه که سایر فرق ضالّه برای سرپوشی بر هوسرانی‌ها و عیّاشی‌ها و ضلالت‌های خود در صدد اثبات آن می‌باشند تفاوت کلّی و جوهری دارد.

جایگاه معنویّت و عرفان در فرهنگ امروزی

ریشهٔ مصیبت‌های عصر تکنولوژی و توحّش حیوانی و مسخ روح و نفس انسانی

دنیای امروز با تجربهٔ طولانی مادّه‌گرایی و کثرت‌گرایی، به ادراک پوچی و وهمی این مکتب و روش رسیده، و سر خورده از متابعت مکاتب الحادی و مادّی، نیاز فطری و جبلّی خود را در وصول به هدفی فراتر از عالم مادّه و تجربهٔ دنیوی جستجو می‌کند. حقیقتی که بتواند وجدان تشنه و سرگشتهٔ او را سیراب نماید، و او را از سردرگمی و گیجی و تشتّت و اضطراب به‌درآورد.

امروزه بشر به این نکته رسیده است که گرچه با پیشرفت علوم و فنون مادّی تا حدودی توانسته است رفاه دنیوی و لذّات نفسانی را برای او حاصل نماید، امّا به‌هیچ‌وجه نتوانسته است ذرّه‌ای از مرتبه و حقیقت عقلانی او را به سمت و سوی خود جلب نماید. ترقّیات علمی و پیشرفت تکنولوژی و کشف اسرار عناصر مادّی فقط و فقط در راستای ترفیع حیات دنیوی او به کار گرفته شده است، و زندگی مادّی را برای او مرفّه‌تر نموده است، و نیل به شهوات و هوس‌های حیوانی را هرچه وقیح‌تر و زشت‌تر برای او فراهم آورده است، نه بیشتر.

امروزه انسان از خود سؤال می‌کند: این ترقّی و تکامل تکنولوژی چه دستاوردی جهت اصلاح نفس و تزکیهٔ روح و تحصیل آرامش برای او به ارمغان آورده است؟ آیا تمدّن امروز تحوّلی در نگرش انسان به ارزش‌های معنوی و معیارهای روابط اجتماعی ایجاد نموده است؟ آیا صعود بشر به قلل رفیعهٔ علوم و فنون دنیوی موجب تکامل قوای عاقله و حاکمیّت فطرت و وجدان او در امور شخصی و اجتماعی او شده است؟ و آیا قضاوت او دربارهٔ انحطاط اخلاقی و بربریّت قرون وسطیٰ و قتل نفوس أبریاء و بی‌گناهان و هتک نوامیس در سایهٔ زر و زور و تزویر، به همان زمان خاتمه یافته است؟ یا اینکه با کمال شرمندگی و هزار بار تأسّف باید قضاوت خود را نسبت به فجایع و مصیبت‌های عصر تکنولوژی و توحّش حیوانی و مسخ روح و نفس انسانی و وصول به نهایت درجهٔ شقاوت و قساوت از سر گیرد، و به روان ظلمانی و کثیف ظالمان تاریخ گذشته درود بفرستد!

حال باید سؤال نمود که ریشهٔ مسئله در کجاست؟ و چرا تکامل بشر در این فنون، دردی از مشکلات روحی و ناهنجاری‌های نفسانی و تعدّیات او را دوا ننموده است؟ و پیوسته در منجلاب انانیّت‌ها و استبداد دست و پا می‌زند، و

در باتلاق شهوات و انحرافات بیشتر فرو می‌رود؟ و چرا این‌گونه است که با ظهور هر اکتشاف و بروز هر اختراع به‌جای توجّه به اصول متعالی بشری و استفاده عقلانی، آن را به خدمت خودکامگی‌ها و مفاسد اخلاقی و تعدّیات خود می‌گیرد؟

پاسخ این مسئله این است:

وجود انسان آمیخته‌ای است از صفات و ملکات و غرائز فطری و روحانی از یک طرف، و از طرف دیگر غرائز شهوانی و هواهای نفسانی،

که مجموع آنها با توجّه به اختیار و ارادهٔ انسان در مقام عمل، او را برای رسیدن به مقام فعلیّت و کمال، مساعدت و ملازمت می‌نماید؛ بخلاف خلقت ملائکه که فقط جنبهٔ عقلانی و ملکات فاضله در آنها قرار داده شده، و از این جهت انجام فعل قبیح از آنان متمشّی نخواهد شد، ﴿بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ * لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ﴾.[1]

توجّه به جهات شهوانی و غرائز نفسانی موجب غفلت و نسیان انسان از بُعد معنوی صفات ملکوتی و فطری خواهد شد.[2]

---

[1] سوره أنبیاء (۲۱) آیه ۲٦ و ۲۷. معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۵۲:
«فرشتگان بندگان بزرگوار و مکرَّم ما هستند * و از گفتار خدا و ارادهٔ او سبقت نمی‌گیرند و به امر خدا عمل می‌کنند.»

[2] علل الشّرایع، ج ۱، ص ٤: «عبدالله بن سنان قال: سألت أباعبدالله جعفر بن محمّد الصادق علیه السّلام فقلت: الملائکةُ أفضلُ أم بنو آدم؟

فقال علیه السّلام: قال أمیرُالمؤمنین علیٌّ بنُ أبی‌طالب علیه السّلام:

"إن الله عزّوجلّ رکّب فی الملائکة عقلًا بلا شهوة، و رکّب فی البهائم شهوةً بلا عقل، و رکّب فی بنی‌آدم کلیهما؛ فمن غلَب عقلُه شهوتَه فهو خیرٌ من الملائکة، و من غلَبت شهوتُه عقلَه فهو شرٌّ من البهائم."»
ترجمه: «عبدالله بن سنان می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: ملائکه افضل هستند یا بنی‌آدم؟
حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السّلام فرمود:
"خداوند عزّوجلّ در ملائکه عقلی بدون شهوت قرار داد و در بهائم شهوتی بدون عقل، و در بنی‌آدم هر دو را با هم قرار داد؛ پس هر کس که عقل او بر

شهوتش غلبه کند از ملائکه برتر خواهد بود، و هر آنکه شهوتش بر عقل او چیره گردد از بهائم پست‌تر می‌گردد.“»

راستای إکمال قوای عقلانی و روحی او باید قرار گیرد، و در حدّ اعتدال و کیفیّت منطقی و عقلانی باید واقع شود. افراط در این جهت موجب ازدیاد این غرائز و لجام گسیختگی آنان شده، و در نتیجه تعطیل قوا و غرائز روحانی و فطری انسان را باعث خواهد شد؛ و این مسئله هیچ تفاوت و اختلافی را در تاریخ گذشته و حال نمی‌پذیرد، و اگر وسائل و آلات وصول به این اهداف و مقاصد شوم برای او در هر عصر و مکانی فراهم شود، به میزان شقاوت و تمایل به انحراف و رسوخ صفات پلید در نفس او، نسبت به آن اقدام خواهد نمود و از هیچ کوششی مضایقه نخواهد ورزید.

و لذا می‌بینیم که ترقّی بشر در عصر صنعت و علم، نه تنها او را به سمت معنویات و اکتساب فضایل سوق نداده است، بلکه بستر فساد و زمینهٔ انحرافات را هرچه بیشتر برای او فراهم نموده است؛ و تا حرکت و سیر او به همین منوال است، هر روز بیش از پیش در این مهلکه گرفتار خواهد شد.

مسئلهٔ توجّه به معنویات و گرایش به مسائل روحی و باطنی که امروزه در میان ملل مختلف به وجود آمده است، ناشی از همین سر خوردگی

و شکست مکتب مادّی در تحصیل آرامش روحی و سکون خاطر و ضمیر بشر می‌باشد؛ شکستی بس سهمناک و یأسی بس هولناک!

پدیدهٔ گرایش به معنویّت و توجّه به حقیقت و ذات و ملکات روحانی و فاضلهٔ انسان

معنویت[1] و توجّه به حقیقت و ذات و ملکات روحانی و فاضلهٔ انسان، بدون تقیّد به قیودی خاص و حدودی مشخّص، پدیده‌ای است که پس از گذران تجربه‌ای طولانی و بسی دردناک از توغّل در کثرات و

عوالم مادّه و هوسرانی، برای بشر حاصل شده است؛ پدیده‌ای به دور از دخل و تصرّفات بشری و إعمال سلیقه‌های نفسانی و آلودگی خرافات و عقاید پوچ و واهی راه یافته در ادیان گذشته الهی؛ پدیده‌ای بر پایهٔ نیاز وجدان و ضمیر آشفتهٔ انسان به سرچشمهٔ امید و حیات، و نجات از منجلاب جهل و بدبختی و تشتّت؛ پدیده‌ای بر اساس منطق و عقل و حقیقت بی‌مرز و حدّ لایتناهی؛ پدیده‌ای بر اساس حرّیت و اختیار در تصمیم و کیفیّت سرنوشت؛ پدیده‌ای بر

---

[1] Spirituality

پایهٔ تجربهٔ تلخ نیرنگ‌ها و تزویرها و خودمحوری‌ها که دامن بسیاری از مکاتب الهی و ادیان گذشته و صاحبان و متولّیان آن را ملوّث و آلوده نموده است؛ پدیده‌ای بر پایهٔ قیاس مبانی و ارزش‌های ملکوتی ادیان راستین الهی با آنچه متصدّیان و داعیان آن مکاتب و ادیان تا به حال مطرح نموده‌اند؛ پدیده‌ای بر اساس جنگ و ستیز قوای ملکوتی و عاقله با جنود شیطان در هر لباس و در هر موقعیّت؛ و بالأخره پدیده‌ای بر اساس نور باطن و صفای ضمیر، که ودیعه‌ای است الهی در نفوس بشریت به سوی کمال مطلق و بهاءِ اتمّ.

گرایش به عالم معنا نه تنها در میان پیروان ادیان گذشته چون یهود و نصاریٰ و سایر ملل و نِحل، حتّی غیر معتقدین به هیچ مرام و مکتبی رواج یافته است، بلکه این مسئله به طرز شگفت‌آوری در میان مسلمین ـ چه از عامّه و چه از شیعه ـ به ظهور پیوسته است. التفات و توجّه تامّ متصدّیان و زمامداران شرع صرفاً به رعایت ظاهری احکام و تکالیف و عدم عنایت به حقیقت و اصل و محور شریعت که همان عرفان الهی و ظهور تجلّی توحید در نفس سالک إلی الله، و بلکه ردّ و رفض و انکار این حقایق متعالیه

توسّط بسیاری از علما و فقهای تاریخ، موجب ظهور و بروز نیاز واقعی و فطری مسلمین به سوی ادراک حقایق توحیدی و

معارف ربوبی به نحو شهود و علم حضوری و وجدانی گردیده است.

توجّه به معنویّت و گرایش به حقایق ماوراءِ مادّه و عالم طبع گرچه به عنوان حرکتی ممدوح به‌سمت ارزش‌ها و کمالات روحی و معنوی می‌باشد، و از این نقطه نظر حائز اهمیّت و دقّت است؛ ولی باید توجّه داشت که همان‌طور که انسان از حیثیّت وجودی دارای مراتب مادّه و صورت و معنا و تجرّد تام می‌باشد، سیر صعودی او و ارتقاء به عالم معنا نیز به همین کیفیّت و سیر می‌باشد.

تحریف معنای حقیقت و عالم معنا در استعمال امروزی

امروزه به هر مرتبه از مراتب روحی و نفسی انسان، عالم معنا و باطن و حقیقت گفته می‌شود. مثلاً افرادی که از حوادث و پدیده‌های آینده خبر می‌دهند ـ گرچه صحیح باشد ـ از نظر مردم و عوام به اوصاف ملکوتی و کمالات تجرّدی متّصف می‌گردند، و رتبهٔ آنان مافوق مراتب بشری و ممتاز از سایرین قرار داده می‌شود. و یا افرادی که به انجام امور غیر عادی دست می‌زنند، در دیدگاه مردم عوام به قدرتی مافوق بشری و مرحله‌ای عالی از عوالم وجود دست یافته‌اند؛ درحالی‌که تمام این امور و افعال خارق عادت،

از دیدگاه اهل فن و توحید و صاحبان کمالات عالیه، پشیزی ارزش ندارد و بازیچه‌ای بیش نیست. زیرا نفس به‌واسطهٔ ریاضات و مراقبات ویژه‌ای می‌تواند به این‌گونه فعلیّت‌ها که در مرتبهٔ مثال متّصل[1] خود قرار دارد دست یابد، مانند خوابی که فردی می‌بیند و حوادثی برای او منکشف می‌شود؛ و چه بسا وصول به این مطالب از طریق غیر صحیح و خلاف رضای الهی صورت پذیرد. و چه بسیارند افرادی که به هیچ شریعت از شرایع الهی

معتقد نمی‌باشند، ولی به‌واسطهٔ إعمال برخی ریاضات و مجاهدت‌های نفسانی توانسته‌اند نفس خود را قدری قوّت بخشند، و به‌واسطهٔ تسخیر و سیطرهٔ اجمالی بر عالم مثال، مادّه را در تصرّف و انقیاد خود درآورند. اطّلاع بر برخی مغیبات و احضار اشیاء مخفیّه و حرکت به طور غیر متعارف و تصرّف در اذهان و نفوس مردم عوام و انجام امور غیر عادی، مسائلی است که هم از ملتزمین به شرایع

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مرتبهٔ مثال متّصل، رجوع شود به معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۵۹.

الهی متمشّی می‌شود و هم از بت‌پرستان و گاوپرستان و سایر فِرَق ضالّه و رابطین با شیاطین و اجنّه و نفوس خبیثه.[1]

بنابراین باید بسیار دقّت نمود که مقصود و منظور مکاتب مختلفهٔ دنیا در دعوت به سمت معنویّت و باطن انسان و عالم ماوراءِ طبیعت، چه نوع مقصد و غایتی است، و چه هدفی را در پشت این مفهوم زیبا و کلام دل‌نشین دنبال می‌کنند؟ آیا صرف دستیابی به چنین اموری فضیلتی برای انسان محسوب می‌شود؟ فضیلتی که اعتبار ارزش و جذّابیت آن فقط تا هنگام مرگ برای انسان باقی می‌ماند، و با خروج روح از بدن تمامی آنان به دست فناء و نابودی و بوتهٔ نسیان سپرده می‌شود.[2]

اکتفای عموم مردم از لذّات معنوی فقط در دایرهٔ حواس صوری و برزخی

نکتهٔ قابل دقّت اینجاست که نفس بشر به نحو عموم، به‌واسطهٔ تعلّق به عالم طبع و ابتعاد از عوالم معنا، هم‌چنان‌که لذّات و مشتهیات نفسانی را در تحصیل مادّیات و امور دنیوی اعمّ از

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مسئله فوق رجوع شود به روح مجرّد، ص ٦٢٥.

[2] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ٢، ص ٢٤٢.

مأکولات و مشروبات و ألبسه و مساکن و مراکب و ریاسات و سایر اینها می‌داند و برای وصول به آن از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند، همین‌طور وصول به لذّات معنوی را در دایرهٔ حواسّ صوری و برزخی و امور غیر عادی مشاهده می‌کند. من

باب مثال اگر مشاهده کنند فردی ماری را با افسون به دست گیرد، همه به دور او جمع می‌شوند؛ ولیکن چنانچه فردی به مقدار ده دقیقه بخواهد حقیقتی از حقایق عالم وجود و توحید را بیان کند، چند نفر بیشتر به او توجّه نمی‌کنند و همه از دور او پراکنده می‌شوند.

این مثال کمترین و کوچک‌ترین نمونه‌ای است از امور غیر متعارف، تا چه رسد به مسائل و حوادث بالاتر و چشمگیرتر از إخبار امور خفیّه و تصرّفات در امور مادّی و طیّ‌الأرض، که تمامی این امور به حواسّ برزخی و مثالی انسان بازگشت می‌نمایند؛ و بین اینها و عوالم عرفان و توحید و کشف حجاب‌های نفسانی از زمین تا آسمان فاصله است.

و لذا مشاهده می‌شود که این دسته از افراد در میان مردم از وجاهت و ارزش خاصّی برخوردارند و اطراف آنان را از توده‌های مختلف مردم، چه عامّی و چه تحصیل کردگانشان، بیشتر از اهل توحید و معرفت دربرگرفته‌اند، و حضور صحبت آنان برای عوام از جذّابیت بیشتری برخوردار است.

تحریف اصطلاح عرفان و معرفت در فرهنگ عامیانهٔ امروزی

متأسّفانه اصطلاح عرفان و معرفت در فرهنگ عامیانهٔ امروز بر این دسته از افراد اطلاق می‌شود، و گویا شناخت و وصول به کُنه عالم هستی فقط در این اشخاص منحصر می‌گردد؛ و اگر عارفی بخواهد اسمی و رسمی از خود به‌جای بگذارد و توجّه اشخاص را به سوی حقیقت وجود معطوف نماید، چاره‌ای جز بروز و ظهور پاره‌ای از این امور ندارد.

مرحوم والد ما، عارف کامل و سالک واصل، علاّمهٔ طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ از جمله معدودترین عرفائی بود که ظهور و بروز این‌گونه از خوارق عادات در ایشان به ندرت دیده شده است، و تمام سعی و همّت او در طول حیات توجّه و توجیه شاگردان و عموم افراد به سمت

معرفت حق و وصول به اسرار عالم توحید و تجرّد و ولایت بود؛ ولیکن مع ذلک کلّه، هنوز اشخاصی که امروزه در صدد تعریف و تمجید از شخصیّت استثنائی این بزرگ‌مرد برمی‌آیند، به دنبال بازگو کردن امور غیر عادی او در زمان حیات هستند، و گویا بدون صدور این حوادث از ایشان، مقام و منزلتی برای ایشان چندان باقی نمی‌ماند!

و این فرهنگ غلط پیوسته از دیر زمان تا کنون در بین جوامع مختلف علمی و عرفی وجود داشته و دارد. بلی در بعضی موارد بنا به مصالح و مقتضیاتی، خود عارف الهی صلاح را در ابراز پاره‌ای از این امور مشاهده می‌کند؛ چنانچه معجزهٔ انبیای الهی بر این محور و مقصد استوار بوده است، امّا نه اینکه مقصد و غایت رسالت پیامبران و حجج الهی رسیدن به این نقطه و هدف بوده باشد.

کمتر بودن حظّ از توحید و معرفت در افراد دارای ظهورات و خوارق عادات بیشتر

از اینجاست که میزان تکامل و فعلیّت مراتب وجودی عرفای الهی به مقدار ظهور و صدور خوارق عادات بستگی خواهد داشت.

مرحوم علاّمهٔ طهرانی ـ قدّس الله سرّه ـ بارها می‌فرمودند:

هر فرد که ظهور این امور از او بیشتر باشد، حظّ و نصیب او از معرفت و ادراک عوالم توحید کمتر است؛ و هر کسی که سعهٔ وجودی او بیشتر و میزان تحقّق مراتب اسماء و صفات الهی در وجود او افزون‌تر باشد، بروزات و ظهور این امور از او کمتر خواهد بود! زیرا مقصد اهل معرفت و توحید، عرفان حضرت حق است، و این مهم با این امور حاصل نخواهد شد.

و لذا برای حرکت دادن مردم به سوی این هدف عالی، کمتر از این امور برای آنان آشکار می‌نمایند تا ذهن و نفس آنان به این مسائل خو نگیرد و در دام حواسّ باطنی و صور برزخی گرفتار نگردند.

و امّا آنان که از معرفت حق و ادراک توحید پروردگار عاجز و ناتوان مانده‌اند و دست خود را از وصول بدان ذروهٔ عُلیا کوتاه و پای خود را لنگ می‌یابند، برای توجّه عوام به سمت خود چاره‌ای جز ابراز این‌گونه امور از خود نخواهند داشت. و این است فرق بین مکتب عرفان و سایر مکاتب، گرچه سمت و سوی آنان عوالم ماوراءِ مادّه و طبع بوده باشد.

خدای متعال با ودیعهٔ صفات و غرائز ارزشمند و معنوی در فطرت انسان، راه او را به سوی حقیقت و متابعت از حق و پیروی از منطق عقل در هر حادثه و موقعیّتی گشوده است، و جستجوی معرفت و حسّ یافتن کمال و وصول به عالم قدس و سکونت و اطمینان را در جبلّت و سرشت او قرار داده است؛ و هیچ عاملی را یارای آن نیست که بتواند با وسوسه و وسائل مختلف او را از پیروی عقل و فطرت باز دارد و این مسیر معرفت و تکامل را بر او مسدود نماید و او را از فیوضات و الطاف الهی محروم نماید. و اگر به‌واسطهٔ القاءِ شبهات، چند صباحی دچار وسوسهٔ نفس و انحراف در سیر گردیده باشد، روزی خواهد رسید که با نوای ملکوتی وجدان و فطرت از خواب غفلت بیدار شود و پرده از چهرهٔ وسوسه‌انگیزان بردارد، و راه به سوی

حقیقت و عرفان الهی را با چشم باز و همّتی عالی و ثباتی متین بپیماید.

عدم توجّه به تکالیف الهی و پیمودن سیر لا اُبالی‌گری ـ هم‌چنان‌که ذکر شد ـ صرفاً برای توجیه شهوات و هوس‌های نفسانی در این دنیای دنی مطرح می‌شود؛ چنان‌که در برخی از فرقه‌های صوفیّه و غیره دیده می‌شود؛ چنانچه این مسئله حتّی در غیر این فرقه‌ها بدون این توجیه و تأویل نیز دیده می‌شود، و چه بسا افرادی از اهل علم و درایت که نه تنها خود توجّهی به تکالیف و وظائف ننموده، بلکه با کیفیّت رفتار خود در میان عوام موجب انحراف آنان و ایجاد یأس و بدبینی نسبت به مسائل معنوی و ارزش‌های متعالی شریعت الهی می‌شوند.

بطلان طریق اکتفا کنندگان به ظواهر احکام و غافلان از حقیقت تکالیف الهی

در مقابل این افراد، اشخاصی که تمام همّت و هدف خود را در توجّه به ظاهر احکام و رعایت انجام تکالیف بدون توجّه به باطن آنها

نموده، هرگونه حقیقت و واقعیّتی را ورای این تکلیف و وظیفه انکار می‌نمایند نیز سخت در اشتباه و غفلت بسر می‌برند. توجّه به ظاهر احکام بدون لحاظ حقیقت و واقعیّتی که جنبهٔ علّی نسبت به آن دارد، مانند پرداختن به پوست و به دور انداختن مغز و میوه است. کسانی که معرفت الهی و عرفان به حق را که نتیجه و هدف غائی أعمال و تکالیف ظاهری است انکار می‌نمایند و صرفاً به جنبهٔ إسقاط تکلیف و برائت ذمّهٔ ظاهری بسنده می‌نمایند و مرتبهٔ بسیار نازل از نعمت‌های الهی را در بهشت خواستارند، باید بدانند که دچار خسارت و ورشکستگی عظیمی شده‌اند و کیمیای سعادت و فلاح ابدی را با خر مهره‌ای بس بی‌ارزش و بی‌مقدار معاوضه نموده‌اند.

هم‌چنان‌که عدم توجّه به تکالیف الهی موجب سخط و غضب و دورباش پروردگار و

محرومیّت از فیوضات معنوی می‌گردد، عدم توجّه به حیثیّت معنوی و تکاملی احکام شریعت که همان عرفان حقیقی حضرت حق متعال است، موجب از دست رفتن استعدادات و سرمایهٔ وجودی انسان جهت نیل به مراتب فعلیّت و کمال و بی‌حاصلی سرمایهٔ عمر و نعمت حیات خواهد بود. و لذا مشاهده می‌شود که فطرت و وجدان بشر با کنار زدن و زیر پا قرار دادن همهٔ موانع و پدیده‌های صارفهٔ از توجّه به معنویّت ـ چه رفاه دنیوی و تکامل تکنولوژی و ترقّی علوم مادّی و اجتماعی، و چه آلودگی ادیان به خرافات و وساوس نفسانی و شیطانی در همهٔ آنان از مکاتب الحاد و مادّی‌گری، و چه ادیان الهی اعمّ از یهودیّت و نصرانیّت و اسلام، و چه غیر الهی آنان ـ گمشدهٔ خود را در جستجوی عالم سکونت و اطمینان و تکامل نفس و عرفان الهی پی‌گیری می‌نماید، و با عقل فطری و ضمیر مرتبط با عالم معنی در راه معرفت شهودی و احساس قلبی و وجدانی عالم وجود گام می‌سپارد.

در این راستا هر مسیر و راهی که بتواند در محدودهٔ وجودی خود

راهی به سوی این هدف غائی باز نماید و نصیبی از آن سرچشمهٔ معرفت و ادراکْ تحصیل نماید، قطعاً از اتّصاف به حجّیت و دلالت برخوردار، و انسان ملزم به متابعت و انقیاد از آن می‌باشد؛ و هر تکلیفی که در راستای این مقصود قرار گیرد از نظر شارعْ ممضا، و هر عملی که موجب بُعد انسان از وصول به این غایت گردد ممنوع خواهد بود.

حجّیت عقل بر اساس براهین منطقی، به همین ملاک باز می‌گردد. عقل به عنوان ودیعه‌ای الهی که موجب تشخیص حق از باطل و واقعیّت از مجاز و اصل از اعتبارات، در فطرت و سرشت انسان قرار داده شده است، سیر حرکت انسان را به سوی عالم حقایق و معرفت و کمال روشن و واضح می‌نماید. انسان بدون قوّهٔ عاقله هیچ تفاوتی با حیوانات ندارد و لازمهٔ فصل حقیقی انسان، وجود مقولهٔ عقل در ذات و سرشت او است.

اعتبار تعقّل در شریعت اسلام

محال بودن حرکت در مسیر اعتدال بدون بهره‌گیری از قوای عاقله

حرکت در مسیر اعتدال در همهٔ ابعاد ـ چه شخصی و چه اجتماعی و چه الهی ـ بدون

بهره‌گیری از قوای عاقله، امری محال و غیر ممکن است. جامعه‌ای که بدون توجّه به این موهبت الهی امور خود را نظام می‌بخشد، جامعه‌ای حیوانی و از انسانیّت به دور خواهد بود. در جمیع کتب آسمانی بالخصوص قرآن کریم با تأکید به این مسئلهٔ حیاتی، توجّه امّت را به سوی تعالی و متابعت از اوامر الهی جلب می‌نمایند؛ چنانچه در اصل اثبات صانع می‌فرماید:

﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾؛[1] و یا آیه شریفه: ﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾؛[2] و یا آیهٔ: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ﴾.[3]

و نیز دربارهٔ حجّیت قرآن و انتساب آن به

---

[1] سوره أنبیاء (۲۱) آیه ۲۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۲٤۹، تعلیقه ۱:
«اگر در آسمان و زمین آلهه‌ای جز خدا بودند، هرآینه آن دوتا فاسد می‌گشتند.»

[2] سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۰. متن سخنرانی‌های مرحوم علاّمه رضوان الله علیه، ص ٤٦۱:
«در آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف و دگرگونی شب و روز، آیاتی است و نشانه‌هایی است برای ما، برای افرادی که دارای خِرد هستند.»

[3] سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۵؛ سوره زمر (۳۹) آیه ۳۸. روح مجرّد، ص ۲۱٤، تعلیقه: «و ای پیامبر، اگر تو از این مردم شرک‌پیشه بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ می‌گویند: البتّه و البتّه الله آفریده است!»

پروردگار می‌فرماید:

﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا﴾؛[1] و نیز آیهٔ: ﴿وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا﴾؛[2] و نیز آیهٔ: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ﴾.[3]

و نیز در آیات کثیره‌ای که با عبارت: ﴿أَفَلَا يَعۡقِلُونَ﴾؛[4] و یا: ﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ﴾،[5] و یا عبارت: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ﴾،[6] و امثال آن که عقل به عنوان شاخص حق و تعیین‌کنندهٔ سیر حرکت و إتجاه انسان به سمت رشد و تعالی مطرح شده است.

---

[1] سوره إسراء (۱۷) آیه ۸۸. امام شناسی، ج ۱٤، ص ۸۹:
«بگو اگر إنس و جن با هم مجتمع گردند تا مانند چنین قرآنی بیاورند نخواهند توانست، اگرچه بعضی کمک بعض دیگر در این امر شده باشند.»

[2] سوره نساء (٤) آیه ۸۲. امام شناسی، ج ۱٤، ص ۸۸:
«و اگر از نزد غیر خدا بود، هرآینه در آن اختلاف بسیاری را می‌یافتند.»

[3] سوره محمّد (٤۷) آیه ۲٤. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۲۲:
«آیا تدبّر و تأمّل در قرآن نمی‌کنند، یا روی دل‌ها را قفل‌هایش گرفته است؟!»

[4] سوره یس (۳٦) آیه ٦۸. ترجمه: «آیا تعقّل نمی‌کنند؟»

[5] سوره زمر (۳۹) آیه ۹. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۰۸:
«بگو آیا یکسان هستند کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند؟!»

[6] سوره روم (۳۰) آیه ۲۱؛ سوره رعد (۱۳) آیه ۳؛ سوره زمر (۳۹) آیه ٤۲؛ سوره جاثیه (٤۵) آیه ۱۳. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۵۸:
«در این امر نشانه‌هایی از قدرت و توحید اوست برای مردمانی که در آیات سبحانیّهٔ او تفکّر بنمایند.»

و به‌طور کلّی بدون عنایت عقل، اصل حرکت در مسیر اعتدال ممتنع، و حجّیت کلام انبیای الهی و پیامبران نیز مفهومی نخواهد داشت؛ زیرا اثبات حجّیت به‌واسطهٔ برهان عقلی صورت می‌پذیرد، و چنانچه این مسئله مخدوش گردد هیچ توجیهی برای ارسال رسل و إنزال کتب نخواهد بود.

پیامبران الهی به عنوان عقل منفصل، با اتّصال به عالم غیب جهت رشد و شکوفایی و فعلیّت مراتب نهفتهٔ در عقل انسان به سوی مردم مبعوث گردیده‌اند، و عقل با توسّل به براهین منطقی زاییده از حقیقت جوهری خود، متابعت و انقیاد از آنان را لازم، و مخالفت با آنان را حرام می‌داند.

و به هر میزان که انسان با استناد به این مسئله در راستای اطاعت از این عقول منفصله قدم بردارد، بر مراتب فعلیّت و رشد

عقلانی خود می‌افزاید؛ تا حدّی که خود با الحاق و اتّحاد به عالم عقول مستقیماً از نفس جوهری آن، مستنیر و مُلهَم خواهد شد. چنانچه در این موضوع روایتی بسیار عجیب از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که می‌فرماید:

استشهاد به آیات و روایاتی در باب تبعیّت از عقل منوّر

لا تَحِلُّ الفُتیا لِمَن لا یَستَفتِی مِن اللهِ تعالی بصَفاءِ سِرِّهِ و إخلاصِ عَمَلِه و عَلانیَتِه و بُرهانٍ مِن رَبِّهِ.[1]

این مرحله همان اتّصال و اتّحاد عقل جزئی و ناپخته به عقل کلّی و استنارهٔ از عالم قدس و مشیّت است.

موسی بن جعفر علیهما السّلام، امام هفتم شیعه، دربارهٔ این موهبت و ودیعهٔ الهی و میزان اهمّیت آن در تکامل انسان چنین می‌فرمایند:

إنّ اللهَ تبارکَ و تعالیٰ أکمَلَ لِلنّاسِ الحُجَجَ بِالعُقولِ، و نَصَرَ النَّبیّینَ بِالبَیانِ، و دَلَّهُم علیٰ رُبوبیَّتِهِ بِالأدِلَّةِ، فقالَ: ﴿وَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ * إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ

---

[1] مصباح الشّریعة، ص ١٦. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ٣، ص ٧: «حضرت امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: "فتوا دادن در مسائل شرعیّه حلال نیست کسی را که استفتاء نکند از حق تعالی با باطن پاک خود از لوث آلودگی‌ها، و با نفس پاکیزهٔ خود از کدورتِ ارتکاب مناهی؛ و جایز نیست فتوا دادن از برای کسی که عبادت و طاعتش برای خدا خالص نباشد، و ظاهر و باطن او موافق نباشد، و در جمیع مسائل ضروری و حالات لابُدّی، برهان و مُستَمسَکِ قائمی مثل آیه و حدیث نداشته باشد.»

وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلۡفُلۡكِ ٱلَّتِي
تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ
مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٖ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَا
وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖ وَتَصۡرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ

وَٱلسَّحَابِ ٱلۡمُسَخَّرِ بَيۡنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ﴾[1].[2]

بعد حضرت در ادامه می‌فرماید:

ما بَعَثَ اللهُ أنبياءَهُ و رُسُلَهُ إلىٰ عِبادِه إلّا لِيَعقِلوا عنِ اللهِ؛ فَأحسَنُهُم استِجابَةً أحسَنُهُم مَعرِفَةً، و أعلَمُهُم بِأمرِ اللهِ أحسَنُهُم عَقلًا، و أكمَلُهُم عَقلًا أرفَعُهُم دَرَجَةً فى الدُّنيا و الآخِرَةِ.[3]

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۶۳ و ۱٦٤.

[2] الکافی، ج ۱، ص ۱۳. ترجمه:
«ای هشام! خداوند تبارک و تعالی با عقول، حجّت‌هایی را که به سوی مردم فرستاده است تکمیل نموده است؛ و پیامبران را با بیان، نصرت بخشیده و با ادلّه و براهین قاطع، آنها را بر ربوبیّت خود دلالت کرده است، و سپس فرموده است:
﴿و خدای شما خداوند یگانه است، خدایی جز خداوند رحمان و رحیم وجود ندارد * تحقیقاً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و اختلاف شب و روز، و کشتی‌ای که بر روی دریا جاری است و به مردم منفعت می‌بخشد، و آن آب بارانی را که خداوند از آسمان فرود می‌آورد و بر اثر آن زمین را پس از مردگی و سردی و فسردگی‌اش زنده و شاداب می‌کند و در آن از هر نوع جنبنده‌ای را منتشر می‌سازد، و در حرکت دادن بادها و ابرهایی که در بین آسمان و زمین مسخّر فرموده است، هرآینه آیات و نشانه‌های توحید اوست برای مردمی که تفکّر کنند.﴾»

[3] الکافی، ج ۱، ص ۱٦. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ٤٤۳:
«خداوند پیامبران و رسل خود را به سوی بندگانش نفرستاد مگر برای آنکه ایشان بدون واسطهٔ آراء و افکار مشوّشه و مختلط، حق و واقعیّت را از خدا بگیرند؛ و به‌واسطهٔ انبیا و رسل که أُولوا العقول الکاملة هستند به سوی حق راه یابند، و به عقول جزئیّهٔ ناقصهٔ متباینهٔ خود اعتماد ننمایند تا گمراه شوند و اختلاف کنند.
بنابراین بهترین کسی که دعوت پیغمبران را پذیرفته و لبّیک گفته باشد کسی است که عرفانش به خدا نیکوتر باشد، و داناترین مردم به احکام و شرایع خدا کسی است که عقلش بهتر باشد، و کسی که عقلش کامل‌تر باشد آن کس است که در دنیا و آخرت منزلتش رفیع‌تر و مقامش بالاتر و عالی‌تر باشد.»

در این فقرات امام علیه السّلام میزان مرتبهٔ تکاملی و تقرّب به پروردگار و عالم غیب را در حدّ تکامل عقل او می‌داند، و درجهٔ او را در عالم آخرت به میزان رشد عقلانی او قرار داده است، و شناخت پروردگار را در مدارج فعلیّت عقلانی می‌شمرد.

وابستگی حقیقت وجودی انسان و قربش نسبت به پروردگار، با میزان معرفت و تکامل عقل او

از اینجا روشن می‌شود کسانی که در صدد تخطئهٔ عقل و نتایج منطقی و فلسفی براهین او می‌باشند چقدر در جهالت و ضلالت بسر می‌برند؛ درحالی‌که بزرگان دین و لواداران شرایع الهی، حقیقت وجودی انسان را در تکامل عقلی او می‌شمرند، و قرب به پروردگار را در گرو میزان معرفت او به‌واسطهٔ ارتقاءِ مراحل عقلانی او می‌دانند.

بزرگان از حکمای الهی و فلاسفهٔ اسلامی جهت وصول به این درجه و مرتبهٔ فعلیّت، خود را به هر مشقّت و صعوبتی درانداخته، و سبّ و سخنان ناروا و نسنجیدهٔ نابخردان و جهّال را تحمّل کردند، تا علوم متعالیهٔ الهی و عوالم ناشناختهٔ معرفت را برای پویندگان مسیر هدایت و عالم قرب میسّر نمایند.

شناخت حقیقت عالم وجود و اسرار نهفته در آن

و کشف مراتب اسماء و صفات حضرت حق و کیفیّت ربط ذات پروردگار با عوالم امکان، و در نتیجه نحوهٔ ارتباط انسان با مبدأ هستی و شناخت جوهر وجودی انسان و سنخیّت او با مبدأ خلقت و دریافت حقیقت خلیفةاللهی و کیفیّت رجوع انسان به ذات پروردگار و کشف اسرار عالم وجود و ارتقاءِ انسان در مراتب مختلف سیر و سلوك إلی اللّه و وصول به حقیقت ذات

واجب‌الوجود و فناءِ در حقیقت و هویّت حضرت حق و اندکاک در مرتبهٔ احدیّت و سپس بقاءِ بالله در سیر عوالم اسماء و صفات که بالاترین و راقی‌ترین مرتبهٔ تکامل وجودی انسان است، در گرو ادراک عرفان نظری و قضایای فلسفی و مبانی حِکمی فلسفه و عرفان اسلامی قرار دارد.

دانشمندان نامی شیعه و مفاخر عالم اسلام، امثال بوعلی و فارابی و ملا صدرای شیرازی و محیی‌الدّین عربی و صدرالدّین قونوی و شهاب‌الدّین سهروردی و مولانا جلال‌الدّین بلخی و حافظ شیرازی و ابن‌فارض مصری و سایر بزرگان از عرفا و فلاسفهٔ اسلام، بالأخص متأخّرین آنان مانند مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی و حاج ملا هادی سبزواری و سیّد علی قاضی و علاّمهٔ طباطبائی و علاّمهٔ طهرانی و غیرهم، تماماً برای رسیدن به این هدف عالی، عمر خود را سپری نمودند و با صرف سال‌ها تلاش علمی و سلوک عملی، پرده‌های جهل و توهّم را یکی پس از دیگری کنار زده، به قلل رفیعهٔ معرفت و شهود راه یافته‌اند.

اشکالات وارد بر مکتب تفکیک و مخالفان فلسفه و عرفان اسلامی

مکتبی که عقل و فلسفه را مطرود بداند خود را از یکی از ارزشمندترین موهبت الهی و پدیدهٔ عالم هستی محروم نموده و موجب گمراهی و ضلالت خود را فراهم نموده است.

امروزه مکتبی به نام تفکیک به بازار آمده و با طرح نقصان و عدم کفایت قوّهٔ عاقلهٔ بشری در تمییز حق از باطل و قصور از وصول به مرتبهٔ معرفت و شناخت عالم وجود، حجّیت و کارآیی این اعجوبهٔ عالم خلقت را انکار نموده‌اند و این اصل مسلّم در نظام آفرینش انسان را به بوتهٔ فراموشی سپرده، آن را از حیّز انتفاع خارج نموده‌اند.

مدّعیان این روش انحرافی نه تنها هیچ بویی از مبانی فلسفی و قیاسات برهانی عقلی نبرده‌اند، بلکه حتّی نسبت به سایر معارف اسلام و

شناخت صحیح از حقایق شرع مبین، کمیتشان لنگ و از مرحله به‌کلّی پرت می‌باشند.

در این مکتب، عقل صرفاً برای امور جزئی به‌کار می‌رود و با شناخت ابتدایی و سطحی مبدأ أعلی و پیامبر گرامی‌اش دیگر وظیفهٔ او به پایان رسیده و به تاریخ خواهد پیوست، و دیگر اثری از درجات معنوی بشر و سلوک علمی و اعتقادی او باقی نخواهد ماند.

در این روش همچون اشعری‌گری، معیار و ملاک حجّیت و التزام صرفاً بر پایهٔ تعبّد است و بس، بدون هیچ‌گونه فهم و ادراک و شعور نسبت به قضایا و مفاهیم راقیهٔ معرفت و عالم وحی و تشریع.

در این مکتب، میزان شناخت انسان از معارف الهی و ذات اقدس حق فقط محدود به ادراک تکلیف عامیانه و انجام اعمال ظاهری آن است و بس، و از توجّه انسان به حقیقت و باطن عبادت که عین ربط و تعلّق انسان به ذات پروردگار است خبری نیست؛ همان حقیقتی که واقعیّت عبودیّت و خضوع بنده را در مقام اطاعت و انقیاد از مولا و ربّ‌الارباب تشکیل می‌دهد، و بدون ادراک صحیح و معرفت واقعی به مولای خویش، انجام اعمال و قیام به تکالیف همچو

پوست و قشری را می‌ماند که فاقد مغز و حقیقت عمل است:

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ ٱلْكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلْعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرْفَعُهُۥ﴾؛[1]

﴿لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقْوَىٰ﴾.[2]

تأثیر مراتب معرفت در کیفیّت عبودیّت و اطاعت از حضرت حق

آیا معرفتی که در انجام عبادت یک فرد عادی و نحوهٔ نگرش او و برداشت او و شناخت او از عبادت است، در مقام اطاعت، با کیفیّت شناخت و برداشت و مواجههٔ یک پیامبر الهی و یا امام معصوم علیه السّلام در هنگام عبادت یکی است؟! آیا نمازی که صرفاً با رعایت احکام ظاهریّه و تصحیح قرائت و توجّه به مخارج حروف به قصد امتثال امر و اسقاط تکلیف انجام شود، با نمازی که در هنگام اداءِ آن، تیر از پای مولای متّقیان بیرون کشیدند و او هیچ احساسی ننمود،[3] یکی است؟!

---

[1] سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰. امام شناسی، ج ۱۶، ص ۲۳۰:
«کَلِم طیّب به سوی خدا بالا می‌رود، و عمل صالح آن کَلِم طیّب را بالا می‌برد.»

[2] سوره حج (۲۲) آیه ۳۷. ترجمه:
«هرگز گوشت و خون قربانی‌ها به خدا نخواهد رسید، بلکه این تقوای شماست که به خداوند می‌رسد.»

[3] المحجة البیضاء فی تهذیب الإحیاء، ج ۱، ص ۳۹۷:

آیا عبادتی که براساس شناخت عامیانه و عوامانه نسبت به ذات احدیّت و اسماء و صفات او تحقّق می‌پذیرد، با عبادتی که می‌فرماید: «**لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ**؛ هیچ‌گاه خدایی را که به چشم دل و ضمیر آگاه و قلب

«يُنسَبُ إلى مَولانا أميرالمُؤمِنينَ عَلَيهِ السّلامُ أنّهُ وقَع فى رِجلِهِ نَصلٌ فلم يُمكِن مِن إخراجه؛ فَقالَت فاطِمَة عَلَيها السَّلامُ: "أخرِجوهُ فى حالِ صَلاتِهِ، فَإنّهُ لا يُحِسُّ بِما يَجرِى عَلَيهِ." فَأُخرِجَ و هُوَ عَلَيهِ السّلامُ فى صَلاتِهِ.»

انوار الملكوت، ج ۱، ص ۱۵۱، تعليقه ۳:

«مطلبی را به امیرالمؤمنین علیه السّلام نسبت می‌دهند که: روزی در پایش تیری فرو رفت و قدرت بر بیرون آوردنش را نداشتند، پس حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود:"در حال نماز تیر را از پای او درآورید، زیرا علی در حال نماز احساسی نسبت به بدن و جریانات اطراف خود ندارد!" پس تیر را در حال نماز بیرون آوردند.»

خود مشاهده ننمودم، عبادت نکردم!»[1] یکی است، و در نزد خداوند به یک مقدار منزلت و ارج و بها داده می‌شود؟!

آیا کلام رسول خدا که فرمود: «میزان قرب هر فرد به خداوند به مقدار میزان فهم و معرفت او است از خداوند.»[2] اشاره به همین عقول

ناقصه و فهم قاصر و معرفت عوامانهٔ اشخاص عادی است؟!

اکتفا به اعتقادات دینی بسیط و ابتدایی در

---

[1] شرح اصول کافی، ملاّ صدرا، ج ۱، ص ۳۳۱؛ الوافی، ج ۱۱، ص ۲٦؛ تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۵۵.

[2] این حدیث شریف را مرحوم علاّمه آیة الله والد معظم ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در کتاب شریف الله شناسی، ج ۲، ص ۱۲۱ و ۱۲۲، ذیل مبحث ۱٦ تا ۱۸ با عبارت: «لم أکُ بالّذی أعبُدُ مَن لَم أرَهُ» آورده‌اند، و در تعلیقه مرقوم فرموده‌اند که:

«مستدرک نهج البلاغة، منشورات مکتبهٔ الاندلس ـ بیروت، ص ۱۵۷، باب سوّم؛ و عبدالعلیّ کارنگ در کتاب اثبات وجود خدا، در تعلیقهٔ ص ۵، در ضمن ترجمهٔ مقالهٔ: آیا جهان آفریدگاری دارد؟ بقلم دکتر دمرداش عبدالمجید سرحان، متخصّص علوم تربیتی، از آن استناد و استشهاد جسته است.

در مفاتیح الإعجاز شرح گلشن‌راز، طبع انتشارات محمودی، ص ۵۷ بدین عبارت ذکر نموده است:

"ذِعلَب یمانی از حضرت علی مرتضی علیه‌السّلام سؤال کرد که: أ فَرَأیتَ رَبَّکَ؟!

جواب فرمود که: أ فَأعبُدُ ما لا أرىٰ؟! باز می‌فرماید که: رأیتُهُ فعَرَفتُه فَعَبَدتُه؛ لَم أعبُد ربًّا لَم أرَهُ! ﴿ ﴾. (آیهٔ آخر از سورهٔ ۱۸ الکهف)"»

مکتب‌های مخالف عقل و برهان‌های فلسفی

در مکتب تفکیک به‌جای استنارهٔ عقول از مبادی منفصله و عالم انوار، به تعطیل و إبطال و اضمحلال و خمول آن توصیه و تبلیغ می‌شود، و به همان اعتقاد بسیط و ابتدایی به صانع اوّل و مبادی عالم خلق و ارسال رسل اکتفا می‌گردد، و راه عروج به مدارج کمال و قلل رفیعهٔ معرفت و مراتب فعلیّت به‌کلّی مسدود می‌شود. آیا معرفتی که با ورود یک شبهه و اعتراض و یک اشکال، اصل و کیانش به باد فنا برود ارزشی برای انسان در مقام اطاعت و انقیاد دارد؟!

تعطیل عقل و براهین فلسفی بر حقایق عالم وجود، در مکتب تفکیک، عملاً حکم به لغویّت و عبثیّت این پدیدهٔ شگرف الهی در ناموس عالم تکوین می‌باشد؛ پدیده‌ای که می‌تواند نفس ناقص و روح سرگشتهٔ آدمی را از حضیض ذلّت جهالت و توهّم و تخیّل، به أعلی مراتب یقین و شناخت و ادراک وسیع از اسرار عالم تکوین و نظام آفرینش و مبادی آن برساند.

سیر تکاملی حکمت اسلامی

کیفیّت نشئت و تکامل فلسفهٔ اسلامی و حکمت متعالیه

تعطیل فلسفه و حکمت متعالیه به بهانهٔ واهیِ

نشئت او از مدرسهٔ یونان باستان، لکّهٔ ننگی است

که می‌توانست دامن مطهّر و معصوم

شریعت اسلام را به آلودگی خود بیالاید؛ ولیکن ظهور فلاسفه و حکمای عالی‌مقام در مکتب اسلام، و اثبات حجّیت و دلالت شرع مطهّر و وحی الهی با براهین فلسفی و دلایل کلامی، و کشف سِتار از رمز و راز عالم وجود، و اثبات مبدأ أعلیٰ به بهترین برهان و صرافت وجود[1] و توحید حضرت حق، دیگر جایی را برای شبههٔ خنّاسان و وسوسهٔ بی‌خردان باقی نگذارد، تا جایی که همان مکتب فلسفی یونان و مهد فلسفهٔ غرب، امروزه باید دست نیاز به پیشگاه رفیع‌البنیان حکمت متعالیهٔ اسلامی دراز کند و از برکات و انوار درخشان آن کسب فیض و استناره نماید.

فلسفهٔ یونان با ورود به حوزهٔ معرفتی اسلام و آشنایی با مبانی وحی و کلمات صادره از لواداران مکتب تشیّع ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام، به تحوّلی جوهری و تبدّلی ماهوی و تغییری بنیادین و اساسی گرایید، به‌طوری‌که امروزه در حوزهٔ تدریس و مطالعهٔ

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون بحث صرافت وجود، رجوع شود به مهر تابان، ص ۲۰۹.

فلسفه و حکمت، دیگر جایی برای طرح و بحث و مناقشه ندارد.

شتاب حیرت‌انگیز حکمت اسلامی با ظهور حکیم و فقیه عالی‌قدر ملاّ صدرای شیرازی

با ظهور حکیم بزرگوار و فقیه عالی‌قدر، فخر عالم تشیّع، صدرالمتألّهین شیرازی و طرح مباحثی شگرف و دقیق در فلسفهٔ اسلامی ـ چون مسئلهٔ اصالت وجود و اعتباریّت ماهیّات، و وحدت وجود و صرافت آن، و برهان صدّیقین بر اثبات توحید صانع، و مسئلهٔ تشخّص ذاتی وجود ـ حرکت متعالی حکمت اسلامی شتابی بس حیرت‌انگیز به خود گرفت، و تمامی قضایا و مسائل فلسفی بر پایهٔ این امور اصلی مذکوره پایه‌گذاری گردید؛ و اکنون پس از گذشت بیش از چهارصد سال از حیات این بزرگ‌مرد عالم

اسلام و تک‌سوار عرصهٔ تحقیق، هنوز هیچ مکتبی را یارای مقابله و معارضه با اصول و مبانی او نیست، و تمامی مکاتب علمی و فلسفی و معرفتی دنیا باید سر تسلیم به پیشگاه این عتبهٔ مقدّسه فرود آورند و از خرمن علوم الهی و وحیانی آن به خوشه‌چینی بپردازند.

صدرالمتألّهین شیرازی از آنجا که خود فقیهی عالی‌مقام و مفسّری عظیم‌الشّأن و محدّثی خبیر به روایات و متون وحیانی مکتب اهل بیت علیهم السّلام بود، و مهم‌تر از این، مردی وارسته و مهذّب به تهذیب نفسانی و ادب سلوکی و مراقبه و مکاشفات روحانی و حالات روحی و معنوی بود، و در رأس تمامی اینها مردی متولّی به ولایت اهل بیت عصمت و طهارت به أشدّ وجود و در نهایت خلوص و صدق و تسلیم بود، توانست با عنایات ذوات مقدّسهٔ معصومین علیهم السّلام و توسّل دائمی و مستمر به ساحت قدس ائمّهٔ اطهار، و سکونت در جوار بی‌بی مطهّره حضرت فاطمهٔ معصومه سلام الله علیها، و استمداد از روح مقدّسهٔ آن بانوی دو عالم و دست نیاز به سوی عنایات و برکات متراوشه از نفس ملکوتی آن حضرت، فلسفهٔ اسلامی را با

جمیع موازین وحی و کلمات وارده از اولیای امر منطبق نماید، و مبانی فلسفی را بر آخرین قلّه از قلل رفیعهٔ معرفت و اعتلاء بنشاند، و ثمرهٔ این توسّلات و تولّی به این آستان مقدّس را نتایج ربّانی و ملکوتی فکر رشیق و واردات الهی در قلب منوّر خویش و ضمیر روشن و منفتح خود بداند.

یاد نمودن ملاّ صدرای شیرازی از چگونگی هدایت شدن و ارشاد خاصّش به عنایت پروردگار

ملاّ صدرای شیرازی در این مورد با قلبی مطمئن و ضمیری آسوده و منوّر به انوار الهی و یقینی متعالی از این نعمت عظمیٰ و فلاح ابدی و هدایت و ارشاد خاصّ پروردگار چنین یاد می‌نماید:

فكنتُ أوّلًا كما قال سيّدى و مولاى و معتمدى، أوّلُ الأئمّة و الأوصياءِ و أبوالأئمّة الشّهداءِ الأولياءِ، قسيمُ الجنّة و النّار، آخذًا بالتّقية و المداراة مع الأشرار، مخلًّا عن مورد الخلافةِ، قليلَ الأنصار، مُطلِّقَ الدنيا، مؤثّرًا الآخرةَ على الأُولى، مولىٰ كلّ مَن كان له رسولُ اللّه مولىٰ، و أخوه و ابن عمّه و مساهمه فى طمِّه و رمِّه: «طَفِقتُ أرتَئى بينَ أن أصولَ بيد جذّاء، أو أصبِرَ علىٰ طَخْيَةٍ عمياء، يَهرَم فيها الكبيرُ و يَشيبُ فيها الصغيرُ و يَكدَحُ فيها مؤمنٌ حتّى يَلقىٰ ربَّه، فصرتُ ثانيًا عنانَ الاقتداء بسيرته عاطفًا وجه الاهتداء بسنّته، فرأيتُ أنّ الصبرَ علىٰ هاتىٰ أحجىٰ، فصَبَرتُ و فى العين قَذًى و فى الحلق شَجًى.»[1]

فأمسكتُ عنانى عن الاشتغال بالنّاس و مخالطتهم، و آيستُ عن مرافقتِهم و مؤانستِهم، و سهَّلتُ علىّ معاداةَ الدّورانِ و معاندةَ أبناءِ الزّمانِ، و خَلَصتُ عن إنكارهم و إقرارهم و تساوىٰ عندى إعزازُهم و إضرارُهم، فتوجّهتُ توجّهًا غريزيًّا نحوَ مسبّبِ الأسبابِ و تضرَّعتُ تضرّعًا جِبِلّيًا إلىٰ مُسهِّلِ الأُمورِ الصِّعابِ، فلمّا بقيتُ علىٰ هذا الحال مِن الاستتارِ و الانزواءِ و الخُمولِ و الاعتزالِ زمانًا مديدًا و أمدًا بعيدًا،

---

[1] خ ل: محلَّئًا.

اشتعلتْ نفسى لطول المجاهدات اشتعالًا نوريًّا و التهبَ قلبى لكثرة الرّياضاتِ التهابًا قويًّا، ففاضتْ عليها أنوارُ الملكوت و حَلَّت بها خبايا الجبروتِ و لِحقتْها الأضواءُ الأحديّةُ و تدارَكتْها الألطافُ الإلهيّةُ، فاطّلَعتُ علىٰ أسرارٍ لم أكنْ أطّلِعُ عليها إلَى ألآن، و انكشَفتْ لى رموزٌ لم تكن منكشفةً هذا

الانكشافِ مِن البرهان، بل كلّ ما علِمتهُ من قبلُ بالبرهان، عاينته مع زوائدَ بالشّهودِ و العيانِ من الأسرار الإلهية و الحقائق الرَّبانية و الودائع اللّاهوتيةِ و الخبايا الصّمدانيةِ، فَاسْتروَح العقلُ من أنوارِ الحقّ بكرةً و عشيًّا، و قَرُبَ بها منه و خَلُصَ إليه نجيًّا...[1]

مرحوم صدرالمتألّهين پس از بيان شمّه‌ای از ستم‌ها و ناروايی‌هايی كه بسياری از بی‌خردان و جهّال نسبت به ساحت مقدّس علم و معرفت و حكمت اسلامی و حكمای عظيم الشّأن روا داشته‌اند، و هم او نيز از اين رهگذر بی‌نصيب نبوده است، به كيفيّت سلوک خود با مردم عوام و عالمان نادان، و دستاورد رياضات و توسّلات و مراقبه‌های عرفانی و استفاده از مبانی رشيق فلسفی می‌پردازد و می‌گويد:

«من در اين مورد به سيّد و مولا و معتمد خويش تأسّی نمودم، آن كسی كه اوّل از ائمّه و اوصياى پيامبر اكرم، و پدر امامان و شاهدان بر اعمال و رفتار خلق و اولياى الهی می‌باشد، كسی كه قسمت‌كنندهٔ بهشت و دوزخ است، و در ميان مردم با تقيّه و مدارای با اشرار و زشت‌خويان روزگار می‌گذرانيد، و خلافت را به‌واسطهٔ اندكی

---

[1] الحكمة المتعاليّة فی الأسفار العقليّة الأربعة، ج ۱، ص ۷.

یاران و پیروانش رها نمود، دنیا را به اهل دنیا سپرد و آن را برای همیشه طلاق داد، و عالم آخرت را بر زندگانی دنیا ترجیح داد؛ او مولا و صاحب اختیار و ارادهٔ هر کسی است که رسول خدا مولا و صاحب اختیار او است، او برادر و پسر عموی رسول خدا و شریک او در همهٔ مواهب الهیّه و فیوضات ربّانیّه بوده است:

"مردّد ماندم که با این قوم نادان و عالمان ظاهربین و اهل دنیا و

شهوات و اوهام، با دست شکسته به نبرد برخیزم یا اینکه بر این روزگار سیاه و کدر عصبیّت و جهالت صبر نمایم؛ روزگاری که مردِ با تجربه و کارآزموده را به زانو درآورد، و کودک خردسال را به پیری و زوال رساند، و مؤمن را به تعب و مشقّت اندازد تا خدای خویش را ملاقات نماید.

پس من زمام امر خود را به سوی او گردانیدم و او را مقتدا و اُسوهٔ خویش قرار دادم و سنّت و روش او را برگزیدم، و دیدم که صبر بر این مصیبت و سختی أولیٰ است؛ پس صبر نمودم درحالی‌که خار در چشم داشتم و استخوان در گلویم گیر کرده بود.“

لذا ارتباط خود را با مردم نادان قطع نمودم و معاشرت با آنان را بر خویش حرام نمودم و از مرافقت و انس با آنان مأیوس گردیدم، و گرفتاری روزگار و دشمنی ابناء زمان را بر خود هموار نمودم، و از جنگ و ستیز با آنان آسوده گشتم، دیگر نفع و ضرر آنان برایم یکسان گردید.

در این هنگام تمام توجّه خود را از سویدای دل به سمت سبب واقعی و مبدأ هستی قرار دادم و با کمال تضرّع و التجاء از ضمیر قلب و برانگیخته از فطرت و سرشت خویش به سوی آسان‌کننده و هموار کنندهٔ مشکلات روی آوردم، و پس از

گذشت مدّت زمانی بر این منوال، درحالی‌که خود را از دیدگان اغیار و جهّال مخفی نموده بودم، در گوشهٔ عزلت و خلوت و انزوا به خود و تزکیهٔ نفس مشغول گشتم؛ ناگهان از درون نفسم انوار عالم غیب طلوع نمود و آتش سینای اشتیاق و وصل از سینهٔ سودازدهٔ محبّت و انس به حق زبانه کشید، استمرار مراقبات و ریاضات شرعیّه در این مدّت طولانی بالأخره اثر خود را بخشید و کارِ دل را یکسره نمود، قلبم در التهاب عشق به حق، به تلاطم درآمد و طاقتم را در صبر بر فراق بسر آورد.

در این هنگام عنایت حضرت حق دستگیر ما گردید و انوار ملکوت بر قلبم فرود آمد، و اسرار عالم جبروت بر سینهٔ واله و شیدای من منکشف گردید، و انوار قاهرهٔ از ناحیهٔ مقام احدیّتْ مرا در خود گرفت، و الطاف خفیّهٔ پروردگار مرا مشمول عنایت و کرامت خویش گردانید. پس بر اسراری از حقایق عالم وجود مطّلع شدم که تا کنون از آن خبر نداشتم، و از رموز و مسائل نهفتهٔ حقیقت وجود و ذات پروردگار مطالبی برایم هویدا گشت که حتّی با أدلّه و براهین فلسفی به آن نرسیده بودم؛ بلکه آنچه را که از حقایق و اسرار با أدلّه و برهان یافته بودم، اینک با اضافات و لطائفی ناگفتنی از اسرار خفیّهٔ الهیّه به نحو شهود و وجدان و علم حضوری، به‌طور عینی و حقیقت خارجی دریافتم، و حقایق ربّانیه و واقعیّات نظام خلقت و ناگفته‌های از عالم لاهوت و ناشناخته‌های آثار و اسماء و صفات ذات صمدی برایم منکشف گردید.

پس عقلم از انوار حق به مرتبهٔ فعلیّت و تکامل خود رسید، و آن سکونت خاطر و اطمینان واقعی و انبساط نفس، جای آن تشویش و اضطراب و تردید را گرفت، و انوار حق در صبح و شام بر من نازل می‌گردید و مرا به سوی مقام احدیّت می‌کشانید، و به جوار و قرب حریم انس

حضرت حق سوق می‌داد و از ظلمات جهل و نفاق و کثرات رهانیده، در حرم امن و امان خود مستقر نمود.»

بنابراین مکتبی که انسان را از حقّ شناخت محروم کند عملاً و حقیقتاً از حیّز انسانیّت محروم ساخته است.

تعقّل و تفکّر تنها طریق ادراک معانی و حقایق آیات و روایات توحیدی و معرفتی

مضافاً باید از اینها پرسید: شما که هر نوع تعقّل و تفکّر را خارج از حوزهٔ متون دینی لغو و عبث می‌شمرید، مگر مفاهیم و متون دینی همه

به یک منوال و یک مرتبه از هویّت جوهری قرار دارند؟! مطالب مربوط به عالم صور و مادّه در متون دینی، با قضایا و مسائل متعلّق به مجرّدات و ماورای مادّه یکی است؟! مسائل و تکالیف اعمال ظاهری از قبیل طهارت و نجاست و معاملات و احکام ارث و قصاص و...، با حقایق وارده از اهل بیت عصمت در معارف مبدأ و معاد یکی است؟! روایات و متون مأثوره از مولای متّقیان امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه دربارهٔ اوصاف و نعوت حضرت حق و کیفیّت ربط و تعلّق اشیاء در عالم هستی، و نیز احادیث وارده از اولاد کرامش ائمّهٔ هدیٰ صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین در این مورد، با کدام معرفت و درجهٔ از شناخت قابل ادراک و فهم می‌باشد؟ آیا با همین مرتبه از شناخت عامیانه می‌توان به آنها دست یافت؟!

در قرآن کریم، آیات توحید ذات پروردگار و صفات او را با کدام معیار و مرتبهٔ علمی می‌توان دریافت؟ به جز ادراک این حقایق از طریق براهین و مفاهیم فلسفی، با کدام معرفت دینی اعمّ از فقهی و تاریخی و تفسیری به شکل

محدود و ناقص خود می‌توان به آنها رسید؟ آیا فقهائی که هیچ اطّلاعی از مفاهیم و دروس فلسفی ندارند، می‌توانند معنای آیه: ﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ﴾[1] و یا ﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُ﴾[2] و یا

آیه: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي فِي ٱلسَّمَآءِ إِلَٰهٞ وَفِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَٰهٞ﴾[3] و یا آیهٔ شریفه: ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾[4] را توجیه کنند؟

آیا شبههٔ ابن‌کمّونه[5] را با روایات فقهی می‌توان پاسخ گفت؟! آیا اشکال به وحدت صانع را جز با برهان صدّیقین صدرالمتألّهین شیرازی ـ رضوان الله علیه ـ که مبتنی بر مسئلهٔ اصالت و

---

[1] سوره حدید (۵۷) آیه ٤. مهر تابان، ص ۲۱۵، تعلیقه ۲:
«و او با شماست هرجا که بوده باشید.»

[2] سوره حدید (۵۷) آیه ۳. روح مجرّد، ص ۳۷۵:
«اوست اوّل و آخِر و ظاهر و باطن (ابتدای هر چیز و انتهای هر چیز، و آشکارا در هر چیز و پنهان و باطن هر چیز).»

[3] سوره زخرف (٤۳) آیه ۸٤. معاد شناسی، ج ۵، ص ۱٤:
«و خداوند آن کسی است که در آسمان خدائیّت و الوهیّت دارد، و در زمین خدائیّت و الوهیّت دارد.»

[4] سوره أنبیاء (۲۱) آیه ۲۲. الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵۲، تعلیقه ۱:
«اگر بر فرض محال در آسمان و زمین خدایانی غیر از خداوند بوده باشد هرآینه آن دو فاسد می‌گشتند.»

[5] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مسئله «شبههٔ ابن‌کمّونه» رجوع شود به الله شناسی، ج ۳، ص ۱۸۸.

وحدت وجود است، می‌توان جواب داد؟![1]

مکتب تفکیک در خوابی عمیق و غفلتی غریب، به دور از ادراک حقایق، در محدودهٔ توهّمات و تخیّلات دست و پا می‌زند و نمی‌داند که ره به کجا می‌برد!

حجّیت ذاتی قضایای منطقی و نتایج عقلانی

بر فرض که ما قبول کنیم این فلسفه که هم‌اکنون به عنوان فلسفهٔ اسلام در حوزه‌های دینی ما رایج و دایر است، همان فلسفهٔ یونان باستان است بدون هیچ‌گونه تغییر و تحوّلی؛ مگر پذیرش قضایای منطقی و نتایج عقلانی احتیاج به دستور و اجازه از ناحیهٔ شرع دارد؟! مگر شما مسائل ریاضی و هندسی و معماری و پزشکی و فیزیک و شیمی را به دستور

[1] الحکمة المتعالیّة فی الأسفار العقلیّة الأربعة، ج ٦، ص ١٢.

شرع فرا می‌گیرید؟! و مگر آنها از ناحیهٔ ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام آمده است؟!

انکار مسائل عقلی که مبتنی بر برهان ـ نه بر مغالطه و سفسطه و جدل و خیال ـ باشد احمقانه‌ترین چیزی است که از یک انسان سر می‌زند، انسانی که تمام حیثیّت وجودی و ماهوی او را قوّهٔ عاقله و علم، به‌وجود آورده است و او را از سایر حیوانات متمایز ساخته است.

پاسخ به شبهات وارد بر فلسفه و حکمت الهی

پاسخ به اشکال عدم اجماع حکما در مسائل فلسفی

می‌گویند: عقلاء در مسائل ریاضی و امثال آن اجماع دارند و کسی مخالف آن رأی نداده است.

جواب این است: مگر حجّیت عقل به اجماع در آن است؟! علاوه بر آن، مگر شما در مسائل فقهی اختلاف آراء و تشتّت در فتوا نمی‌بینید؟! شما در این مدّت یک‌هزار و چهارصد سال از ظهور اسلام تا کنون، دو نفر فقیه را به ما نشان بدهید که در مسائل فقهی اتّفاق تام و اتّحاد در رأی و فتوا داشته باشند، با وجود آنکه مستند تمامی آراء و فتاویٰ بر قضایای وحیانی یا قرآن کریم و یا احادیث وارده از حجج إلهیّه أئمّهٔ معصومین علیهم الصّلاة و السّلام می‌باشد؛ حتّی

اگر شخص راوی نفس حکم را از خود امام علیه السّلام شنیده باشد باز احتمال اشتباه در نقل و تغییر در عبارت و کلمات در خبر او وارد است، در عین حال همین نقل و حدیث برای ما حجّت و مُتَّبَع است.

در مکتب تفکیک صرفاً کلام وحی حائز مرتبهٔ حجّیت و دلالت است و بس. ولی باید از آنان سؤال شود: آیا حجّیت در مفاهیم وحیانی به معنای عدم حجّیت سایر مفاهیم و بطلان آنها خواهد بود؟ آیا شما در صورت ابتلاء به بیماری به صرف اینکه دستور مداوای طبیب و کیفیّت تجویز دارو از ناحیهٔ شرع نیامده است، نسخهٔ او را به دور می‌افکنید و از

دستورات او سرپیچی می‌کنید؟ یا اینکه در این مسئله به حکم عقل عمل نموده، و به دستورات طبیب، چه مسلمان و یا غیر مسلمان، همین‌قدر که وثوق و اعتماد به صحّت عمل و حذاقت او پیدا نمودید عمل می‌نمایید؟

حجّیت و کیفیّت دلالت مشاهدات قلبیّه و مکاشفات توحیدیّه

دیگر سخن سخیف و باطل مکتب تفکیک آن است که واردات قلبیّه و مکاشفات روحانیّه و نوریّهٔ اصحاب معرفت و شهود را انکار، و آن را از حیّز حجّیت و دلالت خارج نموده‌اند.

شکّی نیست که سالک در سیر تکاملی خود پیوسته از جزئیّت و کثرتْ خارج، و به سمت کلّیت و وحدت به پیش می‌رود، و به هر مقدار که حرکت او در این سیر قوی‌تر و رشد او در وصول به معانی کلّیه کامل‌تر شود، قوای متفکّره و عاقلهٔ او به مراتب فعلیّت و اتقان نزدیک‌تر شده، موجب خروج او از عالم تخیّلات و توهّمات و اعتبارات می‌گردد. و هم‌چنان‌که این حقیقت در مثال متّصل او ـ که عالم ذهن و تصوّر است ـ تحقّق می‌یابد، در مثال منفصل او و نیز در مراتب عالی‌تر و راقی‌تر ـ چون ملکوت و بالاتر از آن ـ تأثیر می‌گذارد؛ بلکه به عبارتی

واضح‌تر، تحوّل و تبدّل ذهن او ناشی از تغییر و تحوّلات همان عالم مثال و ملکوت او خواهد بود. و از اینجا می‌توان متوجّه شد که مرتبهٔ تکاملی و وجودی هر کس به کیفیّت تفکّر و تعقّل و تصوّرها و تصدیق‌های درون ذهن و نفس او است؛ زیرا مرتبهٔ ذهن و نفس به‌هیچ‌وجه از عالم مثال و ملکوتِ نفس جدا و مجزّا نمی‌باشد، بلکه نفسِ همان ملکوت و مثال، در ذهن و ضمیر او نقش می‌بندد و دوئیّت و افتراق در اینجا معنا و مفهومی ندارد.

و هر کس به هر مقدار که گرفتار تخیّلات و اعتبارات و کثرات

باشد، به همان میزان از عالم قدسْ به دور، و از رحمت حق بیگانه خواهد بود؛ حال هرکه می‌خواهد باشد.

ادراک حقایق کلّیهٔ عالم وجود مشروط به صفای نفس و تزکیهٔ قلب و مراتب تجرّد آن می‌باشد، و بدون حصول این معانی نفس قادر به رؤیت و شهود آنها نخواهد بود؛ بلکه در عالم مثال أسفل در محدودهٔ صورت برزخی ـ چه در خواب و چه در عالم مکاشفهٔ صوری ـ بسر خواهد برد، و این حالت هیچ اختصاصی به مؤمن و متدیّن به ادیان الهی ندارد، بلکه حتّی غیر معتقدین به ادیان از مرتاضین و غیرهم ممکن است برایشان حاصل شود؛ و حتّی إعمال نفوذ نفسانی و تصرّفات روحی و إخبار از مغیبات و انجام امور خارق عادت تماماً در محدودهٔ مثال اسفل و عالم برزخ نفسانی تحقّق پیدا می‌کند.

و امّا مکاشفات توحیدیّه و جذبات جمالیّه و بارقه‌های جلالیّه، که موجب انقطاع نفس از تعلّق به غیر و حتّی تعلّق به خود و ذات سالک خواهد شد، تماماً باید از عالم توحید و نور و تجرّد پدید آید؛ و تا نفس انسان با تزکیه و تهذیب و مراقبه

به مرحلهٔ تجرّد و انقطاع از خود نرسد، ادراک این معانی برای او ـ چه به صورت مکاشفات توحیدیّه و چه به

صورت رؤیای صادقه و چه به صورت إعمال عقل فعّال در نفس عاقلهٔ سالک ـ محال خواهد بود.

و لذا می‌بینیم که بزرگان طریق و عرفای عظیم‌الشّأن و فلاسفهٔ اسلام، صرف پرداختن به علوم عقلی و فلسفی را بدون رعایت جهتِ تهذیب و مراقبهٔ نفس و صعود به مراتب فعلیّت و تجرّد، کافی و وافی برای تکامل نمی‌دانند؛ چه اینکه اتیان تکالیف شرعیّه و انجام وظایف، بدون التفات به حیثیّت معنوی و باطنی آن، به اندازهٔ ذرّهٔ مثقالی قُرب و تعالی را برای مکلّف حاصل نخواهد کرد.

پرداختن به علوم الهی در صورتی قابلیّت ارشاد و فتح باب عوالم ربوبی و واسطیّت افاضه و افاده دارد که توأم با پیگیری و متابعت از مفاهیم و معانی و نتایج برهانی و نورانی آنها باشد؛ و در غیر این‌صورت هیچ دردی از انسان دوا ننموده، بلکه بیشتر موجب ابتعاد نفس از عالم تجرّد می‌گردد و نفس را در محدودهٔ انانیّت و خود محوری گرفتار می‌کند، و خود حصار و زندانی برای نفس خواهد شد که در آن حصار به یافته‌های عقلانی خود، دل خوش می‌کند و در التذاذ نفسانی به‌واسطهٔ همین معانی و مفاهیم گرفتار می‌شود. و این مسئله در طرز فکر و کیفیّت حرکات و سکنات و نحوهٔ زندگی و

ارتباطات این افراد کاملاً مشهود است.

علّت علم‌زدگی و فلسفه‌زدگی و عرفان‌زدگی عدّه‌ای از مشتغلین به این علوم

افرادی که از علم و کشف، به علم‌زدگی و فلسفه‌زدگی و عرفان‌زدگی دچار گشته، راه وصول به این حقایق را به روی خود بسته‌اند، و در دام اشتغال به این مفاهیم و صرف عمر به بحث و درس و سمینار و کنفرانس و تألیف و نشر آن گرفتارند، اینها خسران‌زده‌ترین افرادند و بیچاره‌ترین؛

تنها حصّه و نصیب اینان از اشتغال به این علوم، صرف عمر گران‌بها، و از دست دادن فرصت طلایی اوقات، و به هدر دادن استعدادات و بستن روزنه‌های قلب به روی انوار جمال و جلال حضرت حق است.

﴿قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا * ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا﴾[1]

استغفار ملاّ صدرا از گذراندن مقداری از سرمایهٔ عمر در فراگیری آرای متفلسفه

مرحوم صدرالمتألّهین شیرازی در این‌باره چنین می‌فرماید:

و لْيُعلَم أنّ معرفةَ الله تعالىٰ و علمَ المعاد و علمَ طريق الآخرة ليس المرادُ بها الاعتقادَ الّذى تلقاه العامىّ أو الفقيهُ وراثةً و تلقُّفًا، فإنّ المشعوفَ بالتقليد و المجمود على الصّورة لم يَنفتِحُ له طريقُ الحقائق كما ينفتِح للكِرام الإلهيّين؛ و لا يَتَمثَّل له ما يَنكشِف للعارفين المستصغرين لِعالَمِ الصّورةِ و اللّذّات المحسوسة من معرفةِ خلّاقِ الخلائق و حقيقةِ الحقائق، و لا ما هو طريقُ تحريرِ الكلام و

---

[1] سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۳ و ۱۰٤. الله شناسی، ج ۲، ص ۳:
«بگو (ای پیامبر!) آیا من شما را آگاه بنمایم بر آن کسانی که اعمالشان زیان‌بارتر است؟! * آنان کسانی هستند که سعی و کوشش آنها در راه تحصیل زندگانی پایین‌تر و پست‌تر گم شده است، درحالی‌که خودشان می‌پندارند که از جهت کار و کردار، نیکو عمل می‌نمایند!»

المجادلَةِ فی تحسینِ المرام کما هو عادةُ المتکلِّمِ؛ و لیس أیضًا هو مجرَّدُ البَحثِ البَحتِ، کما هو دَأبُ أهلِ النّظرِ و غایةِ أصحاب المُباحَثةِ و الفکرِ، فإنّ جمیعَها ﴿ظُلُمَٰتُۢ بَعۡضُهَا فَوۡقَ بَعۡضٍ إِذَآ أَخۡرَجَ يَدَهُۥ لَمۡ يَكَدۡ يَرَىٰهَا وَمَن لَّمۡ يَجۡعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورٗا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ﴾.[1]
بل ذلك نوعُ یقینٍ، هو ثمرةُ نورٍ یُقذَفُ فی قلبِ المؤمن بسببِ

[1] سوره نور (٢٤) آیه ٤٠.

اتّصاله بعالم القُدسِ و الطّهارةِ و خُلوصِه بالمجاهدةِ عن الجهلِ و الأخلاق الذَّميمةِ و حُبِّ الرئاسة و الإخلاد إلى الأرض و الرّكونِ إلىٰ زخارفِ الأجساد.

و إنّى لاستغفِر اللَه كثيرًا ممّا ضيَّعتُ شطرًا من عُمرى فى تتبُّعِ آراءِ المتفلسفةِ و المجادلين من أهل الكلام و تدقيقاتهم و تعلُّم جُربُزَتِهم فى القول و تَفنُّنهم فى البحث، حتّىٰ تبيّنَ لى آخِرَ الأمر بنور الإيمان و تأييد اللَه المنّان: أن قياسَهم عقيمٌ و صراطَهم غيرُ مستقيم؛ فألقينا زمامَ أمرنا إليه و إلىٰ رسولِه النّذيرِ المنذِر، فكلُّ ما بلَغَنا منه آمنّا به و صدّقناه، و لم نَحتَلْ أن نُخَيِّلَ له وجهًا عقليًّا و مسلكًا بحثيًّا، بل اقتدينا بهداه و انتهينا بنهيه، امتثالًا لقوله تعالىٰ: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ﴾؛ حتّىٰ فتَح اللَهُ علىٰ قلبنا ما فتَح، فأفلَح ببركة متابعته و أنجَح...[1]

«باید این نکته دانسته شود که مقصود از شناخت خدای متعال و شناخت معاد و معرفت راه و سیر آخرت، همان اعتقاد و باورهای بسیط مردم عوام و یا فقیهی که نصیبی از معارف الهی و حقایق عالم وجود ندارد نیست؛ باورها و مدرکاتی که بر اساس تقلید کورکورانه از گذشتگان، بدون

[1] سوره حشر (۵۹) آیه ۷.

هیچ تأمّل و تدبّری صورت پذیرفته است. زیرا افرادی که دل‌خوش به این‌گونه از معرفت تقلیدی و بی‌اساس نموده‌اند و صرفاً بر ادراک صوری و تخیّلی و احساسی از عالم وجود و معارف الهی بسنده نموده‌اند، راه به سوی عالم ماوراء طبیعت و مراتب اسماء و صفات نخواهند گشود، هم‌چنان‌که برای بزرگان از اولیای الهی گشوده شده است. و هم‌چنان‌که برای

عرفای بالله این عوالمْ روشن، و این حقایق آشکار شده است، برای آنان روشن و آشکار نخواهد شد؛ عرفایی که دل به این دنیای دنیّ نبسته‌اند، و از تمام لذّات و هوس‌های نفسانی چشم پوشی نموده‌اند، و آنچه که از این دنیا در نزد دنیاپرستان بزرگ و ارزشمند می‌نماید خار و پست شمرده‌اند، و عوض حطام دنیوی و زخارف آن، معرفت ذات اقدس حقّ و حقیقت و سرّ عالم وجود را برگزیده‌اند.

و نیز راهِ به سوی کمال و معرفت حضرت حق، راه اهل جدل و بحث و مناظره و کلام نیست؛ زیرا آنها تمام همّت و دقّت خود را در اشتغال به این امور می‌گذرانند، و خود نصیبی از معانی و مفاهیم آن ندارند، (و همان‌طور که قبلاً گذشت، به‌جای ادراک و تلقّی معانی و حقایق علوم، به خود علم و تحقیق و تفحّص و سرگرمی‌های مربوط به آن وقت می‌گذرانند) هم‌چنان‌که طریق و دَیدن اهل کلام این‌چنین است.

و نیز راه شناخت پروردگار به صرف درس و بحث و مطالعه و تدقیقات غیر متعارف و تحقیقات خارج از ضابطه و افاده ـ که دأب و روش اهل تحقیق است ـ نیست؛ زیرا جمیع این طرق و مکاتب ﴿ظلماتی هستند بعضی بالای بعض دیگر، آن‌چنان ظلمتی که انسان حتّی قادر

نیست دست خود را تشخیص دهد! و کسی که خدای متعال برای او نور هدایت و بصیرت قرار نداده است، هیچ نوری در او وجود نخواهد داشت (و راه او در ظلمات، و اطوار و گفتار و منش او در عالم ظلمت و انانیّت خواهد بود).﴾

بلکه این نوع از معرفت بر اساس یقین و شهود است، و نتیجهٔ همان نور و ضیائی خواهد بود که خدای متعال در قلب مؤمن قرار می‌دهد و با آن حق را از باطل، مجاز را از واقع، و اصل را از

اعتبار، و نور را از ظلمت، و خدا را از شیطان تمییز می‌دهد. به‌واسطهٔ اتّصال او به عالم طهارت و قدس، و خلوص باطن و صفای قلب او به جهت ریاضات و مجاهدات شرعیّه، از جهل و اخلاق نکوهیده و حبّ ریاست‌ها و بلندمنشی‌ها و توجّه به مادّه و خلود در آن و سرسپردگی به زخارف عالم دنیا رسته، و پا به عرصهٔ حقیقت و اتقان می‌گذارد.

و به‌تحقیق من بسیار استغفار می‌کنم از خدای رئوف و آمرزنده، به‌واسطهٔ از دست دادن مقداری از سرمایهٔ عمر و نعمت حیات خود را در فراگیری آراء و افکار بی‌مایهٔ عدّه‌ای فیلسوف‌نما و اهل جدل از متکلّمین، و دقّت در مطالب سست و بی‌اساس آنان و یادگیری روش ناپسند آنان در مقام بحث و جدل، تا اینکه در آخر الأمر توفیق و هدایت الهی شامل حالم گردید، و به نور ایمان و تأیید خدای منّان دریافتم که طریق ادلّه و قیاسات آنها ناتمام، و مسیر و مکتب آنان غیر مستقیم و منحرف است.

پس زمام امر خود را به خدای سبحان سپردم و به رسول بزرگوار و گرامی او که برای وعده و وعید و پند و انذار و بیم فرستاده شده است. پس به آنچه از پیامبرش به ما رسید ایمان آوردیم و او را تصدیق نمودیم؛ و در مقام توجیه و تأویل

دستورات و اعتقادات او برنیامدیم و به عقل ناقص خود در این جهت مجال نظر و رأی ندادیم، و مسلک و مکتب اهل جدل را در تغییر و توجیه کلمات او به‌کار نبستیم؛ بلکه همّت خود را در اقتدای به دستورات عرش‌بنیان و هدایت‌گر او قرار دادیم، و از آنچه بیم و انذار فرمود دست برداشتیم، و در این مقام به کلام خدای متعال در قرآن کریم مدد جستیم که فرمود: ﴿آنچه را که پیامبر به شما بگوید عمل نمایید و از آنچه نهی کند بپرهیزید﴾.

تا اینکه لطف و توفیق الهی ما را دریافت و بر قلب و ضمیر ما درهای معرفت و علوم را گشود، پس به برکت متابعت از او و رسولش به فلاح و رستگاری رسید و به سعادت ابدی نایل آمد.»

حصول مراتب بلند عرفانی بر اثر تهذیب نفس و تجرّد روح و تربیت سلوکی

این مراتب و حتّی بالاتر از آن که برای مرحوم صدرالمتألّهین و سایر عرفای الهی حاصل گشته است، بر اثر تهذیب نفس و تجرّد روح و تربیت سلوکی و ریاضت‌های شرعی و مداومت بر اذکار و اوراد و دوری از دنیا و عالم نفس و خیال و کثرت و انعزال از مردم عوام و جهّال از علما و بی‌خردان و مخالفان سیر و سلوک إلی الله، و اشتغال به خود و اعمال و گفتار و پندار خود، و توسّل به ولایت و وساطت اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم أجمعین حاصل شده است.

رسول خدا: «لَو عَلِمَ أبوذرٍّ ما فی قلب سلمان لکفَّره أو لَقَتله»

در مکتب بی‌اساس و پوچ تفکیک، گویا هیچ مرتبه و منزلتی برای حرکت سالک و مؤمن به سوی عوالم ربوبی و انکشاف حقایق عالم وجود، وجود ندارد؛ و گویا به روایاتی که دلالت بر اختلاف صحابه و اصحاب پیامبر و ائمّهٔ

معصومین علیهم السّلام دارد، وقعی نباید نهاد.

حال این سؤال مطرح است: کلام رسول خدا که فرمود:

لَو عَلِمَ أبوذَرٍّ ما فی قَلبِ سَلمانَ لکَفَّرَهُ أو لقَتَلَهُ؛[1]

«اگر أباذر بداند که چه معانی و اسراری در قلب سلمان نهفته است، قطعاً او را تکفیر نموده یا به قتل می‌رساند.»

چه معنا و مفهومی دارد؟ أباذر با آن مقام و منزلت والا در ایمان و مراتب قرب، چگونه است که تاب شنیدن مدرکات و مشاهدات در قلب سلمان را ندارد؟

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ٤٠١؛ الوافی، ج ۱، ص ۱۱.

و یا اصحاب دیگر ائمّه علیهم السّلام چون میثم تمّار و رشید هجری و حبیب بن مظاهر اسدی و جابر بن یزید جعفی و معروف کرخی و بشر حافی و سایر اصحاب سرّ و محرم رازهای اهل بیت عصمت، چرا با سایرین اختلاف داشتند؟ و چرا مشاهدات و مکاشفات و معانی وارده بر قلب آنان برای سایرین قابل تحمّل و قبول نبود؟ آیا ادراک این معانی و کشف این اسرار فقط و فقط منحصر در آنان بود، و امکان حصول آن برای بزرگان و اولیای الهی در عصر غیبت ممتنع و غیر ممکن بوده است؟ مگر عصر غیبت و ظهور برای امام علیه السّلام فرق می‌کند؟!

و اگر گفته شود: مطالبی را که آنان مشاهده و یا با مکاشفات معنوی ادراک می‌نموده‌اند، با مبانی و معتقدات مکتب اهل بیت منطبق بوده است، و این معنی در سایر افراد محرز نمی‌باشد، پاسخ این است:

چگونه از مثل عالمی عظیم‌الشأن چون سیّد ابن طاووس و یا سیّد مهدی بحرالعلوم و یا سیّد علی شوشتری که پس از ارتحال شیخ انصاری به مدّت شش ماه کرسی تدریس شیخ را به نحو

احسن و افضل و اکمل اداره نمود،[1] و یا مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی استاد اخلاق شیخ انصاری و مرحوم آقا سیّد احمد کربلائی، و استاد الکلّ فی الکل آیة الله سیّد علی قاضی و علاّمهٔ طباطبائی و علاّمهٔ طهرانی که همگی اینان از فقهای عالی‌مقام و أبطال عرصهٔ تحقیق و تدقیق و مشارٌ بالبنان در غزارت علمی و نبوغ فکری بوده‌اند، انتظار می‌رود که مشاهدات و مکاشفاتشان بر خلاف موازین و مبانی شریعت بوده، و اینان هیچ خبری از صحّت و سقم آن به‌دست نیاورده باشند؟!!

چطور در مسائل فقهی استنباط یک مجتهد عادی، مورد پذیرش و قبول و حائز حجّیت می‌باشد؛ امّا علم و یقین به صحّت مدرکات و واردات قلبیّه و مکاشفات معنویّه برای این‌گونه از اعاظم فقهاء و اکابر حکماء، چون صدرالمتألّهین شیرازی و استاد او میرداماد و شیخ بهائی و غیرهم فاقد هرگونه ارزش و ملاک حجّیت است؟

لزوم انطباق مکاشفات و واردات قلبیه با مصادر وحی و مبانی تشیّع

[1] مهر تابان، ص ۳۰، تعلیقه ۱؛ توحید علمی و عینی، ص ۱۳، تعلیقه ۱.

اگر گفته شود: ملاک حجّیت فتوای فقیه استناد آن به کلام معصوم علیه السّلام است؛ ولی در شهود اهل عرفان و مکاشفات اولیای الهی چنین استنادی وجود ندارد، بلکه صرفاً بر پایهٔ واردات و ادراک صور و معانی مرتسمهٔ در نفس است، و لذا ممکن است عاری از اشتباه نباشد، زیرا حضور صور و معانی در نفس انسان چه بسا بر پایهٔ تخیّل و توهّم و خلق نفس بدون استناد و اتّکاء به اصل و مبدأ علّی آن باشد. و از این باب است که بزرگان معرفت و شهود، هر مکاشفه‌ای را مقبول ندانسته‌اند و هر ادراک صورت و معنایی را منطبق با حقیقت و واقعیّت نپنداشته‌اند.

پاسخ این سخن آنکه: گرچه احتمال اشتباه در واردات قلبیّه برای همهٔ افراد وجود دارد، لیکن انطباق آنها با مصادر وحی و مبانی تشیّع و احادیث اهل بیت علیهم السّلام و اصول مسلّمهٔ حکمت متعالیه، قطعاً احتمال خطا را منتفی، و سالک در این مرتبه به کشف یقینی و اعتقاد جزمی دست خواهد یافت؛ و اگر چنانچه در بعضی موارد احتمال خطاء در شهود و اشتباه در کشف معنوی برود، از تمسّک به احتیاط نباید دریغ ورزد، و همچون سلوک فقاهتی در مقام شکّ و تردید ناگزیر از توقّف در فتوا و احتیاط

در عمل خواهد بود.

حاصل سخن آنکه: مکتب تفکیک با کنار گذاشتن براهین عقلی و عدم استخدام قوّهٔ عاقله در کشف معضلات و ادراک کلّیات، حکم به

بطلان و ناصوابی این موهبت عظیم الهی در کشف حقیقت از باطل نموده، آن را به بوته فراموشی سپرده است؛ و با انکار و إبطال واردات قلبیّه و شهود اهل معرفت و عرفای الهی، طریق وصول به عالم حقایق و مجرّدات و اسرار عالم وجود و افاضات نوریّه و روحانیّه از جانب حضرت حق بر قلب و ضمیر انسان را به‌کلّی مسدود و مقطوع نموده است. درحالی‌که چنانچه گذشت، متون وارده از اولیای شرع و لواداران مکتب وحی در عرصه‌های مختلف اجتماعی و عبادی و اعتقادی دارای مراتب مختلف از معنا و فهم و ادراک و معرفت است، و بدون توسّل به مبانی گرانسنگ فلسفه و حکمت متعالیه و مفاهیم عرفان نظری و سلوک قلبی، وصول به آنها ممتنع و محال خواهد بود.

نتیجه اینکه مبانی این مکتب من‌درآوردی و بی‌پایه از نظر شرع مقدّس اسلام و مکتبِ اصیل اهل بیت عصمت قطعاً مردود، و پویندگان آن در وادی ضلالت و حیرتْ ضال و گمراه و متحیر خواهند شد.

محال بودن وصول به حقیقت توحید مگر با

توسّل و استمداد از عنایات ذوات مقدّسه معصومین

نکتهٔ مهم اینکه: از آنجا که ظهور حقیقت توحید و ذات بالصّرافهٔ حضرت احدیّت جلّ و علیٰ به‌واسطهٔ مقام اراده و مشیّت او در عالم کثرت، تجلّی و تحقّق خواهد نمود، که در اصطلاح به آن مرتبهٔ ولایت و سیطره بر عوالم وجود و تعیّنات جزئیّه نام برده می‌شود، قطعاً راه وصول به معارف الهی و شناخت حقیقی ذات پروردگار بدون استمداد از این دریچه و توسّل به ذیل الطاف و عنایات اهل بیت وحی و دستگیری آن

ذوات مقدّسه و حرکت به سوی رشد و تجرّد و تکامل انسانی از مجرای فیض نفوس قدسی آنان امکان نخواهد داشت؛ و اگرچه سالک بدون توجّه به این نکتهٔ حیاتی در مسیر تجرّد و تهذیب قدم بردارد، و حتّی متدیّن به دین و مکتبی سوای مکتب اهل بیت علیهم السّلام باشد، امّا ناگزیر در میانهٔ راه متوجّه این مسئله خواهد شد و با دستگیری ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام به مذهب تشیّع خواهد گروید.

در این باره، استاد وحید سیر و سلوک عملی، عارف کامل و فقیه عالی‌مقام، حضرت آیة الحق سیّد علی قاضی طباطبائی می‌فرمایند:

محال است سالکی بدون استمداد از ذوات مقدّسهٔ معصومین علیهم السّلام راه به‌جایی ببرد، و اگر در ابتدای مسیر دچار خطا و اشتباه در اعتقاد باشد قطعاً با دستگیری و عنایات ائمّهٔ هدیٰ به راه راست و صراط مستقیم هدایت می‌شود.[1]

البتّه درصورتی‌که سالک پیوسته در مسیر خلوص و صدق قدم بردارد، و این نکتهٔ حیاتی را دائماً نصب‌العین خود در همهٔ مراحل سلوک

---

[1] روح مجرّد، ص ۳٤۷؛ توحید علمی و عینی، ص ٤۰؛ مهر تابناک، ج ۱، ص ۲٦٤.

و معرفت قرار دهد.

ابن‌فارض، عارف کبیر مصری می‌فرماید:

و

خلاصهٔ مطلب اینکه: «عمر خود را تمام به بطالت سپری نمودم، و

تنها امیدی که از این حیات به‌دست آوردم پیوند ولایت با شما خاندان وحی و رسالت بود.»

سیر تکاملی عرفان اسلامی

ذات حضرت حق تعالیٰ تنها حقیقت مورد توجّه در مکتب عرفان

در مکتب عرفان که شناخت حقیقی ذات حق است، از سایر کرامات و امور خارق عادت و جاذب خبری نیست و فقط بر انکشاف اسرار حقیقت وجود با متابعت از شریعت اسلام و پیروی از سنّت و ممشای اهل بیت پیامبر متمرکز است؛ درحالی‌که مکتب‌های دیگر به امور غیر عادی، اعمّ از إخبار از غیب و اطّلاع بر نفوس و کشف اسرار عالم مادّه و خواصّ مادّی اشیاء و به‌دست آوردن مال و حطام دنیوی و تحصیل کیمیا و امثال آن و شناخت ظاهری امام عصر عجّل الله فرجه و تعیین زمان ظهور او و به حرکت درآوردن افراد به این سمت و به‌دست آوردن طیّ‌الارض و انجام افعال خارق عادت می‌پردازند.

بزرگان عرفان و اهل توحید، توجّه سالک را جز به خدای متعال موجب خسران او و به هدر دادن سرمایهٔ عمر و تعویض جوهر نایاب وصل، به سنگ‌های بی‌ارزش و پست می‌شمرند.

آنچه که در این باب حائز اهمیّت است اینکه انتساب عدّه‌ای از اهل دنیا به مکتب عرفان، موجب سوء ظنّ بسیاری از افراد به اهل توحید و معرفت گشته است؛ اینان با تغییر شمایل ظاهری خود و فراگیری چند اصطلاح از اهل عرفان و تظاهر به زهد و انعزال از خلق، چه بسا حتّی با زیر پا گذاشتن آداب شرعی و رعایت تکالیف و احکام ظاهری موجب بدبینی سایرین به مکتب و مرام عرفا و اولیای الهی گشته‌اند.

امروزه اصطلاح صوفی با عارف در فرهنگ مشرق زمین به خصوص فارسی زبانان متفاوت گشته است.

استمرار حقیقت عرفان از زمان رسول خدا و ائمّهٔ اطهار و در میان اصحاب خاصّ آنها

حقیقت عرفان و تصوّف یکی است، و آن ادراک شهودی ذات اقدس حق و کشف خفیّات عالم وجود با بصیرت قلبی و علم حضوری است؛ و این مسئله از زمان رسول خدا و در طیّ استمرار ولایت اهل بیت علیهم السّلام، در میان برخی از اصحاب خاصّ آنان چون سلمان فارسی و اویس قرنی و مقداد بن اسود و میثم تمّار و رشید هَجری و حبیب بن مظاهر اسدی و جابر بن یزید جُعفی و محمّد بن مسلم و بِشر حافی و بایزید بسطامی و معروف کرخی و سریّ سقطی، و پس از زمان حضور و در عصر غیبت، امثال خواجه شمس‌الدّین حافظ شیرازی و شمس مغربی و شاه نعمت‌الله ولی و أبوسعید أبوالخیر و شیخ محمود شبستری و مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی و شیخ عطّار نیشابوری و محیی‌الدّین عربی و ابن‌فارض مصری و آقا سیّد مهدی بحرالعلوم و سیّد علی شوشتری و جولا و آخوند ملاّ حسینقلی همدانی و شیخ محمّد بهاری و آقا سیّد احمد کربلائی و آقا سیّد جمال‌الدّین گلپایگانی و آقا سیّد علی قاضی و علاّمهٔ طباطبائی و آقا سیّد حسن مسقطی و آقا سیّد هاشم حدّاد و علاّمه سیّد محمّدحسین

حسینی طهرانی، تا به‌حال دایر و سایر بوده است. البتّه بسیاری دیگر از نخبگان معرفت و توحید بوده‌اند، چون مرحوم آخوند ملا محمّدجعفر کبودر آهنگی و سلطان محمّد جنابذی و مرحوم انصاری همدانی و دیگران که ذکر همهٔ آنان از حوصلهٔ این مقاله خارج می‌باشد.

کلام علاّمه طهرانی راجع به آقای سیّد علی قاضی رضوان الله علیهما

مرحوم علاّمهٔ طهرانی راجع به استاد وحید اخلاق، آقا سیّد علی قاضی چنین می‌فرمودند:

مرحوم قاضی دارای دو جنبهٔ علم و عرفان بود؛ یعنی در علوم ظاهریّه فقیهی عظیم و عالمی جلیل، و در علوم باطنیّه عارفی واصل و انسانی کامل بود که أسفار اربعه را طی نموده، و جمع

میان ظاهر و باطن و شریعت و طریقت، او را بتمام‌معنی‌الکلمه به وادی حقیقت علی‌التّحقیق رهبری نموده بود.

به علمایی که پیوسته به نوشتن کتب ظاهری و بحث‌های بلاطائل و مفصّل اصول فقه می‌پرداختند و بالنّتیجه دستشان از معرفت تهی می‌ماند، خرده می‌گرفت و در نزد شاگردان خود این طریقه را تقبیح می‌نمود.

و هم‌چنین با دراویش و متصوّفه‌ای که به ظاهر شرع اهمّیت نمی‌دهند، سخت در معارضه و نبرد بود و می‌فرمود:

«سلوک راه خدا با عدم اعتنای به شریعت که نفس راه و طریق است، جمع میان متضادّین و یا متناقضین است.»

خودش به‌قدری در اتیان مستحبّات و ترک مکروهات ساعی و کوشا بود که در نجف اشرف در این امر ضرب‌المثل بود؛ به‌طوری‌که بعضی از معاندین و کورچشمانی که قدرت تابش این نور و حقیقت را نداشتند و همیشه در حوزه‌ها و بالأخص در نجف هم کم و بیش یافت می‌شوند و لانه می‌نمایند و تا بتوانند به‌واسطهٔ اتّهامات می‌خواهند چهرهٔ حقیقی عارفی جلیل و انسانی وارسته را مسخ کنند، می‌گفتند:

«این درجهٔ زهد و عبادت و التزام به مستحبّات و

ترک مکروهات قاضی برای گول زدن عامّه و شبهه در طریق است، وگرنه وی یک صوفی است که به هیچ چیز معتقد نیست و ملتزم نیست!!»

آقای قاضی: «نِعمَ الرَّجُلُ أن یکونَ فَقیهًا صوفیًّا!»

روزی در مجلسی عظیم که بسیاری از مراجع و علمای فقه و حدیث، از جمله مرحوم آیة الله آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاءالدّین عراقی و غیرهما بودند و کلام در میانشان ردّ و بدل بود، مرحوم قاضی با صدای بلند به‌طوری‌که همه بشنوند فرمودند: «نِعمَ الرّجُلُ أن یَکونَ فَقیهًا صوفیًّا.» و این، مانند ضرب‌المثل‌ها از

کلمات مرحوم قاضی به‌جای ماند.

فقیه یعنی عالم به شریعت و احکام؛ و صوفی یعنی عالم به راه‌های نفس أمّاره و طریق جلوگیری از دام‌های شیطان، و مبارز و مجاهد با مشتهیات نفسانی برای رضای خاطر ربِّ محمود و پروردگار منّان ذوالطَّول و الإحسان.[1] ـ انتهی کلام علاّمهٔ طهرانی.

مکتب و طریقت تمامی این عرفای بالله و اولیای الهی فقط منحصر در معرفت ذات حق به نحو شهود و ادراک قلبی است، که با عبور از مراتب نفس و پشت پا به اعتبارات عالم دنیا و رفض جمیع انانیّت‌ها و شوائب نفس امّاره و طیّ مدارج جمال و جلال و عبور از عوالم ظلمت و حجب نوریّه، به معرفت ذات پروردگار نائل آمده و در حریم قدس او مأویٰ گزیدند، و دیگران را به این معرفت و شناخت دعوت کرده‌اند.

جایی که رسول گرامی اسلام فرمود:

لی مَعَ اللهِ وَقتٌ لا یَسَعُنی مَلَکٌ مُقَرَّبٌ و لا نَبیٌّ مُرسَلٌ؛[2]

و یا هم‌چنان‌که مرحوم آقا سیّد هاشم حدّاد

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٥٤.

[2] دیوان حافظ، غزل ٤١٧.

می‌فرمود:

ما جایی هستیم که جبرئیل را قدرت نزدیک شدن به آن نیست، و

از ادراک مرتبهٔ وجودی ما عاجز است.

البتّه این بنده در جلد دوّم کتاب اسرار ملکوت راجع به مرتبهٔ عرفای الهی و خصوصیّات آن و آثار آنان تا حدودی توضیح داده‌ام.

پیدا شدن عدّه‌ای محتال و مکّار و دنیاپرست در عرصهٔ عرفان و تصوّف

امّا برخی از اهل ریا و خدعه و مکر در زمان ائمّه علیهم السّلام چون سفیان ثوری[1] پدید آمدند و در مقابل مکتب وحی و طهارت، مردم را به دور خود جمع نمودند و با تظاهر به گوشه‌گیری و زهد و إعراض از دنیا، عرصهٔ انحراف و اعوجاج را برای مردم عوام فراهم آوردند، و با لقب صوفی موجب بدنامی این اسم و صاحبان اصلی و واقعی آنها گشتند؛ و این مسئله در طول تاریخ هم‌چنان استمرار یافت، و هر دو دسته از اهل توحید و شهود و افراد محتال

---

[1] بوستان سعدی، در نیایش خداوند، فی نعت سیّد المرسلین علیه الصّلاة و السّلام:

اگر یک سر مو فراتر پرم *** فروغ تجلّی بسوزد پرم

و مکّار و دنیاپرست در این عرصه به ظهور رسیدند.

خواجه حافظ شیرازی از سالک وارسته و سائر سیر حرم إله، به صوفی یاد می‌نماید:

و یا در جای دیگر می‌فرماید:

لیکن در مقابل این افراد از اهل سیر و سلوک و صلاح، به دستهٔ دیگر از اهل نفاق و مکر و خدعه سخت می‌تازد:

و نیز می‌فرماید:

و لذا بسیاری از ارباب فن را عقیده بر آن است که مصداق این دو عنوان یکی است، بدین معنی که اگر مقصود از عرفان، ادراک شهودی

ذات اقدس حق و فناءِ بالله و بقاءِ بالله باشد، اطلاق عارف و صوفی و درویش به فرد واجد آن، اطلاقی حقیقی و واقعی است؛ و اگر منظور صرفاً احتفاظ بر برخی از اصطلاحات و انجام پاره‌ای از اوراد و تظاهر به زهد و گوشه‌گیری و ایراد بر علما و بزرگان از صلحای شریعت باشد، باز بر فرد منحرف و متظاهر به این امور، هر سه عنوان اطلاق می‌شود.

اطلاق صوفی به مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی و مرحوم انصاری همدانی

نقل می‌کنند: عدّه‌ای از معمّمین اهل ظاهر، نسبت به مرحوم آیة الله عارف کامل و مربّی اخلاق، استاد الکلّ، آخوند ملاّ حسینقلی همدانی، نسبت‌های ناروا و زشتی روا داشتند و در صدد ایذاءِ ایشان برآمدند، و در نامه‌ای به مرحوم شربیانی ـ مرجع تقلید وقت ـ او را به عنوان صوفی خطاب نمودند. مرحوم شربیانی در پاسخ آنان فرمود:

اگر صوفی آن است که شخصیّتی مثل آخوند مصداق آن است، ای کاش خدای متعال مرا نیز

از جملهٔ صوفیّه قرار می‌داد![1]

و نیز پس از فوت مرحوم آیة الله، عارف واصل، شیخ محمّدجواد انصاری همدانی، عدّه‌ای ایشان را به عنوان صوفی در مجالس و محافل معرّفی می‌نموده، و با تهمت‌ها و نسبت‌های وقیحْ در صدد کوبیدن و تدمیر شخصیّت علمی و روحانی این ولیّ الهی برآمدند؛ در این‌وقت مرحوم آیة الله آخوند ملاّ علی همدانی، که جنبهٔ مرجعیّت را نیز حائز بودند، در اعلامیّه‌ای برای اقامهٔ مجلس ترحیم نوشتند:

إذا ماتَ العالِمُ ثُلِمَ فی الإسلامِ ثُلمَةٌ لا یَسُدُّها شَیءٌ؛[2] «اگر عالمی از پویندگان طریق هدایت و مکتب راستین اهل بیت عصمت (آنان که

در وصفشان امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: "أنتُم واللهِ نورٌ فی ظُلُماتِ الأرضِ![3] شما قسم به خدا نور الهی و چراغ هدایتید در تاریکی‌های عالم مادّه و ظلمات کثرات دنیا!") بمیرد، شکافی در اسلام پدید آید که هیچ‌گاه ترمیم و اصلاح نخواهد شد.»

---

[1] مهر تابان. ص ۳۲۳.

[2] المحاسن، ج ۱، ص ۲۳۳.

[3] الکافی، ج ۸، ص ۲۷۵.

از آنجا که محوریّت این مقاله بر لزوم و ضرورت سیر و سلوک إلی الله است، و بیان اینکه توجّه نفس به حقایق افعال و عبادات و پیروی انسان از استاد کامل و عارف واصلْ اصل لا یتغیّر و مسلّم برای ترقّی و تکامل است، لذا پرداختن به مسئلهٔ عرفان و تصوّف موجب تطویل بلاطائل و خروج از مقصد و منظور بحث خواهد بود، و بدین مقدار از توضیح در این باب اکتفا می‌شود. گرچه کلمات بزرگان در این مسئله متفاوت است، امّا آنچه که به نظر نگارنده می‌رسد همان است که معروض شد، و هیچ فرقی بین مصداق این دو عنوان، چه مصداق فرد عارف کامل و سالک واصل و چه مصداق فرد متظاهر و ریاکار آن نمی‌باشد.

لزوم تمسک به طریقهٔ عرفان و تبعیّت از استاد کامل

طریقهٔ به ظهور و فعلیّت رساندن استعداد مقام خلیفةاللهی در انسان

آنچه که از مجموعهٔ کتب آسمانی و به‌خصوص آیات شریفهٔ قرآنی و احادیث وارده از اولیای امر، حضرات معصومین علیهم السّلام، و نیز بیانات راقیهٔ اولیای الهی و عرفای بالله، و نیز اقرار و اعتراف وجدان و فطرت انسانی

به‌دست می‌آید این است که:

وجود انسان که از مقام ذات حضرت حق با خطاب﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾[1] به عالم مادّه و دنیا نزول یافته است، در کمون ذات خود استعداد

رتبهٔ خلیفةاللهی ـ که به معنای بروز و ظهور جمیع صفات و نعوت حضرت حق است ـ و وصول به مرتبهٔ فعلیّت آن را دارد. اگر همّ و غم خود را صرف مراقبه و انجام تکالیف و برنامهٔ مدوّنه از قِبَل اولیای دین و لواداران شرع مبین قرار داد، به این نعمت عظمیٰ و فوز ابدی نائل خواهد شد و شاهد وصل را در آغوش خواهد گرفت و وفود به حریم قدس و امان حضرت حق پیدا خواهد نمود و به فلاح و سعادت دارین، رستگار و کامیاب خواهد گردید. و اگر عمر خود را در این دنیا به جمع زخارف دنیوی و رسیدن به ریاسات و اشتغال به امور دنیا سپری نماید، دچار خسران و نکبت و پشیمانی

---

[1] سوره حجر (۱۵) آیه ۲۹؛ سوره ص (۳۸) آیه ۷۲. معاد شناسی، ج ٦، ص ۲٤۷:

«من از روح خودم در آدم دمیدم.»

ابدی خواهد شد؛ خواه دنیا و اشتغال به آن، خارج از محدودهٔ شئون الهی و دینی باشد، و یا در محدودهٔ امور عبادی و علوم دینی و اشتغال به رتق و فتق امور مردم و رفع مشکلات دینی و اجتماعی باشد، هیچ فرقی نمی‌کند، مهم این است که نیّت و قصد از اشتغال به این مسائل چه باشد؛ آیا مقصد وصول به معرفت الله و رفض عالم انانیّت و نفس و کثرات و انکشاف حقیقت توحید در قلب و ضمیر است و یا صِرف پرداختن به این امور و گذران وقت و رسیدن به منویّات و خواست‌های نفس امّاره و ریاسات دنیویّه و لذّات نفسانیّه در قالب مظاهر عبادی و ظهورات معنوی و شرعی؟!

و لذا ـ چنانچه گذشت ـ صِرف اشتغال به دروس الهی و صَرف اوقات در تحقیقات و تدقیقات آن، دردی را از نفس سرگشته و متحیّر انسان دوا نخواهد کرد؛ و انسان پس از گذشت مدّت مدیدی از عمر خود و صَرف اوقات در امور و اشتغالات دینی، خود را رها و متحیّر و سرگشته از معارف شهودی عالم خلقت و اسرار وجود در مبدأ و معاد احساس می‌کند، و تازه به فکر جبران مافات و استعداد برای حرکت در

مسیر تکامل نسبت به چند روز آیندهٔ عمر خود می‌افتد.

التجاء و تشرّف علمائی به مکتب عرفان پس از صرف عمر خود در تحقیق مبانی دین

مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی پس از صرف عمر خود در تحقیق مبانی دین مبین و اطّلاع بر فقه و تفسیر و حکمت و تاریخ، تازه دریافت که آنچه فراگرفته، دستگیر او نخواهد شد و باید حرکتی جدید و نظامی متفاوت با گذشته را برای اصلاح نفس و تهذیب قلب در پیش گیرد؛ و بدین‌لحاظ جهت انجام این مهم، به دنبال استاد کامل و سالک راه یافته برآمد تا بتواند نفس ناقص و سرگشتهٔ او را به عالم کمال و معرفت، هدایت نماید.[1]

مرحوم آیة الله آقا سیّد علی شوشتری پس از صرف عمر در راه اعتلای مکتب تشیّع و رسیدگی به امور مردم، توفیق الهی رفیق گردید و به دستور استادی عارف، به سرمنزل مقصود راه یافت و شاهد وصل معرفت را در آغوش کشید.[2]

بوعلی، حسین بن عبدالله سینا پس از سپری نمودن عمر در اشتغال به امور دنیا و پذیرش مسئولیّت‌های حکومتی و مطالعه و بحث و

---

[1] رساله لبّ اللّباب، ص ۱۴۸.

[2] همان، ص ۱۴۷.

تدریس علوم الهی، دریافت که راه و مسیر گذشتهٔ او وجدان تشنه و نفس جویای معرفت و کمال او را سیراب ننموده، و هم‌اکنون با دستی خالی و سرمایه‌ای به هدر رفته و وجودی ناقص باید رخت از این سرا بیرون بکشد؛ و گویند که در آخر عمر دائماً در حال انزوا و ابتهال و تضرّع و تهجّد و مراقبه و ریاضات شرعیّه بسر می‌برد، تا بلکه نصیبی از آن طرف شاملش گردد و تا حدودی جبران عمر از دست رفته را بنماید.[1]

آنچه که از تجربهٔ تاریخ و گذران عمر و تأمّل و تفکّر در سرنوشت انسان به‌دست می‌آید اینکه: پس از گذشت عمر گران‌بها و از دست دادن نعمت حیات و به آخر رسیدن رشتهٔ زندگی، تازه انسان متوجّه حقایق و واقعیّت‌ها شده، بر فقدان گوهر حیات و مقصد غائی دست مصیبت بر سر زده، در ماتم این فاجعه به سوگ می‌نشیند. پس چه بهتر که قبل از فرا رسیدن این لحظه، توفیق الهی نصیب گردد و پردهٔ جهل و غفلت از جلوی دیدگان به کنار رود و حقایق عالم وجود، چهره بر روی قلب و نفس انسان بگشاید و ضمیر تشنه

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون حسرت و اندوه جناب بوعلی سینا و بسیاری از علما و فحول در عجز از ادراک نهایت توحید، رجوع شود به الله شناسی، ج ۲، ص ۱۵۵.

و واله انسانْ از سرچشمهٔ آب حیات سیراب، و لمعات انوار عالم قدسْ نفسِ منغمر در کثرات را به حریم وحدت و مقام عظمت حق برساند.

رجحان و برتری ذرّه‌ای از علم توحید، به تمام علوم عالم مادّه

مرحوم علاّمهٔ طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمود:

علم و توحیدی که نصیب عرفاء می‌شود، اگر ذرّه‌ای از آن را در این عالم بریزند، به تمام علم‌های عالم مادّه و علوم دانشگاه‌ها می‌ارزد و بر آنها فزونی دارد! آن‌وقت عدّه‌ای جاهل بدون کمترین اطّلاع از این مدارج کمال و علوم حقیقیّهٔ الهیّه، در مقام انکار آن برمی‌آیند و آنها را از زمرهٔ تخیّلات و اوهام می‌شمرند![1]

علاّمهٔ بزرگوار مرحوم آیة الله شیخ حسین حلّی ـ رضوان الله علیه ـ بارها می‌فرمود:

این مطالب بسیار عالی و راقی است که نصیب هر کسی نخواهد شد، و کجا من و امثال من می‌توانند به این ذروه از مراتب شهود و

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مسئلهٔ عظمت علوم توحیدیّه و معرفة الله رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۹۳ ـ ۳۰۵.

انکشاف حقیقت دسترسی پیدا کنند.[1]

و نیز علاّمهٔ طهرانی در مقام تعریف مرتبت و منزلت عرفای الهی، که تنها این طائفه‌اند که از وحدت بالصّرافهٔ حق مطّلع‌اند و حقیقت توحید را کما هی هی با سرّ و ضمیر خود دریافته‌اند، می‌فرمایند:

حالا شما می‌توانید دریابید که عظمت کلام متین و منطق قویم و برهان قوی و لطیف و دقیق گفتار امیرالمؤمنین علیه السّلام تا چه حدّی عمیق و باریک است که به تمام زوایای آن، صدرالمتألّهین هم نرسیده است و غیر از عرفای بالله در طول این قرون، کسی بدان تفوّه ننموده است، و عرفا هم که غالباً در کتاب‌هایشان از راه استدلال و برهان پیش نمی‌آمدند. فلهذا این دقایق، مبهم و در پس پرده بود تا در این زمان‌های اخیر که راه استدلال و برهان را هم عرفای بالله که مدرّس حکمت و فلسفهٔ الهی نیز بودند، به میان آوردند؛ و همچون مرحوم سیّد علی شوشتری ـ استاد و وصی شیخ مرتضی انصاری در اخلاق و عرفان ـ و بهترین شاگرد برومندش آخوند

---

[1] ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۳۲؛ رسالهٔ اجتهاد و تقلید، ص ۳۶.

ملاّ حسینقلی همدانی، و بهترین شاگردان او همچون شیخ محمّد بهاری و سیّد احمد کربلائی طهرانی، و بهترین شاگرد اخیر، مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی تبریزی، و از بهترین شاگردان او مرحوم عارف و حکیم و فقیه و متکلّم و مفسّر زمان و نابغهٔ دوران، حضرت استاد علاّمه سیّد محمّدحسین طباطبائی تبریزی ـ قدّس الله أسرارهم الزّکیة ـ عِلماً و عملاً، شهوداً و برهاناً، منطقاً و استدلالاً این واقعیّت را اعلام فرمودند.

شکّر اللّه مساعِیَهم الجمیلة، و رَزَقَنا من علومهم، و جَعَلَنا من تابعیهم

فی القول و العمل، بمحمّدٍ سیّد المرسلین، و بوصیّه أمیرالمؤمنین، و بالأئمّة الاوصیاء من ذرّیّته سلام اللَه علیهم أجمعین.[1]

اینان بزرگانی بودند که پس از إحراز عالی‌ترین و بالاترین مراتب علوم ظاهری، قدم در راه سیر و سلوک إلی الله گذاردند و با عزمی متین و اراده‌ای استوار، از لذّات دنیویّه و هواهای نفسانی چشم پوشیدند، و خیمه و خرگاه خود را در حریم قدس و منزلگاه حضرت محبوب فرود آوردند.

استنکاف آیة الله حاج سیّد احمد کربلائی از مرجعیّت

دربارهٔ مرحوم آیت عظمای الهی، آقا سیّد احمد کربلائی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمایند:

و امّا راجع به علم و فقاهت و تضلّع در علوم رسمی، همین بس که در سنّ حدود چهل سالگی او را نامزد برای مرجعیّت شیعیان نمودند، و همه متّفقاً او را به نبوغ علمی و تقوای روحی قبول داشتند؛ ولی مع‌ذلک خود او حاضر نشد نه فتوا دهد و نه رساله بنویسد، و حتّی از نماز جماعت هم در ملأ عام، همچون استاد قاضی و استاد علاّمهٔ طباطبائی ـ رضوان الله تعالی علیهم

---

[1] توحید علمی و عینی، ص ۲۱۳.

أجمعین ـ خودداری کرد.[1]

وصول به حاقّ ذات احدیّت و فناء در ذات، غایت سیر و سلوک إلی الله

باری روش و سیرهٔ این بزرگان، سیر و سلوک إلی الله تا وصول به مرتبهٔ ذات احدیّت است؛ یعنی ادراک حقیقی کلّیهٔ مراتب اسماء و صفات پروردگار، و پس از آن اندکاک و محو و فناء در ذات اقدس حضرت حق، به‌نحوی‌که هیچ اسم و رسمی از ذات سالک باقی نماند و حقیقتی جز حقیقت ذات احدیّت وجود نداشته باشد. و این مرتبهٔ لا اسم و

[1] همان، ص ۲۳.

لا رسم است که بسیاری از افراد، وصول انسان را بدین مرتبه انکار می‌نمایند؛ زیرا ذات پروردگار را مجزّا و جدای از اسماء و صفات او می‌پندارند، و تعیّنات و تشخّصات در عوالم وجود را مراتب نازلهٔ اسماء و صفات می‌دانند، و خود ذات باری تعالی را مافوق همهٔ أسماء و صفات دانسته، هیچ ربطی بین ذات و بین اسماء و صفات برقرار نمی‌کنند. و از آنجا که حقیقت ولایت را ظهور خارجی اسماء و صفات حضرت حق می‌دانند، پس نهایت حرکت و سیر سالک إلی الله را محو و فناءِ در ولایت که همان اسماء و صفات کلیهٔ حق است، می‌دانند و راهی به سوی ذات اقدس حق نمی‌یابند.

انحرافات شیخ احمد أحسائی و شیخیّه، به نقل از آقای قاضی

علاّمهٔ طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمایند:

وصی مرحوم قاضی، مرحوم حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ أعلی الله درجتَه ـ می‌فرمودند:

«یک روز به حضرت آقا (استاد قاضی) عرض کردم: در عقیدهٔ شیخیّه چه اشکالی است؟! آنها

هم اهل عبادت‌اند و اهل ولایت‌اند، به خصوص نسبت به امامان علیهم السّلام مانند خود ما بسیار اظهار محبّت و اخلاص می‌کنند، و فقهشان هم فقه شیعه است و کتب أخبار را معتبر می‌دانند و به روایات ما عمل می‌نمایند؛ خلاصه هرچه می‌خواهیم بگردیم و اشکالی در آنها از جهت اخلاق و عمل پیدا کنیم نمی‌یابیم!

مرحوم قاضی فرمودند: "فردا شرح زیارت شیخ احمد أحسائی را بیاور!"

من فردا شرح زیارت او را خدمت آن مرحوم بردم؛ فرمودند: "بخوان!" من قریب یک ساعت از آن قرائت کردم.

فرمودند: "بس است! حالا برای شما ظاهر شد که اشکال آنها در

چیست؟! اشکال آنها در عقیده‌شان می‌باشد. این شیخ در این کتاب می‌خواهد اثبات بکند که: ذات خدا دارای اسم و رسمی نیست، و آن مافوق اسماء و صفات اوست؛ و آنچه در عالم متحقّق می‌گردد با اسماء و صفات تحقّق می‌پذیرد، و آنها مبدأ خلقت عالم و آدم و مؤثّر در تدبیر شئون این عالم می‌باشند در بقاء و ادامهٔ حیات.

آن خدا، اتّحادی با اسماء و صفات ندارد و اینها مستقلاً کار می‌کنند، و عبادت انسان به سوی اسماء و صفات خداوند صورت می‌گیرد، نه به سوی ذات او که در وصف نمی‌آید و در وهم نمی‌گنجد.

بنابراین شیخ احمد أحسائی خدا را مفهومی پوچ و بدون اثر، خارج از اسماء و صفات می‌داند؛ و این عین شرک است!

امّا عارف می‌گوید: ذات خداوندِ بالاتر از توصیف و برتر از تخیّل و توهّم، سیطره و هیمنه بر اسماء و صفات دارد؛ و جمیع اسماء و صفات بدون حدود وجودی خودشان و بدون تعیّنات و تقیّدات، در ذات أقدس او موجود می‌باشند؛ و همهٔ صفات و اسماء به ذات برمی‌گردند و مقصود و مبدأ و منتها ذات است، غایةالامر از راه اسماء و صفات. و ما در ﴿وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ

لِلَّذِی فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ﴾،[1] اشاره به همان ذات می‌کنیم، گرچه برای ما معلوم نباشد.“» ـ انتهیٰ فرمایش حضرت قاضی.

بدین مناسبت، شیخیّه و حشویّه که رئیسشان شیخ احمد أحسائی است، در قطب مخالف عرفا قرار دارند، و لهذا این همه با عرفا

[1] سوره أنعام (٦) آیه ٧٩. الله شناسی، ج ٣، ص ٢٩٢:
«من به‌طور حتم و مسلّم، وجهۀ قلب و روی دل خودم را به آن کس برگردانیده‌ام که او آسمان‌ها و زمین را آفریده است.»

دشمنی می‌کنند و سرسختی می‌نمایند؛ چراکه صد در صد با یکدیگر در مَمْشا مختلف هستند.[1]

اعتقاد مرحوم قاضی رضوان الله علیه در مورد برخی از عرفا و شعرا

اعتقاد مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ نسبت به برخی از عرفای الهی، از زبان مرحوم علاّمهٔ طهرانی این‌چنین است:

مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ سعدی شیرازی را اهل حال و سلوک نمی‌دانستند، بلکه وی را دانشمندی حکیم تعبیر می‌نمودند و می‌فرمودند:

«اشعار او ﴿مِمَّا لَمۡ يُذۡكَرِ ٱسۡمُ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ﴾[2] است؛ آری یک غزل دارد که انصافاً خوب سروده است، و آن این است:

ـ الخ.»

امّا ملاّی رومی را عارفی رفیع‌مرتبه می‌دانستند و به اشعار وی استشهاد می‌نمودند و او را از شیعیان خالص امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌شمردند؛ و قائل بودند که: محال است شخصی به مرحلهٔ کمال انسانی برسد، و ولایت

---

[1] روح مجرّد، ص ٤٢٦.

[2] سوره انعام (٦) آیه ١٢١. امام شناسی، ج ٢، ص ١٣٢:
«از چیزی که نام خدا بر او برده نشده است.»

برای او مشهود نگردد. و می‌فرموده‌اند:

«وصول به توحید فقط از ولایت است، و ولایت و توحید یک حقیقت است؛ بنابراین بزرگان از معروفین و مشهورین از عرفا که

اهل سنّت بوده‌اند، یا تقیّه می‌کرده‌اند و در باطن شیعی بوده‌اند و یا به کمال نرسیده‌اند.»[1]

به محیی‌الدّین عربی و کتاب فتوحات مکّیهٔ او بسیار توجّه داشتند و می‌فرموده‌اند:

«محیی‌الدّین از عرفای کاملین است، و در فتوحات وی شواهد و ادلّه‌ای فراوان است که او شیعه بوده است، و مطالبی که مناقض با اصول مسلّمهٔ اهل سنّت است بسیار است.»

مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ حافظ شیرازی را عارفی کامل می‌دانستند و اشعار مختلف او را شرح منازل و مراحل سلوک تفسیر می‌نمودند؛ ولی معتقد بودند که: ابن‌فارض مصری از وی أکمل است. و از دیوان حافظ و از اشعار ابن‌فارض در نظم السّلوک (تائیهٔ کبریٰ) و غیره، بر این مطلب شواهدی ذکر می‌نمودند.[2]

حقیقت انکار ناپذیر سیر و سلوک إلی الله

باری مسئلهٔ سیر و سلوک إلی الله، حقیقتی است انکارناپذیر و توفیقی است از جانب حضرت حق که نصیب برخی فرزانگان و وارستگان از افراد بشر خواهد شد؛ و سایر

---

[1] مرحوم حدّاد نیز بارها تصریح فرمودند:
«وصول به مقام توحید و سیر صحیح الی الله و عرفان ذات احدیّت عزّ اسمُه، بدون ولایت امامان شیعه و خلفای به حق از علیّ بن أبی‌طالب و فرزندانش از بتول عذراء صلوات الله علیهم محال است.» (روح مجرّد، ص ۳۴۷.)

[2] مطلع انوار، ج ۲، ص ۵۵.

اشخاص، هرچند که از درجات بالای علم و دیانت و معرفت برخوردار باشند، بدان راه ندارند. و همان‌طورکه بزرگان اهل شهود و راه‌یافته‌گان حریم معبود خبر آورده‌اند و تجربه و سیر در مطالب و حیات بزرگان نیز بر این مسئله شاهد و گواه است، راه وصول به

تکامل بشری و حصول فعلیّت تامّه و ادراک شهودی و حضوری حقیقت توحید، جز از راه عرفان و متابعت از دستورات و برنامه‌های علمی و عملی مکتب اهل بیت علیهم السّلام و تمسّک به عنایات و الطاف آنان امکان‌پذیر نمی‌باشد. و هر کس جز این مطلب، ادّعائی دارد و یا شاهدی مخالف، می‌تواند ارائه دهد؛ این گوی و این میدان!

و لذا بزرگان اهل معنا برای حرکت سالک إلی الله برنامه‌های عملی ذکر می‌نمودند؛ از جمله دستورالعملی است که استاد عرفان و وحید عصر در مسئلهٔ توحید، مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی به همهٔ آرزومندان شهود جمال پروردگار و وفود به حریم قدس او توصیه و سفارش نموده است:

دستورالعمل عرفانی مرحوم ملاّ حسینقلی همدانی به شاگردان

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه ربّ العالمین

و الصّلاة و السّلام علی محمّد و آله الطّاهرین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین

مخفی نماناد بر برادران دینی که به جز التزام به شرع شریف، در تمام حرکات و سکنات و تکلّمات و لحظات و غیرها، راهی به قرب

حضرت مَلک‌الملوک جلّ جلالُه نیست؛ و به خرافات ذوقیّه، اگرچه ذوق در غیر این مقام خوب است، کما دأب الجهّال و الصّوفیة ـ خذَلهم الله جلَّ جلالُه ـ ، راه رفتن لا یوجب إلّا بُعدًا! حتّی شخص، هرگاه ملتزم بر نزدن شارب و نخوردن گوشت بوده باشد، اگر ایمان به عصمت ائمّهٔ أطهار صلوات الله علیهم آورده باشد، باید بفهمد از حضرت احدیّت دور خواهد شد؛ و هکذا در کیفیّت ذکر بغیر ما ورد عن السّادات المعصومین علیهم السّلام عمل نماید.

بناءًعلی‌هذا، باید مقدّم بدارد شرع شریف را، و اهتمام نماید هرچه

در شرع شریف اهتمام به آن شده. و آنچه این ضعیف از عقل و نقل استفاده نموده‌ام این است که اهمّ اشیاء از برای طالب قرب، جدّ و سعی تمام در ترک معصیت است.

تا این خدمت را انجام ندهی، نه ذکرت و نه فکرت به حال قلبت فایده‌ای نخواهد بخشید؛ چراکه پیشکش و خدمت کردن کسی که با سلطان در مقام عصیان و انکار است بی‌فایده خواهد بود. نمی‌دانم کدام سلطان اعظم از این سلطان عظیم‌الشّأن است؟! و کدام نقار أقبح از نقار با او است؟!

فافهم ممّا ذکَرتُ أنّ طلبَكَ المحبّةَ الالهیّةَ مع کونك مُرتکبًا للمعصیةِ أمرٌ فاسدٌ جدًّا! و کیف یَخفیٰ علیك کونُ المعصیة سببًا للنّفرة، و کونُ النّفرة مانعةَ الجمع معه المحبّةَ.

و إذا تحقّق عندك أنّ ترکَ المعصیة أوّلُ الدّین و آخرُه، ظاهرُه و باطنُه، فَبادِرْ إلی المجاهدةِ، و اشْتَغِلْ بتمامِ الجدّ إلی المراقبة من أوّل قیامِك من نومِك فی جمیع آناتك إلی نومِك، و الزَمْ الأدبَ فی مَقدَس حضرتِه؛ و اعلم أنّك بجمیعِ أجزاءِ وجودِك ذرّةً ذرةً أسیرُ قدرتِهِ، وَ راعِ حرمةَ شریفِ حضورِهِ.

و اعبُدهُ کأنّك تراه، فإن لم تکن تراه فإنّه یراك. و التفِتْ دائمًا إلی عظمتِهِ و حقارَتِكَ، و رَفعَتِهِ و دنائتِكَ، و عزّتِه و ذلّتِك، و غناهُ و حاجتِك، و

لا تغفَلْ شَناعةَ غفلتِك عنه جلَّ جلالُه مع التفاته إليك دائمًا. و قُمْ بين يديه مقامَ العبدِ الذّليلِ الضّعيفِ، و تَبَصبَصْ تحتَ قدميه بَصبَصَةَ[1]

الكلبِ النّحيف. أوَ لا يكفيك شرفًا و فخرًا أنّه أذِنَ لك فی ذِكرِ اسمِهِ العَظيمِ بلسانِك الكثيفِ الّذی نَجَّسَتْهُ قاذوراتُ المعاصی؟![2]

---

[1] مصباح الشّريعة، ص ۸: «قال النبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: "أُعبُد اللهَ كأنّكَ تَراهُ فإن لم تكن تَراهُ فإنَّه يَراكَ."»

[2] ترجمه: «از آنچه ذكر كردم بدان كه طلب كردن محبّت خداوند درحالی‌كه مرتكب معصيت بشوی، حقيقتاً امری فاسد است. و چگونه بر تو مخفی مانده است كه معصيت سبب نفرت است و نفرت مانع از ايجاد محبّت می‌گردد!

پس وقتی برايت مسلَّم شد كه ترک معصيت، اوّل و آخر دين و ظاهر و باطن آن است، پس به سراغ مجاهدهٔ با نفس برو و با جدّيت تمام از اوّل بيدار شدن از خواب تا هنگام خوابت در جميع آنات و لحظات، مشغول مراقبه باش، و در حضور قدس حضرت حق پيوسته ملازم ادب باش؛ و بدان كه تو با ذرّه ذرّهٔ اجزاءِ وجودت اسير قدرت او هستی، پس رعايت حرمت حضور شريفش را بنما.

و طوری خدا را عبادت كن كه گويی اورا می‌بينی، و اگر نمی‌توانی بدين‌گونه عبادت كنی، لااقل او را طوری عبادت كن كه بدانی او تو را می‌بيند. و دائماً متوجّه عظمت او و حقارت خود، و رفعت او و دنائت و پستی خود، و عزّت او و ذلّت خود، و غنا و بی‌نيازی او و نيازمندی خود باش؛ و غافل مباش از اينكه غفلت تو از او درحالی‌كه او دائماً متوجّه توست، بسيار زشت و قبيح است و در مقابل او مانند يک بندهٔ ضعيف ذليل بايست و در زير قدم‌های او بسان سگ نحيفی كه دمش را برای صاحبش حركت می‌دهد باش. آيا اين شرف و فخر برای تو كافی نيست كه او به تو اجازه داده است كه اسم عظيمش را با زبان كثيفت كه قاذورات معاصی آن را نجس نموده‌اند، ذكر نمايی؟!»

پس ای عزیز! چون این کریم رحیم، زبان تو را مخزن کوه نور یعنی ذکر اسم شریف قرار داده، بی‌حیایی است مخزن سلطان را آلوده به نجاسات و قاذورات غیبت و دروغ و فحش و اذیّت و غیرها مِن المعاصی نمودن؛ مخزن سلطان باید محلّش پر عطر و گلاب باشد، نه مجلس مملوّ از قاذورات!

و بی‌شک چون دقّت در مراقبت نکرده‌ای، نمی‌دانی که از جوارح سبعه، یعنی گوش و زبان و چشم و دست و پا و بطن و فرج، چه

معصیت‌ها می‌کنی و چه آتش‌ها روشن می‌نمایی و چه فسادها در دین خودت برپا می‌کنی و چه زخم‌های مُنکَره به سیف و سنانِ زبانت به قلبت می‌زنی؛ اگر نکشته باشی بسیار خوب است! اگر بخواهم شرح این مفاسد را بیان نمایم، در کتاب نمی‌گنجد؛ در یک ورق چه می‌توانم بکنم؟! تو که هنوز جوارحت را از معاصی پاک نکرده‌ای، چگونه منتظری که در شرح احوالِ قلب، چیزی به تو بنویسم؟! پس: البِدارُ البِدارُ إلی التّوبةِ الصّادقَةِ؛ ثُمَّ العَجَلُ العَجَلُ فی الجِدِّ و المُراقَبَةِ![1]

خلاصه، بعد از سعی در مراقبت، البتّه طالب قرب، بیداری و قیام سحر را اقلاً یک دو ساعت به طلوع فجر مانده إلی مطلع الشمس از دست ندهد و نماز شب را با آداب و حضور قلب بجا بیاورد، و اگر وقتش زیادتر باشد به ذکر یا فکر یا مناجات مشغول بشود؛ لیکن قدر معیّنی از شب باید مشغول ذکرِ با حضور بشود. در تمام حالاتش خالی از حزن نبوده باشد، اگر ندارد تحصیل نماید به اسبابش. و بعد از فراغ، تسبیح سیدهٔ نساء، و دوازده مرتبه سورهٔ توحید، و ده مرتبه «لا إله إلّا الله وحده لا شریک له، له الملک

---

[1] ترجمه: «پس بشتاب بشتاب به‌سوی توبهٔ صادقه، و عجله کن عجله کن نسبت به جدّیت و مراقبه!»

ـ إلى آخر»، و صد مرتبه «لا إله إلّا الله»، و هفتاد مرتبه استغفار بخواند، و قدری از قرآن شریف تلاوت نماید، و دعای معروف صباح، أعنِی: «یا من دَلَعَ لسان الصّباح» ـ إلى آخر، البته خوانده شود. و دائماً با وضو باشد، و اگر بعد از هر وضو دو رکعت نماز بکند بسیار خوب است.

بسیار ملتفت باشد که به‌هیچ‌وجه اذیّتش به غیر نرسد، و در قضاء حوائج مسلمین، لا سیَّما علماء و لا سیَّما أتقیائُهم، سعی بلیغ نماید. و در هر مجلس که مظنّهٔ وقوع در معصیت است، البتّه، البتّه، البتّه،

اجتناب نماید، بلکه مجالست با اهل غفلت به غیر شغل ضرورةً مضرّ است اگرچه از معصیت خالی بوده باشد! کثرت اشتغال به مباحات و شوخی بسیار کردن و لغو گفتن و گوش به اراجیف دادن، قلب را می‌میراند.

اگر بی‌مراقبت مشغول به ذکر و فکر بشود بی‌فایده خواهد بود، اگرچه حال هم بیاورد؛ چراکه آن حال، دوام پیدا نخواهد کرد. گول حالی را که ذکر بیاورد بی‌مراقبه، نباید خورد!

زیاده طاقت ندارم، بسیار التماس دعا از همهٔ شماها دارم! این حقیر کثیرالتّقصیر و المعاصی را فراموش ننمایید.

و در شب جمعه صد مرتبه و در عصر روز جمعه صد مرتبه سورهٔ قدر بخوانید.

و از جملهٔ ابواب عظیمهٔ ایمان، حبّ فی الله جلّ جلاله، و بغض فی الله جلّ جلاله می‌باشد. و قد عُقِدَ له فی الوسائل و غیرها مِن کُتبِ الأخبار بابًا مستقلًا، فارجِع إلیها لعلّک تعرِف عظمتَه، و تأخُذ لنفسک نصیبًا منه.

شکّی نیست که محبوب اوّل، ذات اقدس کبریائی جلّ جلاله می‌باشد، بل و کلُّ مَحبَّةٍ لا ترجِعُ إلی مَحبَّتِه فلیس بشیء![1]

---

[1] ترجمه: «بلکه هر محبّتی که بازگشت آن به محبّت او نباشد هیچ ارزشی

ثمّ بعده، باید هر کس را این سلطان عظیم‌الشأن بیشتر دوست داشته باشد، پس اوّل محبوب بعد از واجب‌الوجود، وجود مقدّس ختمی مَآب صلوات الله علیه و آله می‌باشد، ثُمَّ بعدَه أمیرُالمؤمنین علیه السّلام، ثُمَّ الأئمّةُ المعصومین علیهم السّلام، ثُمَّ الأنبیاءُ و الملائکةُ، ثمّ الأوصیاءُ، ثُمَّ العلماءُ و الأولیاء.

و در زمان خودش، اتقیاءِ زمانش را لا سیّما اگر عالم باشد، ترجیح

ندارد!»

بدهد در محبّت بر کسانی که بعد از اویند در درجه، و هکذا یتنزّل؛ ولیکن سعی نماید صادق باشد در این محبّت، مرتبهٔ آسانی نیست! اگر متفکّر باشید، خواهید فهمید که اگر آثار محبّت در حرکات و سکنات ظاهر شد شخص مدّعی این محبّت، صادق است و إلاّ فلا. لیکن گمان ندارم که به کنه و لوازمش برسی، و حقیر هم بیش از این در وسعم نیست.

الحاصل، لا طریقَ إلی القُرب إلّا بشرع شریف فی کلّ کلّیٍ و جزئی.[1] ـ انتهی.

این نامه که در واقع دستورالعمل سلوکی به جمیع سالکان حریم حق است، گرچه قدری طولانی است و با وضع مقدّمه و مقاله چندان سازگاری ندارد، امّا از آنجا که نویسندهٔ آن، مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی، از اکابر علما و فقهای شیعهٔ امامیّه، و از طرفی سرسلسلهٔ عرفای بالله و سرحلقهٔ اولیای الهی است، به‌نحوی‌که انتساب تلامذه و ارادتمندان به او، فخری عظیم و موهبتی الهی به حساب می‌آید، و هرچه از عرفای شامخین امثال مرحوم حاج شیخ محمّد بهاری و حاج میرزا جواد ملکی تبریزی و آقا سیّد احمد کربلائی و مرحوم آقا سیّد علی

---

[1] تذکرة المتقین، ص ۱۷٦ ـ ۱۸۲.

قاضی و علاّمهٔ طباطبائی و برادر بزرگوارشان و عارف کامل مرحوم سیّد هاشم حدّاد و علاّمهٔ طهرانی و غیره، پس از ایشان به ظهور رسیدند، همه و همه خود را از برکات وجودی و فیوضات ربّانیّه به‌واسطهٔ نفس قدسی او می‌دانند.

دگرگون شدن رنگ چهرهٔ علاّمه طهرانی هنگام یاد کردن از ملاّ حسینقلی همدانی

علاّمهٔ طهرانی هرگاه اسمی از مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی به میان می‌آمد، رنگ چهره‌شان دگرگون می‌شد، و از او به تعابیری استثنائی یاد می‌نمودند، و او را بر سایر بزرگان اهل معرفت تفضیل می‌دادند؛ لذا

جای آن داشت که به عنوان دستور سلوک، در این مقاله آورده شود.

در این نامه، محور دستورات ایشان بر ترک معاصی و مراقبه است. بدون مراقبهٔ تامّ و اطاعت از برنامهٔ سلوک، سالک ره به جایی نخواهد برد؛ گرچه نفس، با اوراد و اذکار و قیام به عبادت و نوافل، به التذاذات صوری و مقطعی دست یابد.

آنچه در اینجا ذکرش لازم است این است که: رعایت برنامهٔ سلوک و مراقبه، باید تحت إشراف و نظر فرد راه‌رفته و به مقصدرسیده باشد؛ زیرا عبور از شهوات نفسانیّه و اهواءِ دنیویّه، بدون هدایت و ارشاد استاد کاملِ مشْرف به نفوس و ضمائرِ سلاّک، امکان‌پذیر نخواهد بود. و بر این مسئله، جمیع اساتید عرفان و مَهَرهٔ فن تصریح دارند.

لزوم استاد خبیر و بصیر و از هویٰ گذشته

مرحوم قاضی می‌فرمودند:

اهمّ از آنچه در این راه لازم است، استاد خبیر و بصیر و از هویٰ بیرون‌آمده و به معرفت الهیّه رسیده و انسان کامل است، که علاوه بر سیر إلی الله، سه سفر دیگر را طی نموده و گردش و

تماشای او در عالم خلق، بالحق بوده باشد.[1]

و هم ایشان می‌فرمودند:

اگر شخصی در طلب استاد، دو سوّم عمر خود را سپری نماید، به بیراهه نرفته است.[2]

نیز در بیان ضرورت استاد در سیر و سلوک إلی الله وارد است که:

اطاعت از دستور استاد کامل، شرط اصلی حرکت در طریق است؛ و به هر اندازه سالک این مسئله را سبک بشمارد، به همان مقدار دچار ضرر و زیان و خسارت شده است.

لزوم تبعیّت تمام و کمال از استاد، و عدم لحاظ هیچ‌گونه نصیبی برای خود

بر این اساس، سالک در مقام اطاعت باید دستور استاد را بر خواست و ارادهٔ خویش مقدّم بدارد، بلکه هیچ خواستی جز اطاعت از مرشد و مراد خویش نداشته باشد و او را ولیّ و

---

[1] رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۸٦، تعلیقه؛ مهر تابناک، ج ۱، ص ۱۷۲.

[2] رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۸٦، تعلیقه؛ مهر تابناک، ج ۱، ص ۱۷۳:
«مرحوم قاضی می‌فرموده است: چنانچه کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد، برای پیدا کردن استاد این راه اگر نصف عمر خود را در جستجو و تفحّص بگذراند تا پیدا نماید، ارزش دارد.»

صاحب‌اختیار در جمیع امور حیات خود بداند؛ با اذن او قیام نماید و با اذن او توقّف کند، در روابط اجتماعی کاملاً تحت إشراف و رخصت او عمل نماید. و باید توجّه داشته باشد که در بسیاری از موارد اطاعت و انقیاد از استاد، برخلاف تمایلات و مشتهیات نفسانی صورت می‌پذیرد؛ ولیکن باید با عزمی متین و اراده‌ای خلل‌ناپذیر، میدان را به نفس و امیال دنیویّه و شهوانی او نسپارد.

علّت اینکه بسیاری از بزرگان با وجود سلوک در مسیر إلی الله، به مراتب نهایی کمال نرسیدند و در نیمهٔ راه از حرکت بازماندند و یا اینکه خدای نکرده به سیر قهقرایی دچار گشتند، این بود که در مقابل استاد، همهٔ وجود خود را به او نسپردند و برای خود حظّ و نصیبی در مقام اختیار و عمل قرار دادند؛ و استاد هم که خارج از میل و اختیار شاگرد کاری نمی‌تواند انجام دهد!

عدم فایدهٔ عمل به دستورات بزرگان بدون سرسپردگی به استاد

مطلب دیگری که تذکّر او در اینجا حائز اهمیّت است این است که: برخی تصوّر می‌کنند که عمل به دستورات بزرگان بدون تسلیم و سرسپردگی به استاد راه و مربّی نفس، انسان را به فعلیّت و کمال می‌رساند؛ و لذا هیچ سعی و کوششی را برای تحصیل این مهم، مبذول نمی‌دارند و صرفاً بر اساس میل و سلیقهٔ خود، به انجام اوراد و اذکار و ترتیب امور اجتماعی و شخصی می‌پردازند.

این دسته نیز سخت در اشتباه و غفلت و ضلالت‌اند؛ زیرا همان‌طورکه قبلاً گذشت، خطرات و موانع موبقه و مهلکهٔ راه آن‌قدر زیاد است که مجال حرکت و رشد و سیر را از سالک می‌گیرد؛ و در این موقعیّت هیچ فرقی بین فرد عامی و عالم وجود ندارد، بلکه خطرات و بلایا برای عالم به مراتب بیشتر و سخت‌تر و مهلک‌تر خواهد بود. و لهذا بسیاری از اساتید عرفان، قبل از پذیرش ارشاد و دستگیری شاگرد، او را به تأمّل و تدبّر در امور و جریانات و حوادث مستقبله فرا می‌خواندند و عزم و ارادهٔ او را در مقابلهٔ با این قضایا می‌آزمودند، و از ابتدا او را متوجّه برخی از موانع و صوارف راه می‌کردند؛ و

اگر در او نقطهٔ ضعف و قصوری مشاهده می‌کردند، او را منصرف می‌نمودند.

شیخ عطّار در این‌باره می‌فرماید:

از جنید راجع به مرید و مراد پرسیدند:

سُئِل عنه: ما معنی المرید؟ قال: «المرید، الّذی یتولّاه سیاسةُ العلم؛ و المراد، الّذی یتولّاه رعایةُ الحقّ. و المرید صاحبُ السّیر، و المراد صاحب الطّیر. و لا یُدرِك السّایرُ الطایرَ»[1]

«از معنای مرید سؤال شد، گفت: "مریدْ آن است که امر او به‌واسطهٔ علم حصولی و اکتسابی انجام می‌پذیرد، ولی مرادْ آن است که حقّ متعال امور او را به دست مشیّت و ارادهٔ خود انتظام می‌بخشد؛ مریدْ همواره پیاده راه می‌سپارد، درحالی‌که مرادْ در آسمان‌ها پرواز می‌کند. و کجا می‌تواند حال مراد را مرید دریابد؟!"»

رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم: «الشیخُ فی قومِه کالنبیِّ فی اُمّتِه»

از کلمات أبوسعید است که:

---

[1] مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص ۱۱۱.

مدار طریقت بر پیر است؛ «الشیخُ فی قومِه کالنبیِّ فی أُمّته.»[1] و محقّق و مبرهن است که به خویشتن به جایی نتوان رسید.[2]

و لهذا در این‌باره عارف بزرگ، شیخ محمود شبستری می‌فرماید:

مرحوم علاّمهٔ طهرانی از اساتید خود به پیامبران الهی تعبیر می‌کردند؛[3] شخصیّتی که بدون جنبهٔ تشریع و وحی، در همان مرتبهٔ إشراف و احاطه بر نفوس و ضمائر قرار دارد، و امر او امر خدای تعالی

و دستور او مانند دستور پیامبر الهی واجب‌الإتّباع می‌باشد.

به یاد دارم روزی در مجلسی که بین علاّمهٔ طهرانی و علاّمه طباطبائی ـ رضوان الله علیهما ـ صحبت از میزان و مقدار اطاعت شاگرد از استادش در مسائل سلوکی و تقلید شرعی به میان آمد، مرحوم علاّمهٔ طهرانی فرمودند:

---

[1] المحجة البیضاء، ج ۱، ص ۱۷۰:

«قال النّبی صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: "الشیخُ فی قومِه کالنبیِّ فی أُمتِه."»

[2] أسرار التوحید فی مقامات أبی‌سعید، ج ۱، ص ٥٦.

[3] گلشن راز، ص ٤٦.

آیا مگر شاگرد می‌تواند حقیقتی ماوراءِ کلام و فعل استادش بیابد و آن را ملاک برای تأسّی و تقلید و اطاعت قرار دهد؟!

رسالهٔ لبّ اللّباب در سیر و سلوک أُولی الألباب، تألیف مرحوم علاّمهٔ طهرانی، یکی از ارزشمندترین نوشتجات و رساله‌هایی است که در طول تاریخ اسلام در این موضوع به رشتهٔ تحریر درآمده است. عرفای الهی هریک به نوبهٔ خود، سیر و سلوک عملی إلی الله را، چه در رساله‌ها و چه در نامه‌ها و مقالات و کتب، به أنحاءِ مختلف برای مستعدّینْ بیان کرده‌اند؛ لیکن رساله‌ای در کیفیّت تحوّلات و تبدّلات و سیر نفوس بشر و بیان منازل طریق به نحو اختصار، به مانند این رسالهٔ شریفه در دست نیست. این رساله که توسّط علاّمهٔ طباطبائی ـ رضوان الله علیه ـ در ضمن دروس اخلاقی، برای برخی از شاگردانشان مطرح شده است، در همان وقت به تقریر و تحریر علاّمهٔ طهرانی درآمد.

خصوصیّات و امتیاز رسالهٔ لبّ اللّباب در سیر و سلوک أُولی الألباب علاّمه طهرانی

خصوصیّت و امتیاز این رسالهٔ شریفه، از دو جهت قابل بررسی و تأمّل است:

خصوصیّت و امتیاز اوّل رسالهٔ لبّ اللّباب

اوّل اینکه: بیان کنندهٔ این دروس و مطالب، شخصیّتی مثل علاّمهٔ طباطبائی ـ رضوان الله علیه ـ است؛ فردی که خامه از ترسیم فضایل و توصیفش عاجز، و لسان از تعریف و تمجیدش الکن است. این مرد الهی در علوم نقلیّه از فقه و تفسیر و اصول و غیره، سرآمد اهل زمانه بود؛ به‌نحوی‌که می‌توان قرن اخیر را در شکوفایی علوم وحیانی و إحیای شریعت محمّدی

به نام او مسمّا نمود، و در فلسفهٔ اسلامی و حکمت متعالیه، إحیا کنندهٔ فلسفهٔ راقیه و عالیهٔ صدرالمتألّهین برشمرد. رشحات افکار رفیع‌البنیان و تراوشات فیوضات بحار حکمت و عرفان او، شخصیّتی استثنائی در این قرون اخیر از او به وجود آورده بود؛ فردی که حقیقت و عمق تعالیم و مبانی اصیل شریعت اسلام و مکتب تشیّع و ولایت را با تمام شراشر وجود مسّ و لمس نموده بود، و مدرکات عقلانی و وحیانی را با حقیقت شهود، در هم آمیخته بود. خلاصه در یک کلام، ایشان از جمله معدود مفاخر عالم اسلام بود که از صدر اسلام تا کنون، کمتر فردی به علوّ درجات روحی و اتقان مدرکات عقلانی و کشف حجاب‌های عوالم معنا، به مانند ایشان آمده است.

علاّمه طهرانی: «علاّمه طباطبائی فردی است که ملائکه بدون وضو نامش را نمی‌برند»

مرحوم علاّمهٔ طهرانی بارها می‌فرمود:

علاّمهٔ طباطبائی فردی است که ملائکه بدون طهارت و وضو نام او را بر زبان نمی‌برند، و او شخصیّتی است که قدر و منزلتش حتّی بر علما

و فقهای عالی‌قدر، مجهول و مخفی می‌باشد.

به یاد دارم روزی در خدمت مرحوم علاّمهٔ طهرانی به منزل یکی از برجسته‌ترین تلامذهٔ ایشان و حکمای معروف و مشهور رفته بودیم، صحبت از علاّمهٔ طباطبائی به میان آمد؛ آن شخص حکیم در توصیف ایشان گفت:

ایشان شخصیّتی است که یک ترک أولیٰ، نه در خلوت و نه در جلوت از ایشان متمشّی نیست.

پس از خروج از منزل، علاّمهٔ طهرانی رو به من کردند و فرمودند:

این چه تعبیری است که برای تمجید از علاّمهٔ طباطبائی آورده می‌شود! علاّمهٔ طباطبائی کجا و امثال این تعابیر کجا؟! او در افقی است که از وصف و نعت بیرون است، و از تعریف و تمجید خارج؛ فعل او در وصف نمی‌آید تا به این نعوت و اوصاف توصیف گردد!

و باز وقتی کسی دربارهٔ ایشان گفته بود که:

من ایشان را در مقام تکلیم دیده‌ام؛ چنانچه راجع به حضرت موسی علیه السّلام خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا﴾.[1]

ایشان فرموده بودند:

اینکه مقامی برای علاّمهٔ طباطبائی نیست!

توصیف علاّمهٔ طباطبائی به قلم علاّمهٔ طهرانی رضوان الله علیهما

در اینجا مناسب است که قلم بیان و توصیف این شخصیّت استثنائی، به دست توانا و قابل والاترین شاگرد مکتب علاّمهٔ طباطبائی، یعنی ابر مرد میدان توحید و معرفت، علاّمهٔ طهرانی ـ رضوان الله علیهما ـ سپرده شود، و از خامهٔ رشیقهٔ ایشان دربارهٔ استاد بزرگوارش نقل گردد. ایشان در مقدّمهٔ کتاب توحید علمی و عینی چنین می‌فرمایند:

و امّا شرح حال و ترجمهٔ ... أُستادنا الأکرم، و مولانا الأعظم: حضرت آیة الله العظمی حاج سیّد محمّدحسین طباطبائی تبریزی ـ أفاض الله علینا من برکات نفسه ـ به شرح قلم نیاید، و خامه را توان آن نیست، و فکر و اندیشه را سعه و

---

[1] سوره نساء (٤) آیه ١٦٤. معاد شناسی، ج ٧، ص ١٩٠:
«خداوند با موسی سخن گفت.»

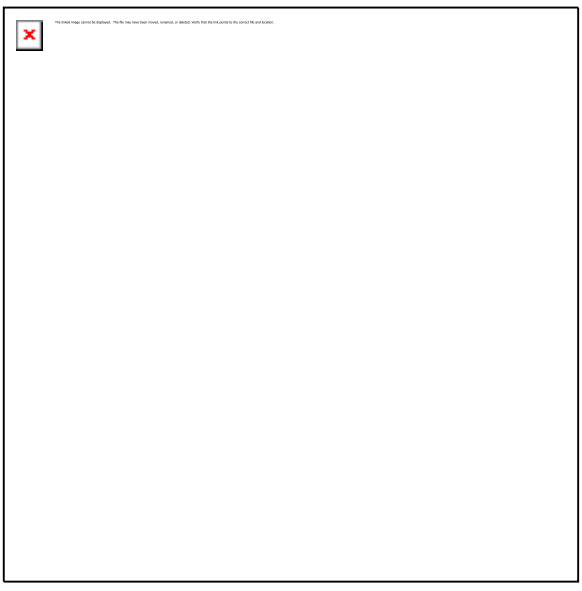
گسترش آن نه، که اطراف و جوانب مقامات علمی و فقهی و حِکَمی و عرفانی، و روح بلند و خلق عظیم او را بررسی کند؛ و کمربند منطق و گفتار هیچ‌گاه نمی‌تواند آن نفس قدسیّه و انسان ملکوتی و روح مجرّد وی را در خود حصر کند.

چون حضرت استاد از این عالم به عالم خلود رحلت فرمود، و این حقیر با عنوان مهر تابان یادنامه‌ای برایشان نوشتم، با خود گمان می‌کردم تا اندازه‌ای توانسته‌ام ایشان را معرّفی کرده باشم، و به عاشقان کوی حبیب و مشتاقان لقای جمال حضرت سرمدی ارائهٔ طریقی نموده باشم؛ اینک که گهگاهی همان نوشتهٔ خود را نگاهی می‌کنم، می‌گویم: هیهات، هیهات أن أظُنَّ أن أصِلَ إلی فهمِ مَغزیٰ معنویّتک، أو أقدِر علیٰ أن أتفوَّه بکمالِ روحانیّتک؛ فیرجِع فهمی کلیلًا، و عینی خائبًا و حسیرًا، و لسانی خارسًا و ثقیلا!

❊ ❊ ❊

ـ انتهى كلام علاّمهٔ طهرانى.

سلسله انتساب عرفانی علاّمۀ طباطبائی رضوان الله علیه



خبیر به جمیع مبانی و مکاتب مختلف و فِرق گوناگون بوده، و خود نیز از موهبت کشف و شهود برخوردار بوده است.

خصوصیّت و امتیاز دوّم رسالهٔ لبّ اللّباب

و امّا از جهت دوّم که انتساب این اثر شریف به مؤلّف و مقرّر آن است، و آن مرحوم علاّمه آیة الله العظمی و حجّته الأکبر، سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی است، شخصیّتی که به جدّ، راقم سطور را قدرت بر توصیف و تعریف او نمی‌باشد؛ زیرا از افق عقل و ادراک او برتر و بالاتر است، و قلم زدن در چنین عرصه‌ای جز نشر اوهام و تخیّلات، چیز دیگری نمی‌باشد.

ایشان از نقطه نظر علوم رسمی فلسفه و تفسیر و فقه‌الحدیث، شاگرد اوّل و ممتاز بحث‌های مرحوم علاّمهٔ طباطبائی بوده است. و علاوه بر این، به گفتهٔ خودشان در مدّت هفت سال اقامت در شهر مقدّس قم، به‌طور مستمر روزی حداقلّ دو ساعت به‌طور خصوصی از إفادات و إفاضات آن کانون علم و حکمت و عرفان و توحید بهره‌مند شده است؛ و آن‌چنان ارتباط وثیق و صمیمی بین استاد و شاگرد برقرار گشته بود که مرحوم علاّمهٔ طباطبائی حاضر به افتراق و جدایی از ایشان نمی‌شد، و پس از هجرت ایشان به نجف اشرف، در نامه‌ای چنین

می‌نویسند:

نامهٔ پر مهر و محبّت علاّمه طباطبائی به علاّمه طهرانی رضوان الله علیهما

... ولی با این‌همه، چنانچه قلبتان هم قاعدتاً باید شهادت بدهد، هیچ‌گاه صورت پر مهر جناب‌عالی فراموش بنده نمی‌شود. و لولا اینکه موضوع آستان عرش‌بنیان حضرت امیر علیه السّلام بود، بنده هیچ‌گونه رأی مسافرت جناب‌عالی، نه در مقام شور و نه به حسب تصوّر نمی‌دادم. به‌هر حال و اجمالاً دل بنده پیوسته پیش شما است... .[1]

اساتید عرفانی مرحوم علاّمهٔ طهرانی رضوان الله علیه

علاّمهٔ طهرانی در این مدّت، نه تنها به عنوان مبرّزترین تلامذهٔ علاّمهٔ طباطبائی به حساب می‌آمده است، بلکه به عنوان شاگرد سلوکی در تحت تربیت و تهذیب مراد خویش به انجام دستورات و برنامهٔ عملی مراقبه و پرداختن به اذکار و اوراد در طول لیل و نهار درآمده، با تمام جدّیت و اهتمامْ دل در گرو فرمایشات و دستورات استاد خویش نهاد؛ استادی که تنها راه

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۰۸.

منحصر به فرد ادراک ولایت امام علیه السّلام و معرفت حقیقی مسئلهٔ ولایت را سلوک عملی و وصول به مرتبهٔ عرفان و تجرّد می‌دانست، و با همین نگرش به تربیت و تهذیب این شاگرد مستعدّ خویش پرداخت.

علاّمهٔ طهرانی پس از هجرت به نجف اشرف و استفاده از محضر اساتید علوم رسمیّه، به مرتبه‌ای نائل آمد که در بین علما و فضلا مشارٌ بالبنان گردید؛ و اعتقاد عمومی حوزه بر این باور بود: چنانچه اقامت ایشان در نجف به طول انجامد، مرجعیّت شیعه منحصراً به او تعلّق خواهد گرفت. درعین‌حال به توصیهٔ استادش علاّمهٔ طباطبائی، با شاگردان مرحوم قاضی بالخصوص حاج شیخ عبّاس هاتف، و نیز آیة الله سیّد جمال‌الدّین گلپایگانی مراودهٔ سلوکی برقرار نمود.

مشی زندگی و حیات علمی ایشان به‌نحوی بود که مورد پسند علمای اهل دنیا و بی‌خبران از عوالم معنا و منغمران در بوادی نفس امارّه واقع نشد، و از این لحاظ مورد بی‌مهری و اهانت آنان قرار گرفت؛ ولی او هیچ‌گاه به اندازهٔ سر سوزنی از مرام و ممشای خود تنازل نکرد. و از آنجا که قدرت علمی برتر او، حتّی بر اساتید او، و منطق قاطع و قویم او مجال هیچ‌گونه جسارت و

جرأت را به جهّال و دین‌فروشان متظاهر به

زیّ اهل علم و دیانت در برابر او نمی‌داد، پنهانی به نشر اکاذیب و تهمت‌ها بر علیه او می‌پرداختند و او را به تصوّف منکَر، متّهم می‌نمودند.

ممانعت آیة الله خویی از اشتغال علاّمه طهرانی به سیر و سلوک، و پاسخ علاّمه

ایشان می‌فرمودند:

شبی یکی از اساتیدشان (مرحوم آیة الله خوئی رحمة الله علیه) به ایشان می‌گوید:

«آقا سیّد محمّدحسین! حیف است از مثل شمایی با این استعداد و نبوغ علمی، وقت خود را به امور سلوکی و رعایت برنامه‌های مخصوص این راه بگذراند؛ این مطالب خودبه‌خود برای انسان حاصل می‌شود! ارزش اوقات طلبه بالاتر است از پرداختن به این امور!!»

ایشان در پاسخ می‌فرمایند:

شما که می‌دانید من قوی‌ترین شاگرد بحث‌های شما هستم، و حتّی حاضرم در هر مسئله‌ای با خود شما و به انتخاب شما به مباحثه بپردازم، تا معلوم شود کدام یک از ما از نقطه‌نظر فنّی و استدلالی و قدرت علمی بر دیگری ترجیح داریم! مگر من عمرم را به بطالت می‌گذرانم، مانند این افرادی که هیچ هنری جز اتلاف اوقات عمر و شب‌نشینی‌های هوسرانه و پرداختن به

غیبت‌ها و تهمت‌ها و دخالت در امور شخصی صالحان ندارند؟!

اگر این مسائل معنوی و درجات عوالم ربوبی خودبه‌خود حاصل می‌شد، تا به‌حال ما از شما و امثال شما دیده بودیم! کجا این مسائل خودبه‌خود برای انسان پیدا می‌شود؟!

هیهات، هیهات که شخصی با این طرز تفکّر و این‌گونه نگرش به این حقایق بتواند سر سوزنی از این معارف به‌دست آورد! اینان تمام عمر خود را در تحیّر و تردید و شکّ و بی‌خبری سپری می‌نمایند، و

دست خالی بدون هیچ مستمسکی از این عالم به عالم آخرت هجرت می‌نمایند؛ و تازه موقع حساب و کتاب فرامی‌رسد.[1]

توفیق شاگردی علاّمهٔ طهرانی نزد عارف کامل، حضرت حاج سیّد هاشم حدّاد رضوان الله علیهما

علاّمهٔ طهرانی پس از گذشت هفت سال از اقامت در نجف و استفاضهٔ از برکات عتبهٔ مقدّسهٔ صاحب ولایت کبریٰ، حضرت مولَی الموحّدین امیرالمؤمنین علیه السّلام، به‌واسطهٔ عنایتی که از جانب حضرت بقیّة الله حجّة بن الحسن المهدی ارواحنا لتراب مقدمه الفداء به ایشان شده بود، با مبرّزترین شاگرد اخلاقی و عرفانی مرحوم قاضی، یعنی حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد ارتباط پیدا می‌کند؛ شخصیّتی که توانست تمام شراشر وجود او را به تصرّف و سیطرهٔ ولایی خویش درآورد، و دیگر هیچ نقطهٔ مبهمی را در تمام زوایای وجودی او باقی نگذارد.

تعبیری که مرحوم علاّمهٔ طهرانی از این عارف بی‌بدلیل می‌نمودند با سایر تعریف‌ها و تعبیرهای از بزرگان و اولیای الهی، چه گذشته و چه حال، تفاوت داشت؛ برای توضیح بیشتر در این مورد به کتاب اسرار ملکوت، جلد دوّم، و

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به مهر فروزان، ص ٥٦.

مهر فروزان إحاله می‌دهیم.

سیر روحی و قدرت عرفانی و افق اندیشه و علوّ افکار این رجل الهی به‌حدّی بود که دیگر مجالی برای علاّمهٔ طهرانی در ذهن و عقل و قلب و ضمیر او باقی نگذارد، و هرگونه تصوّر و تخیّل برتری را به‌کلّی از میان برداشت، و راه را بر هرگونه منقصت و روزنه‌ای بربست، و با تمام وجود در اختیار تربیت و تهذیب این مرد بزرگ قرار گرفت؛ اختیار خود را به اختیار و ارادهٔ او تبدیل نمود، و خواست او را جایگزین خواست و مشیّت خود قرار داد، در مقابل او سراپا گوش بود و چشم،

صفر بود و عدم، عبد بود و ارادت، کلام او را عین وحی و اشارت او را عین مشیّت حق می‌دید. حقیقت و واقع از حرکات و سکناتش منتزع می‌گشت، نه اینکه فعل و قول او منطبق بر مصلحت و واقع باشد.

مراتب استفاده و حظّ معنوی علاّمه طهرانی از نفس قدسی حضرت حدّاد

و از این جهت، طبیعی است که میزان رشد معنوی و افق کشف حقایق توحیدی در علاّمه طهرانی به‌نحو دیگری درآمد، و ادراک او نسبت به مسائل توحید و عرفان با دریافت‌های گذشته از سایر اساتید تفاوت پیدا کرد، و إشراق بارقه‌های جلال و جمال بر قلب او به تحوّلی جوهری در نفس و ضمیر او انجامید، و عالی‌ترین موهبت الهی را که وصول به مقام تجرّد ذات و فناءِ فی‌الله است نصیبش نمود، و به تأییدات الهی مرتبهٔ بقاءِ بالله را جهت دستگیری و هدایت و ارشاد نفوس مستعدّه حائز گشت، و از طرف استاد خود سیّد هاشم حدّاد به «سیّد الطائفتین» ملقّب گردید.

روزی مرحوم حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ به من فرمودند:

فلانی! مانند پدرت در تمام کرهٔ زمین کسی یافت

نخواهد شد؛ و من هرچه داشتم صد در صد به او تسلیم کردم!

وصایت ظاهری و باطنی علاّمه طهرانی از حضرت آقای حدّاد

مرحوم علاّمه طهرانی طبق وصیّت مکتوب حضرت حدّاد، وصّی ظاهر و باطن ایشان گردید و تمام مراجعات به حضرت حدّاد، به او تفویض گشت.[1] و جالب اینکه مدّت مصاحبت ایشان با مرحوم حدّاد بیست و هشت سال به طول انجامید، درست مانند مدّت مصاحبت مرحوم حدّاد با استاد عرفانی ایشان، مرحوم قاضی رضوان الله علیهم أجمعین.

مباحثات علاّمهٔ طباطبائی و علاّمهٔ طهرانی دربارهٔ فناء و بقاء أعیان ثابته

علاّمهٔ طهرانی در معارف توحیدی و اندیشه‌های عرفانی به افقی رسید که دیگر مافوقی برای او متصوّر نبود. و از آنجا که شیمه و خصلت ذاتی او رعایت ادب و احترام و لطف نسبت به اساتید و ولی‌نعمت‌های خود بود، باب بحث و مذاکرات توحیدی و عرفانی را در اواخر عمرِ مرحوم علاّمهٔ طباطبائی با ایشان باز نمود و

---

[1] مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۰۷.

در طیّ شش جلسه در طهران، راجع به حقیقت فناءِ ذاتی بنده در ذات پروردگار، و انمحاءِ کلّی جمیع تعیّنات و آثار حتّی عین ثابت، با ایشان به مباحثه پرداخت، که شروح آن مطالب در کتاب مهر تابانِ ایشان آمده است.[1] مرحوم علاّمهٔ طباطبائی در این مباحثات بر عدم فناءِ ذاتی و بقاءِ عین ثابت تأکید می‌ورزند، و با ادلّهٔ خود در مقام انکار این مسئله برمی‌آیند؛ ولی بالأخره پس از ردّ و بدل ادلّه و نقض و إبرام آنها، ملزم به قبول و پذیرش آن می‌شوند. و انکشاف این مسئله، حالتی از بهجت و نشاط و تعمّق و تفکّر را در ایشان پدید می‌آورد.

نگارندهٔ سطور پس از اتمام این مباحثات که در خدمت والد معظّم به حضورشان شرفیاب شده بودم، شنیدم که فرمودند: «خداوند شما را وسیلهٔ هدایت و دستگیری ما قرار داد.» کلامی که یک دنیا عظمت و تواضع و خلوص و صدق و بهاء در میان داشت![2]

جالب اینکه عین همین مباحثات، بین مرحوم علاّمهٔ طباطبائی و استادشان مرحوم قاضی در مدّت اقامت در نجف انجام پذیرفته بود، لیکن

---

[1] مهر تابان، ص ۱۹۵ ـ ۳۰۲.

[2] رجوع شود به مطلع انوار، ج ۵، ص ٦٣، تعلیقه.

مرحوم قاضی نتوانسته بودند ایشان را ملزم به قبول و ادراک این

مسئلۀ حیاتی عرفانی بنمایند؛ و این مهم به توفیق الهی توسّط علاّمۀ طهرانی تحقّق یافت. و له الحمد و له الشّکر و هو الموفّق و المعین.

این بود خلاصه‌ای از شخصیّت مقرِّر و گردآورندۀ این رسالۀ شریفه. و گرچه مطلب ناگفته در این مقاله بسیار بسیار بیشتر از آنچه که به رسم آمده است می‌باشد، لیکن بر ارباب بصیرت و درایت، ادراک حقایق و کشف رموز از این دست‌نوشت پوشیده نخواهد ماند.

اللهمّ ألحِقْنا بعبادِک الّذین هُم بالبِدارِ إلیک یسارِعون، و بابکَ علی الدّوام یطرُقون، و إیاک فی اللّیل و النّهار یعبُدون ؛[1] بمحمّدٍ و آلِه الطّاهِرینَ.

قم المقدّسه، دوشنبه، ١٤ شوال ١٤٢٧ هجری قمری

سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی

---

[1] بحار الأنوار، ج ٩١، ص ١٤٧، فرازی از «مناجات مریدین» امام سجّاد علیه السّلام.